بسم الله الرحمن الرحیم

* **ضرورت شناخت تاریخ**

 در این جلسات، خدمت شما سروران گرامی مباحث مربوط به تاریخ اسلام،از صدر اسلام تا آخرین حجت الهی حضرت صاحب الزمان ارائه خواهد شد.

در بخش اول از مباحث تاریخی به سیره نبوی پرداخته می شود اما پیش از آن ضرورت مطالعه تاریخ را به خدمت شما سروران گرامی ارائه می نمائیم؛ چرا ما باید تاریخ بخوانیم و فوائد خواندن تاریخ چه می باشد؟ یکی از مهمترین ادله ای که ما برای خواندن تاریخ داریم،ضرورت وجود الگو برای هر انسانی است؛برای اینکه انسان راه تکامل را هرچه بیشتر بتواند طی کند باید به انسانهای برتر اقتدا کند،انسانهائی که دارای بزرگترین کمالات بشری می باشند و در عین حال به غایت و اهداف بشریت و انسانیت دست پیدا کرده اند.

وقتی ما به سیره نبوی و سیره اهل بیت علیهم السلام به عنوان برترین موجودات هستی و برترین آفریده های الهی مراجعه می کنیم،در واقع نوعی همزادی و نوعی همرنگی با آنها می خواهیم داشته باشیم،در واقع اگر کسی به دنبال تاریخ اسلام می رود، به دنبال الگویی برای رفتارهای خودش می گردد و سعی می کند به گفتار،رفتار و کردار آنهادر توان خودش اقتدا کند.

در آیات سوره احزاب، خداوند متعال می فرماید: انّ لکم فی رسول الله اسوۀحسنۀ(21) رسول خدا برای شما الگو و مقتدای بسیار مطلوبی است.شهادت الهی مبنی بر الگو بودن پیامبر برای هر انسانی کافی است که پیامبر را مورد تبعیت و پیروی قرار دهد،قُلاِنکُنتُمتُحِبُّونَ الله فَاتّبِعُونی(آل عمران31)پیامبر، به انسانها بگو که اگر خدا را دوست دارید از رسول خدا تبعیت کنید.

* **تاریخ، معلم انسانها است**

دومین دلیلی که امروز ما را به سراغ مباحث تاریخی فرستاده است این است که: سیره نبوی و سیره اهل بیت جزئی از تاریخ بشریت است و تاریخ، خود معلم انسانهاست،تاریخ مایه عبرت اندوزی است و هیچ انسانی نیست که کاری و رفتاری از او سر زده باشد و در تاریخ به معال و آنچه در پیوست آن قضیه اتفاق افتاده است نرسیده باشد. چه سرّی وجود دارد که بشر دوست دارد که هر چیزی را اوّلاً و بالذات تجربه کند در حالیکه خیلی از مسائل و رفتارها و کردارها و خیلی از عوامل رفتاری انسان در طول تاریخ، بازتابها و واکنشهایی را داشته است و این واکنشها برای یک انسان کافیست که راه زندگی را بیاموزد و راههای انحرافی را طی نکند. در نامه ای از امیرمومنان علی بن ابیطالب علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام آمده است که:بُنَیّانّی وَ ان لَماَکُنعُمِّرتُعُمُرَ مَن کانَقَبلی،فَقَدنَظرتُ فی آثارهم،و فکّرتُ فی اخبارهم و سِرتُ فی آثارهم حتی عُدتُکاحدهم،پسرم گرچه من عمری به درازای تاریخ ندارم اما چون در آثار و اخبار گذشتگان اندیشیدم و خوب آنها را مورد دقت قرار دادم،دریافتم که چگونه یک بشر می تواند سیر انحطاط و سیر سعادت را طی کند و شیرینی و تلخی روزگار را دریافتم،به همین خاطر است که مانند این است که مثل همه بشریت عمر کردم و تجربه همه بشریت را در دامن خودم پروراندم.یکی از بهترین دلائل برای اینکه ما تاریخ بخوانیم همین گفته امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام است که به فرزندش اینگونه می فرماید که: مطالعه تاریخ را از ضروریات زندگی خودت بدان و هیچوقت از آن دریغ مدار؛ در مرتبه سوم باید اذعان کنیم که مطالعه سیره نبوی در دستور کار امامان علیهم السلام بوده است. امام سجاد-علیه السلام-می فرمود: کُنّانُعَلّمُمَغازیرَسول الله کما نُعَلّمُسورَه من القرآن همانگونه که ما به فرزندانمان و به دیگران قرآن را می آموزیم به همان شکل نیز غزوه ها و جنگها و سرگذشت پیامبر اسلام را هم متذکر می شویم.

طبق این گزارشی که از تاریخ بغداد برای ما نقل شده است،امام سجاد تعلیم و تربیت سیره نبوی را برای همه مسلمانان الزامی دانسته و در این بیان می کوشد همانگونه که سوره ای از قرآن باید آموزش داده شود تاریخ اسلام هم باید جدی گرفته شود؛ تمام اینها دلائل بسیار مهمی است بر اینکه ما مباحث تاریخی را به صورت جدی پیگیری نمائیم.

* **نحوه مطالعه تاریخ**

شهید مطهری در کتاب فلسفه تاریخ،مباحث بسیار مهمی را در بحث فوائد تاریخ دارد. ایشان، در جلد اول و سوم این کتاب، به مباحثی درباره نحوه مطالعه تاریخ پرداخته است. اینکه گاهی تاریخ به صورت نقلی فقط مقصد و مقصود انسانهاست،اینکه یک بشر بنشیند و گزارشهایی را مطالعه کند و به خاطر بسپارد و از آن گزارشها هیچگونه فایده ای نصیب او نشود.این تاریخ،تاریخ نقلی است و اینگونه مطالعه تاریخ، فوائد بسیاری نخواهد داشت.

دومین بحث،تاریخی است که تحلیلی باشد و آن مباحثی است که بشر به سراغ تاریخ می رودتا قواعد حاکم بر تاریخ را مورد بررسی قرار دهد و بداند که هر قاعده ای در پی آن چه واقعه ای رخ خواهد داد. قواعد مسلّمی که هر کسی دست به آن کار زده است بازتاب مشخص و ثابتی را در طول تاریخ مشاهده خواهد کرد. این تاریخ ، تاریخ تحلیلی است و اینگونه مطالعه تاریخ، بسیار برای یک بشر مفید است.هر کسی سراغ مطالعه تاریخ با این مباحث و با این عنوان وارد شده است، قطعاً فوائد بسیاری نصیب او خواهد شد.

* **ضرورت دقت در فلسفه تاریخ**

 سومین صورت از روشهای مطالعه مباحث تاریخی،ضرورت دقت در فلسفه تاریخ است؛اینکه محرک تاریخ چه کسی است؟ گروههای پیشرویی که همیشه بزرگترین حوادث تاریخ را رقم زده اند و بخش زیادی از انسانها در بحران قوانینی که آنها در طول تاریخ حاکم کرده اند دست و پا می زنند؛محرک تاریخ از مهمترین مسئله های فلسفه تاریخ است که دهها نظریه را در پی داشته است و کتابهای بسیاری در این حوزه نوشته شده است.شایسته است که ما به عنوان کسی که می خواهیم وارد مباحث تاریخی شویم به این حوزه فلسفه تاریخ هم وارد شویم و در آن مباحث نیز دقتهای ویژه ای کنیم،فرصت محدود و جلسات کم و کوتاه این مباحث فرصت را از ما می گیرد و مجال این را نداریم که بتوانیم همه آن مباحث را در این دروس،خدمت شما سروران گرامی ارائه نمائیم؛ اما همین بس که شما برای مطالعه این مباحث، به کتابهایی همچون کتاب فلسفه تاریخ، نوشته شهید مطهری مراجعه بفرمائید.

* **معرفی منابع نرم افزاری تاریخی**

 دومین بحثی که خوب است در ابتدای مباحث تاریخی، خدمت شما سروران گرامی عنوان کنیم نرم افزارهایی است برای اینکه به سهولت بتوانید به کتابهای تاریخی و به منابع تاریخی دسترسی پیدا کنید. تهیه کتاب از طریق نرم افزار بسیار آسان است و در حال حاضر چندین نرم افزار تاریخی در مراکز پژوهشی و تحقیقاتی علوم اسلامی تهیه و تدوین شده است که به شرح ذیل می باشد:

اول:نورالسیره،تهیه مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی(نور)،این نرم افزار شامل بسیاری از کهن ترین منابع تاریخ اسلام می باشد،منابعی همچون اخبار الطّوالدینوری،تاریخ یعقوبی،تاریخ طبری، به صورت عربی و فارسی، الامامۀ و السیاسۀ (ابن قتیبه دینوری) و بسیاری از کتب دیگر که در این نرم افزار می توانید مشاهده فرمائید.

دوم: نرم افزار سیرهمعصومانعنوان گرفته است. این نرم افزار شامل کتابهای مهم و مرجع در حوزه شناخت چهارده معصوم علیهم السلام می باشد. مهمترین و معروفترین کتابهای مربوط به سیره نبوی و سیره علوی و سیره فاطمی و بقیه ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. به جاست که خاطرنشان کنیم که این نرم افزار،بخش عمده منابع مهم در تاریخ اسلام را در بر گرفته است و در حدود پانصد عنوان کتاب اصلی و مرجع را در این حوزه در بر دارد؛این نرم افزار نیز توسط مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور تهیه و تدوین شده است که می توانید از طریق سایت نور سافت خرید آن لاین انجام دهید.

سوم: مجموعه نرم افزارهای شناخت ائمه اطهار علیهم السلام می باشد که توسط مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان تهیه و تدوین شده است. آنان تلاش کرده اند برای شخصیت پیامبر، امیرمومنان، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین - علیهم السلام- نرم افزاری مستقلرا تهیه و تدوین کنند؛برای بقیه ائمه اطهار،ائمه مدفون در کاظمین یک نرم افزار خاص،ائمه مدفون در بقیع یک نرم افزار خاص و ائمه مدفون در سامرا یک نرم افزار خاص، و شخص امام رضا علیه السلام،نرم افزاری جداگانه تهیه و تدوین شده است و درباره امام زمان نیز، نرم افزاری با عنوان موعود به بازار نشر عرضه شده است. این نرم افزارها از طریق سایت (howzeh.net) ارائه شده است.

علاوه بر این نرم افزارها،سایتهایی برای مطالعه تاریخ اسلام و برخی از علوم مرتبط نیز تدوین شده است که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد: مهمترین سایت کتابخانه دیجیتال ایران،سایت(www.noorlib.ir) می باشد که توسط مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی که حاوی هشت هزار عنوان کتاب می باشد تهیه و تدوین شده است. این سایت به صورت رایگان در اختیار همه خوانندگان می باشد و از طریق عضویت در سایت می توانید به کل محتویات کتب با موضوع اسلامی دسترسی پیدا کنید،بخش بسیاری از کتابهای تاریخی نیز در این سایت عرضه شده است.

دومین سایتی که در زمینه تاریخ اسلام فعال می باشد سایت([www.historylib.com](http://www.historylib.com))می باشد که مربوط به کتابخانه تاریخ ایران و اسلام،شهر قم است که توسط حضرت حجۀ الاسلام و المسلمین رسول جعفریان مدیریت می شود. اطلاعات بسیار خوبی در این سایت در حوزه تاریخ اسلام وجود دارد که می توانید از همان سایت استفاده بفرمائید.

 سایت سوم(www.tebyan.net)می باشد که در کتابخانه این سایت بخش زیادی از کتابهای منبع در حوزه تاریخ اسلام وجود دارد؛ این کتابها نوشته مولفین معاصر و کهن می باشد که بر اساس ضرورت می توانید به همه آنها مراجعه بفرمائید.

منابعی که معرفی شد بخش ناچیزی از کل منابعی است که در این حوزه وجود دارد و ان شاء الله در لابلای مباحث به بخش دیگری از آن منابع لازم اشاره خواهد شد.

* **جزیره العرب پیش از ظهور پیامبر**

برای ورود در مباحث سیره نبوی لازم است که اوضاع عربستان پیش از ظهور پیامبر خدا، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم هم مورد بررسی قرار بگیرد.

* **وضعیت جغرافیایی**

 در بخش اول، به اوضاع جزیرۀ العرب از حیث اقلیمی و از حیث مردمی اشاره خواهیم کرد. جزیرۀالعرب، عنوان شبه جزیره بزرگ جهان است که در جنوب غربی آسیا قرار گرفته است. این کشور بعدها از درونش شش کشور کوچک هم تجزیه شده است که کل آنها راجزیرۀالعرب می نامیدند. حدود چهار پنجم این شبه جزیره کشور عربستان است و بقیه آن هم بر حسب تقسیم بندی سیاسی کنونی جهان،شش کشور سیاسی با عنوان یمن،عمان،امارات متحده عربی،قطر،بحرین و کویت می باشد. در حال حاضر کشور عربستان بیست و هفت میلیون جمعیت دارد که ده میلیون نفر، مهاجر و هفده میلیون، سکنه اصلی این کشور می باشد. از نظر تقسیم بندی جغرافیائی،اوضاع طبیعی آب و هوا در جنوب عربستان که به یمن معروف است، بسیار عالی است که به عربستان خوشبخت شهرت یافته است.

در این منطقه تمدنهای بسیار بزرگی از گذشتگان بوده است که همچون دولت حضرموت،دولت سبأ،دولت قتبان و دولت مَعین می باشند؛ بخش مرکزی جزیرۀ العرب را بیابان خشک و صحراهای وسیعی در برگرفته است که در کنار منطقه شمالی جزیرۀالعرب، حجاز قرار دارد. حجاز، شامل سه شهر مکه و مدینه و طائف است. بیشتر ساکنان این مناطق، بدوی و صحرانشین بودند و از طبیعت خشن و محیط سخت آن،تنها به بخش ناچیزی مانند کشاورزی و دامداری و تجارت مشغول بودند.

* **شاخصه های فرهنگی**

مهمترین شاخصه فرهنگی این منطقه، نظام قبیلگی می باشد؛پیش از ظهور اسلام عرب حجاز،تابع حکومت خاصی نبود و نظم و تشکیلات سیاسی نداشت و از همین روی بود که زندگی اجتماعی آنها تفاوت عمده ای با مردم ایران و روم به عنوان دو تمدن برتر دوره خودشان داشت، زیرا در هر دو کشور مجاور عربستان،حکومت واحد مرکزی وجود داشت که اداره امور تمام نقاط کشور را در دست داشت و قانون و مقررات آن در همه جای کشور نفوذ داشت.

 بافت زندگی قبیله ای، نه تنها در میان صحرانشینان جزیرۀالعرب،بلکه در تمام شهرهای آن نیز به خوبی نمایان بود. پیوندهای قبائلی هم از شاخصترین مشخصات اجتماعی آن دوره می باشد. رئیس قبیله به عنوان شیخ،تمام امور را رصد کرده و مدیریت می کرد و معمولاً کهنسال ترین افراد قبیله،رئیس قبیله می شد و در نتیجه بزرگی شخصیت،تجربه و پختگی یا ابراز شجاعت در دفاع از قبیله و گاهی در اثر ثروت، این ریاست به دست او می رسید. در انتخاب شیخ قبیله، صفات ممتازی همچون سخاوت،شجاعت،صبر، تواضع و حلم نیز تأثیر داشت.

 در میان اعراب تعصبات قبیلگی به صورت پررنگ وجود داشت. وابستگی قبیلگی نظیر وطن پرستی افراطی معاصر، حوادث بسیاری را رقم می زد. اعراب، بیشتر در حمایت و مساعدت هم قبائلهای خودشان بودند و اگر در این راه،قبیله ای در دفاع از اهل خودش کوتاهی می کرد مورد اهانت و مورد سرزنش قرار می گرفت. به همین دلیل هم انتقامجوئیهای قبیلگی در میان اعراب به شدت وجود داشت. گاهی در اثر خونخواهی و انتقام از شخصی،سالهای سال جنگهای متداولی در میان اعراب وجود داشت.افتخارات قبیلگی از جمله مباحث فرهنگی آن دوره بود که گاهی مورد سرزنش همدیگر قرار می گرفتند؛در عین حال نسب به عنوان مهمترین معیار ارزشی در میان عرب جاهلی نمودار بود و برای آنها مهم بود که از کدام قبیله و از کدام شاخه آن قبیله به دنیا آمده اند و زندگانی می کنند؛ به همین دلیل، اعراب در حفظ و شناخت نسب خود اهمیت فراوانی قائل بودند.

* **جنگها و غارتهای قبیله ای**

در این میان،یکی از هولناکترین و وحشتناکترین مسائل در میان اعراب،جنگهای برخاسته از انتقام نسبت به یکدیگر بود. جنگهایی همچون جنگ بَسوس میان دو قبیله بنی بکر و بنی تَغلب که هر دو از قبیله ربیعه بودند چهل سال به طول انجامید. سرچشمه این جنگ، ورود شتری از قبیله اول و متعلق به زنی به نام بسوس به حوزه قدرت و مَرتعقُرق شده رئیس قبیله بنی تغلب و در نهایت کشته شدن آن بود. با کشته شدن حیوان،شخص در مقام انتقام از قاتل برآمد و در نتیجه جنگ طولانی بین دو قبیله شکل گرفت و هزاران انسان در این میان از دنیا رفتند.

عرب بادیه به غارت و آدمکشی عادت کرده بود. در میان اعراب ضرب المثلی حکمفرما بود که اگر ما بر کسی نتوانیم هجوم ببریم و او را غارت کنیم، مجبوریم به خویشاوندان خود حمله کرده و آنها را غارت کنیم

* **برخی آداب و رسوم اَعراب جاهلیت**

در میان اعراب جاهلی، سنتها و آداب و رسومی رواج داشت، که در قرآن هم مورد نکوهش قرار گرفت. از مواردی که در قرآن به شدت مورد نکوهش قرار گرفته، مسئله زنده به گور کردن دختران می باشد که در برخی از قبائل، رواج پیدا کرده بود.

خدای تبارک و تعالی در سوره اسرا می فرماید: وَلاتَقتُلُوااَولادَکُمخَشیةِاِملاقٍنَحنُنَرزقُهُم وَایّاکُماِنّقَتلَهُمکانَخِطاًکَبیراًاز ترس فقر و تنگدستی فرزندان خود را نکشید، ما هستیم که به آنها و شما روزی می بخشیم، چرا که کشتن آنها خطایی بزرگ است.

همچنین در سوره نحل، به نحوه کشته شدن دختران نیز اشاره شده است؛ وَ إِذابُشِّرَأَحَدُهُمْبِالْأُنْثى‏ ظَلَّوَجْهُهُمُسْوَدًّا وَ هُوَكَظيم \* يَتَوارى‏ مِنَالْقَوْمِمِنْسُوءِ ما بُشِّرَبِهِأَيُمْسِكُهُعَلى‏ هُونٍأَمْيَدُسُّهُفِيالتُّرابِأَلاساءَ ما يَحْكُمُون‏ ( النحل58 و 59 )

و هر گاه بهيكى از آنان ( اعراب جاهلی) مژده می دادند که دختری برای تو به دنیا آمده، چهره‏اشسياهمى‏گردد، در حالى كه خشم [و اندوه‏] خود را فرو مى‏خورد.از بدىِ آنچه بدو بشارت داده شده، از قبيله [خود] فراری می شد ( فکر می کرد که این بچه را چگونه نگهداری کند)آيا او را با خوارى نگاه دارد، يا در خاك پنهانش كند؟ و چه بد داورىمى‏كنند.

همچنین، مواردی از زنده به گور کردن دختران در قبیله بنی تیم گزارش شده است. شاید علت آن هم زندگی بیابانی و عشایری این قبائل بود که بیشتر تحت تاثیر غارت قرار می گرفتند و چون زندگی آنها بدون امنیت بود، سعی می کردند دخترانی را همراه خودشان نداشته باشند. این دختران به امنیت نیاز داشتند و در صورتی که توسط قبایل دیگر مورد دستبرد قرار گرفته و به اسارت می رفتند، به عنوان کنیز محسوب می شدند، و این امر موجب ننگ و عار قبایل پدران
آنها می گردید.

خدای متعال در قرآن کریم، در سوره تکویر می فرماید: وَ إِذَاالْمَوْؤُدَةُسُئِلَت \* ‏بِأَيِّذَنْبٍ‏ قُتِلَت‏( آیات 8 و 9 ) در روز قیامت از آن دختران زنده به گور شده سوال می شود که به کدامین گناه کشته شدند.

باز هم در جاهای دیگر، خدای تبارک و تعالی مسائلی را از این سنتها و آداب جاهلی اعراب را بیان فرموده است که از آن می گذریم.

* **حمله اصحاب فیل**

اتفاقی که در این دوره مورد اهمیت قرار می گیرد، مسئله ای به نام حمله اصحاب فیل می باشد. در آن دوره، یمن، سرزمین مسیحیان بود. مسیحیان از حبشه به یمن وارد شدند و آنجا را تسخیر کردند و پس از مدتی که موفق نشدند، اعراب یمن را به دین مسیحیت وارد کنند، تصمیم گرفتند، کعبه که محل عبادت اعراب بود را خراب کنند.

در گزارشاتی نقل شده است که؛ شخصی به یکی از کلیساهای یمن به نام قُلَّیِس، رفت و آنجا را ناپاک نمود. فرماندار یمن که به نام ابرهه معروف بود، غضبناک شد و تصمیم گرفت، در مقابل بی احترامی اعراب به کلیسا و عدم پیوستن به مسیحیت، کعبه را که به عنوان مهد عبادت اعراب جزیرةالعرب بود، خراب کند. به همین جهت، ابرهه دستور داد هزار فیل را از حبشه به یمن، وارد کنند. حبشه، سودان فعلی در آفریقا بوده است.

به جهت اینکه اعراب، تا آن روز، فیل ندیده بودند، این واقعه را واقعه اصحاب فیل، نامیدند.ابرهه لشکر زیادی را به سوی مکه گسیل داشت و در میان راه به هر کدام از قبایل اعراب در جزیرةالعرب می رسید، آنها را غارت می کرد و از آنها تعهد می گرفت که زیر سایه او باشند و از هم پیمانان او قرار بگیرند.

زمانی که قصد ورود به مکه مکرمه را نمود، عبدالمطّلب، جد پیامبر در مقابل او قرار گرفت. ابرهه با دیدن چنین فرد با عظمتی خوشحال شد و تصور کرد که او آمده از ابرهه خواهش کند که وارد مکه نشود.

اما عبدالمطلب تنها چیزی که از ابرهه خواست این بود که شترانی که از من درمیان راه، توسط شما مصادره شده به من برگردانید. ابرهه خیلی تعجب کرد و از او سوال کرد: چرا از من نمی خواهی که کعبه را خراب نکنم؟ عبدالمطلب در پاسخ گفت: من مالک شترهای خودم هستم که توسط تو، غصب شده و برای خانه کعبه، خدایی است که خودش، خانه اش را حفظ خواهد نمود. اگر چه این حرف عبدالمطلب، ترسی را در دل ابرهه انداخت ولی به راه خود ادامه داد. تا وارد حریم شهر مکه شد، پرندگانی که در منقارها و پنجه های شان سنگهایی داشتند، آشکار شدند و سنگهای خود را بر سر اصحاب فیل ریختند و هر سنگریزه ای که بر سر اصحاب فیل، می خورد او را واژگون می کرد و به همین صورت، همه لشکر، از هم پاشیده شد.

این گزارش، علاوه بر منابع اسلامی، در منابع سریانی، یعنی همان منابعی که در حبشه و آفریقا موجود است، تنها با اندکی تفاوت در تاریخ این اتفاق، نقل شده است.

از آن لشکر، فقط یک نفر باقی ماند که به حبشه بازگشت و گزارش این جریان را به پادشاه حبشه، گزارش داد.

* **تولد پیامبر و اتفاقات زمان تولد ایشان**

پیامبر، پنجاه و یا پنجاه و پنج روز بعد از این جریان، یعنی در همان سالی که به عام الفیل معروف شد، به دنیا آمد. این امر، خود از معجزات، و ارهاصات نبوی می باشد. ارهاص به معنای زمینه چینی می باشد و خدای متعال، برای اینکه انبیاء خود را در میان مردم، مورد پذیرش قرار دهد، با به دنیا آمدن و یا در کودکی آنها، معجزات و کراماتی را نشان می دهد، تا اینکه زمینه پذیرش این انسان در میان مردم، بالا رود. همانگونه که حضرت یوسف علیه السلام، قبل از اینکه به نبوت برسد، پیراهنش، چشمان یعقوب را شفا داد و یا موسی ابن عمران که هیچکس از تولد او مطلع نشد و مادرش او را در سبدی قرار داد و در رود انداخت و قنداقه موسی به دست آسیه، همسر فرعون رسید و او هم موسی را بزرگ کرد و عیسی ابن مریم هم زمانی که به دنیا آمد در گهواره سخن گفت.

در مورد پیامبر ما هم این اتفاقات، به شکل دیگر و با عظمت بیشتر اتفاق افتاده است. اولین ارهاص، به دنیا آمدن پیامبر، بعد از حادثه عام الفیل می باشد، دومین کرامت و ارهاص، آن است که قبل از اینکه پیامبر به دنیا بیاید، هاتفی در عالم رویا، بر مادر ایشان، بانگ می زد: که تو به برترین انسان، باردار شده ای.زمانیکهپیامبربهدنیاآمد، آتشکدهفارسخاموششد. درمیانزردشتیان،بزرگ‌ترینگناهاناین استکهآتشیکهدرمیانمعبد وآتشکدهمی‌سوزد،خاموششود. هرچهتلاشکردندکهآتشاینمعبدبزرگفارسخاموشنشود،نتوانستند.

زمانیکهپیامبربهدنیاآمد،چهاردهستونازقصرانوشیروانفروریخت.اینقصرکهازبزرگ‌ترینبناهایدورهساسانیانودرشهرمدائنبود،توسطهزارانمعماروگچکار،بناشدهبود،امادرشبمیلادپیامبر،چهاردهستونازآنفروریخت.

همچنیندرشبیکهپیامبربهدنیاآمددریاچهساوهخشکشد. شایدبرایبسیاریسؤالباشدکهمگرساوهدریاچه‌ایداشت؟درکتابیکهمتونایرانکهندرآنجمعشدهاست، کهعنوانآنیسناویشنااست، گزارشاتیاز 2500 سالگذشتهموجوداستکه؛مابینریوهمدان،دریاچه‌ایبودهکهایندریاچهبعدازگذشتمدتیخشکشدهاست.

شاید تقارن خشکشدنآن، باتولدپیامبر، به علت الوهیت و تقدسیبودکهبرایایندریاچهقایلبودند. چوندرادیانابتداییبسیاریازموجوداتعالمموردتقدیسقرارمی‌گرفتندوآن‌هارابهعنوانیکالههمی‌پرستیدند.

موارددیگرینیزازارهاصاتومعجزاتپیامبر،دربدوتولدذکرشدهاست. ماننداینکهانوشیرواندرعالمرؤیادیدکهشترهاییازدجلهمی‌گذرندودرسرزمینایرانمنتشرمی‌شوند.وقتیسراسیمهازخواببلندشد، هیچکسنتوانستاینخوابرابرایاوتعبیرکند. درگزارشاتیآمدهاستکهمردیازیمنآمدوبهاوگفت:کهتعبیرخوابتو ایناست که: سرزمین تو توسط اعراب جزیرةالعرب در نوردیده می شود و تو تسخیر قدرت آنها خواهی شد.

درآنشبی کهپیامبربهدنیاآمد،یهودیانمکهغوغاییبهپاکردندوگفتند: طَلَعَنجمُمُحَمَّد، ستارهمحمددرخشید. همان‌گونهکهآیاتقرآنهمخاطرنشانمی‌سازد،اهلکتاب،ازجملهمسیحیانویهودیان،منتظرظهورپیامبریدرهمینمنطقهبودندکهبابهدنیاآمدنپیامبر، بخشیازآن‌هامتوجهظهورپیامبردرآنشبشدند.

درشبیکهپیامبراکرمبهدنیاآمد،اتفاقاتبسیاریافتادکهدرتماممنابعحتیدرمنابعیکهدرایرانباستانمی‌باشدنیزگزارششدهاست. بعضیازنویسندگاندرکتاب‌هایشانبهاینگزارشاتایرادگرفتندوآن‌هارادست‌مایةافسانه‌هاواساطیردانسته‌اند. قراینوشواهدیکهنقلکرده‌اندایناست که:تماماینگزارش‌هامربوطبهکتاب‌هاییاستکهمسلمانانآن‌هارانوشته‌اندوهیچیکازمورخیندیگرادیانودیگرمناطق،اینحوادثبزرگراگزارشنکرده‌اند،درحالیکهابنحمزهاصفهانیومحمدبنجریرطبریدرکتاب‌هایخودشان،دربخشتاریخایرانودرذکرتاریخزندگیانوشیروان،همینگزارشاتراآورده‌اند. شما می‌توانیدبهجلدیکتاریخطبریوکتاب‌هاییکهدراینزمینهموجوداستمراجعهبفرمایید.

* **تایید قرآن، درباره این اتفاقات**

علاوهبرمطالبگفتهشده،ما آیاتقرآنرانیز، قرینه ای براینمسائلمی‌دانیم. قرآن، درباره زندگی انبیای دیگر هم چنین اتفاقاتی را گزارش می کند و اینگزارش‌هانشانازآنداردکهانبیاهمیشهموردتأییدقرارگرفتهوبا کراماتی ازسویخدایمتعال،پشتیبانی می شدند.

امامتأسفانهدیدگاه‌هاییکهازسویروشن‌فکرانوبرخیدگراندیشانسرچشمهمی‌گیرد،باعثشدهاستکهدر بسیاریازمتونوگزارشات تاریخی، بهعنواناینکهآن‌هامعجزاتوکراماتمی‌باشندوشبههکنندوآن‌هاراموردتشکیکقراردهند.

درحالحاضر،بیشاز 46 کتابازدورهنخستاسلامیتا 700 سالبعد،ازسویاندیشمندانوعالمان،درموضوعدلائل النبوةنوشتهشدهاست. دلائل النبوة، معجزات پیامبر، از بدو تولد، تا آن شبی که ایشان، از دنیا رفت را بررسی می کند.

این کتابها در هر سده، جایگاه خود را داشتند و به صورت سلسله وار و با بیان اسناد کامل، بخش زیادی از کرامات و خارق العاده های آن دوره را نقل کرده اند.

* **نسب شریف پیامبر**

پیامبر در سال عام الفیل، به دنیا آمد. پدر پیامبر، در آن سال از دنیا رفت. پیامبر، فرزند عبدالله و عبدالله، فرزند عبدالمطلب و عبدالمطلب، فرزند هاشم و هاشم، فرزندعبدمناف است. سلسلهنیاکانپیامبر، بعد از پنجنفردیگربهشخصیبهنامقُصَیمی‌رسد،کهاینشخصمعروفبهقریشبودوبیشتراعراب،خودشانراقریشیمی‌نامیدند.

عبد مناف، فرزندانی به نامهای: هاشم، عبد شمس و نوفل داشت. عبد شمس، پدر بنی امیه است. مثلاً نسب معاویه، این گونه است: معاویة ابن ابوسفیان ابن حرب ابن امیة ابن عبد شمس ابن عبد مناف.

* **موحد بودن اجداد پیامبر**

دربیش ازسهروایتازامامصادق -علیه‌السلام - ودرچندینگزارشازخودپیامبر اکرم -صلی‌اللهعلیه و آله و سلم -آمدهاستکه: همهنیاکانمنموحدبودندولحظه‌ایبت پرستی نکردند.

اینجمله یپیامبراکرم،فقطدرباره اجدادومادرانخودشصادقاست و توسعه دادن این جمله، نسبت به تمام انسانهایی که در طول نسل مادری ایشان بوده اند، صحیح نیست.

عبداللهدربدوتولدپیامبر ودرسفریکهبهیثربکردهبوددچاربیماریشدوازدنیارفت. برخیازگزارشاتکهعلامهمجلسیدرکتابحیاتالقلوبآن‌هاراآوردهاست از توطئه یهود در کشتن عبدالله و نقش آنها در قتل پیامبر، خبر می دهد که در جلسات بعد، به آنها اشاره خواهیم کرد.

**دوران طفولیت پیامبر**

بخشی از گزارشهای تاریخی نشان می دهد پیامبر اکرم از سوی برخی از یهودیان مورد تهدید قرار می گرفت. گرچه آیاتی از قرآن هم این موضوعرا تایید می نمایند، اما عمده این گزارشات مربوط به کتابهای هست که از حیث نقل وسند، متاخر می باشد و نمی توان به آنها اعتماد نمود. احتمالا در یک دوره ای از قرن پنجم به بعد، توطئه یهود درمیان مورخین، برجسته شده است، یعنی مورخین سعی کرده اند که بخشی ازحوادث تاریخ صدر اسلام را به یهود نسبت دهند وآن را توطئه آنها بدانند. در عین حال نمی شود برخی گزارشات را مورد انکار قرارداد وتوطئه یهود را نادیده گرفت، اما به این گستردگی که از سوی برخی از تحلیلگران معاصر هم مورد اشاره قرار گرفته است، قابل اعتماد نیست. اینکه عبدالمطلب، هاشم، عبدالله(علیه السلام) و شخص پیامبر در منطقه های مختلف در کودکی مورد تهدید وقتل یهودیان قرار گرفتهاند، ظاهرا مقداری دور از واقعیت است گرچه برخی از توطئه های آنها نیز قابل انکار نخواهد بود.

بخش زیادی از این گزارشات را می توانید در کتاب حیاة القلوب علامه مجلسی در جلد اول آن که مربوط به سیره پیامبر در مکه است را مطالعه کنید. مرحوم علامه مجلسی از عالمان برجسته شیعه و از کسانی است که در پانصد سال گذشته، کتابهای به زبان فارسی نگاشته است که از جمله این کتب، حیاة القلوب می باشد که چهارجلد می باشد. دو جلد اول مخصوص همه انبیاء گذشته می باشد دو جلد دوم، جلد اول مخصوص سیره پیامبر در مکه می باشد وجلد دوم آن نیز مربوط به سیره پیامبر در مدینه است. جلد دیگری هم هست که مخصوص به امامت و مسئله تاریخ امامان می باشد که در کتابی مستقل منتشر شده است.

پیامبر،درابتدای طفولیت خود باید از مکه خارج می شد. این رسم وآداب اعراب بود که هنگامیکهفرزندی متولد می شد، باید از مکه خارج می شد علت آن هم حضور بسیاری از مردمان در مکه بود که باعث می شد بیماری در مکه تشدید شود و کودکانی که بدن ضعیف ونحیفی داشتند در معرض بیماری قراربگیرند. همچنین در میان اعراب، فصاحت و بلاغت و سخن آوری از مهمترین شاخصه ها بود وچون در مکه، مهاجرین بسیاری از اعراب مختلف می آمدند و زبان آنها دچار نوعی کلمات دخیله و عبارتهای غیر فصیح می شد، اعراب، تلاش میکردند که فرزندان خود را در طفولیت به بیرون از شهر مکه بفرستند و آنها را در ابتدای کودکی در خارج از مکه با زبان فصیح عربی آشنا کنند و بعد از مدتی که عربی آنها کاملا فصیح می شد، باز میگرداندند وکودک را در مکه بزرگ می کردند.پیامبر همچون دیگر فرزندان وکودکانی که در مکه بزرگ می شدند به خارج از مکه فرستاده شد. رسم بر این بود که زنانی از بادیه وعشایر و از روستاییان اطراف جزیرة العرب به مکه می آمدند و در آن روز می پرسیدند که چقدرفرزند شیر خواره وجود دارد هرکدام یکی از آنها را می گرفت و می رفت.

بیشتر مردم، زمانی که متوجه شدند که پیامبر پدر ندارد حاضر نشدند، شخص پیامبر را برای تربیت وبزرگ شدن به بادیه ببرند تا اینکه حلیمه سعدیه از شهر طائف از منطقه ای عشایر نشین به شهر مکه وارد شد. او هر چه میگشت، کودکی را پیدا نمی کرد که با خود به بادیه ببرد به همین دلیل مجبور شد که یتیم عبدالله را به عنوان فرزندی بپذیرد و به کمتر از قیمت که در آن روز مورد حق الزحمه قرار میگرفت راضی شد. حلیمه، پیامبر و کودک شیر خوار خودرا در آغوش گرفت، و به طائف برگشت.

پیامبر در سالهای بعد، زمانی که به نبوت رسید، پس ازجنگهایی با کفار مکه انجام داد به طائف رفت وسراغی از خواهران و برادران رضاعی خود گرفت و به خواهر شیری خود محبت بسیاری نمود.

حلیمه سعدیه فقیر بود و تنها چندین گوسفند وشتر بیشتر نداشت. در آن دوره، قحطی مکه را فراگرفته بود و به برخی از مناطق مکه هم سرایت کرده بود. اما با ورود پیامبر به منزل حلیمهسعدیه، حلیمه متوجه شد این فرزند دارای خیر و برکت فراوانی است.

اولاً:حلیمه بیمار بود وبا ورود پیامبر به خانه او بیماری او بر طرف شد و شیر در سینه او به وفور یافت شد و گوسفندانی که نحیف و لاغر شده بودند تبدیل به گوسفندان چابکی شدند و روزیِ آنها چندین برابر شد. حلیمه متوجه شد این فرزند، کودک عادی نیست چراکه با آمدن او، بسیاری از خیرات وبرکات به منزل حلیمه راه یافت. به همین دلیل،بسیار خوشحال بود و به برادران حضرت رسول الله اعظم، سفارش می کرد که مراقب این کودک باشید.این کودک ویژه ای است ومورد تایید الهی میباشد. برادران هم مورد مراقب شخص پیامبر بودند و او را مورد حمایت قرار می دادند. پیامبر، آرام آرام در میان قبیله حلیمه سعدیه بزرگ شد. در دو سه سالی که از عمر پیامبر گذشت،قرار بر این بود که حلیمه او را باز گرداند، اما اصرار داشت که پیامبر در میان قبایل آنها بماند، و ماند.

* **شقّ الصدر**

تا اینکه پیامبر در حدود پنج سال از عمرش گذشت. چه علتی باعث شد کهحلیمه پیامبر را برگرداند. گزارشاتی است که به عنوان شقّ الصدر یاد شده است. این حادثه عبارت است از اینکه روزی پیامبردر بیابان مشغول بازی بود که چندین مرد غریبه به او نزدیک شدند، پیامبر را بر روی زمین خوابانیدند،سینه او را شکافتند وقلب او را از بدن خارج کردند وبعد دوباره قلب را در داخل بدن گذاشتند و رفتند. این گزارش در بسیاری از کتابهای مورخین و محدثین اهل سنت آمده است،گرچه هیچ گونه گزارشی در کتب روایی شیعه وجود ندارد.برای اینکه بخشی از این گزارشات را ببینید می توانید به کتابهای تفسیری که ذیل آیه الم نشرح لک صدرک به مناسبت، مفسرین این گزرشات تاریخی و روایات را آورده اند مراجعه کنید.

بخش زیادی از مورخین، این حادثه را تمثیلی میدانند، نه به این معنا که به صورت واقعی چند نفر سینه پیامبر را شکافته باشند بلکه این حادثه، حادثه ای ملکوتی بوده است که ظهور مُلکی آن به این شکل بوده است به این معنا که چندین ملک به شکل یک انسان حاضر شدند درکنار پیامبر و بعد به صورت ملکوتی قلب پیامبر را مورد شستشو انجام دادند و رگ شیطانی او را قطع کردند.

مرحوم علامه طباطبایی، در ذیل آیات سوره شرح یا انشراح این آیه را تمثیلی می داندوقابل پذیرش اما مورخین شیعه، همچون استاد بزرگ تاریخ وسیره نبوی سید جعفرمرتضی عاملی نویسنده کتاب الصحیح من سیرة النبی العظم که در 34 جلد منتشر شده و حائز جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران گردیده است معتقد است که این حادثه افسانه ای پیش نیست و مانند آن در جاهلیت پیش آمده و گزارش آن را هم نقل میکند.

از عالمان گذشته علامه مجلسی هم حادثه شق الصدر را قابل پذیرش میداند گرچه در روایتها و منابع شیعه قید نشده است.

 در عین حال، حلیمه سعدیه توسط پسرانش متوجه شد که قلب پیامبر شکافته شده، ترسید و بلافاصله خود را به پیامبر رساند و دید پیامبر سالم بر روی زمین ایستاده است. وقتی سوال کرد چه اتفاقی برای تو رخ داده، پیامبر واقعه را شرح داد حلیمه را وحشت گرفت و تصمیم گرفت پیامبر را به خانواده خودش در مکه باز گرداند.

* **بازگشت پیامبر به آغوش خانواده**

از آن به بعد پیامبر در میان خاندان خود بزرگ شد، پیامبر اکرم شش ساله بود که مادر خود را از دست داد و تحت تربیت عبدالمطلب پدر بزرگ خودقرار گرفت دو سال بعد عبدالمطلب نیز از دنیا رفت و پیامبراز هشت سالگی، در منزل عموی بزرگوارش ابو طالب بزرگ شد. ابوطالب، جایگاه سید قریش و بزرگ مکه ومیزبان مهمانهایی بود که برای انجام مناسک حج به مکه می آمدند. پیامبر هم در کنار ابو طالب با بسیاری از بزرگان قبایل وآداب و رسوم بسیاری از قبایل آشنا شد.

* **سفرهای پیامبر**

برای پیامبر دو سفر تاریخی جهت تجارت به شام ذکر کرده اند، یک سفر در دوازده سالگی و سفر دیگر در بیست و پنج سالگی ذکر شده است. اما این گزارشات دچار مشکلاتی است که قابل ذکر است.

در گزارشات آمده است که ابوطالب کاروان تجاری را به سوی شام حرکت داد. عربستان و جزیرة العرب محل آمدو شد بودند امااز حیث تجارت، جایگاهی در میان کشورهای اطراف نداشتند به همین دلیل عده زیادی از اعراب جهت خرید مایحتاج خود، همچون پارچه وبسیاری از خوراکیهایی که کمتر در جزیرة العرب یافت می شد به شام میرفتند. شام،فلسطین،دمشق وسوریه فعلی است. در این سفر گزارشهایی وجود دارد که راهبی به اسم بحیرا در سوریه، با اشاره به پیامبر، به ابو طالب علیهما السلامگفت: این شخصیت، شخصیت ممتازی است، چراکه من میدیدم، ابری بر روی سر او سایه انداخته و هرکجایی که قدم میگذارد، صدای تمام زمین وآسمان به تسبیح به تقدیس الهی بلند می شود و نشان از آن دارد که او از انبیاء الهی خواهد شد. بحیرا راهب مسیحی بود که در کلیسای در سوریه، این واقعه را برای ابوطالب ذکر کرد و از اوخواست که پیامبر را به مکه باز گرداند، چراکه شایدتوطئه یهودیان باعث شود که پیامبر در این سفر کشته شود، ابو طالب علیه السلامپذیرفت و پیامبر را به مکه بازگرداند. در حال حاضر در حمص سوریه این کلیسا وجود دارد.

 در سفر دوم، پیامبر به پیشنهاد حضرت خدیجه سلام الله علیها مالالتجاره ای را به همراه ابو طالبعلیه السلام بر داشتند وبه شام رفتند. در این مسیر، خدمتکار حضرت خدیجهشخصی است به نام میسره که همراه پیامبر آمده و در بازگشت، گزارشهایی از معجزات پیامبر به حضرتخدیجهنقل می کند که او را شگفت زده می کند و همین باعث میشود زمینه ازدواج حضرت خدیجه سلام الله علیها با پیامبر فراهم شود.

برخی از مورخین، در این دو گزارشی که سفر تجاری پیامبر را مورد اشاره قرار داده، تشکیک میکنند، چراکه در آن،سخنانی آمده که قابل پذیرش نیست. شما می توانید به کتابی که توسط پژوهشگاه حوزه ودانشگاه با عنوان سیری در سیره نبوی که مجموعه ده مقاله می باشد، که یکی از مقالات آن سفر تجاری پیامبر اسلام به شام توسط آقای رمضان محمدی تالیف شده است مراجعه بفرمایید. در این مقاله، تمام انتقادهایی که از این دو گزارش نقل شده است مورد اشاره قرار گرفته است.

* **ازدواج پیامبر**

پیامبر اکرم در جوانی با خدیجه کبری سلام الله علیها ازدواج کرد. زنی که از بزرگان قریش بود و مورد توجه بسیاری از ثروتمندان و روئسای قبایل بود. زنی که مورد خواستگاری عُتبه، شَیبِه و برخی از بزرگان در جاهلیت قرارگرفته بود و به همه آنها جواب رد داده بود، اما به پیامبر که از مال دنیا چیزی نداشت، جواب مثبت داد. گزارشهای تاریخی اینگونه نشان میدهد که خود حضرت خدیجه سلام الله علیها به ابو طالب علیه السلام پیشنهاد ازدواجش با پیامبر را مطرح کرد که در صورت پذیرش، پیامبر برای خواستگاری بیاید.

در این که خدیجه در هنگام ازدواج با پیامبر چند سال داشته است بین مورخین نقلهایی است. کمترین سنی که برای حضرت خدیجه سلام الله علیها در آن سالها نقل شده بیست و هفت سال بوده و چهل سال، بالاترین سن ذکر شده، برای ایشان است.

پیامبر اکرم در همان سال با خدیجه سلام الله علیها ازدواج کرد. پیامبر، بیست وپنج سال داشت وحضرت خدیجه سلام الله علیها بین بیست و هفت تا چهل سالگی به سر می برد.

آیا خدیجه پیش از این با کسی ازدواج کرده بود یا نه، در کتب تاریخی دو نفر به عنوان همسران پیشین حضرت یاد شده است که استاد بزرگوار، سید جعفرمرتضی عاملی در کتاب الصحیح من سیرة نبی الاعظم در مورد ازدواج این دو نفر با حضرت ایراد وارد میکند و سعی می کند که اثبات کند که حضرت خدیجه سلام الله علیها با کسی ازدواج نکرده است. اما عده زیادی از مورخین ذکر میکنند که خدیجه سلام الله علیها پیش از ازدواج با پیامبر، دو بار ازدواج کرده بود و هر دوی آنها از دنیا رفته اند و پیامبر نفر سومی بود که حضرت خدیجه سلام الله علیها به ازدواج او درآمده است.

* **حلف الفضول**

پیامبر اکرم در میان اعراب، به اخلاق نیکو و مکارم الاخلاق مشهور شده بود او امین و درستکار بود ودر امورات به مردم یاری می رساند. واقعه (حلف الفضول )از جمله مکارم پیامبر است.

شخصی به نام عاص بن وائل به یک نفر غریبه تعرض کرد ومال او را به غارت برد. او که کسی را در مکه نداشت مجبور شد درمیانبازار فریاد برآورد واز مردم کمک خواهی کند.

 عده ای از جوانان از جمله خود پیامبر اکرم صلوات الله علیها، تصمیم گرفتند در منطقه ای جمع شوند و با هم، پیمان ببندند که اگر غریبی به شهر مکه آمد و اهل مکه به او جفا کردند، آنها به عنوان هم پیمانان،حق آن شخص غریب ومظلوم را از ظالم بگیرند وبه او پس دهند. در این واقعه هم حق را از عاص بن وائل گرفتند و به شخص مظلوم پس دادند واز آن به بعد هم این پیمان نامه از جمله پیمانهایی بود که ثابت ماند، (حلفالفضول)قَسَمی است که اهل فضیلت با هم قرار گذاشتند که هر مظلوم و غریبی را یاری کنند. مباحث این بخش از سیره نبوی وگزارشهایی که پیش از بعثت پیامبر هست محدود و دچار مشکلاتی می باشد چراکه پیامبر هنوز مورد توجه جدی قرار نگرفته بود و بسیاری از این گزارشات دچار مشکلات اَسنادی، رجالی و محتوایی میباشد.

* **بعثت پیامبر**

بعثت پیامبر اکرم، سرآغاز ظهور اسلام بود. پیامبر اکرم در سن چهل سالگی در غار حرا به پیامبری و رسالت رسید.

تفاوت نبی و رسول، در آن است که : نبی، شخصی است که بسیاری از خبرها را دارد، اما موظف به رسالت، و هدایت مردم، نشده است.

پیامبر اکرم، هر ساله، یک ماه به غار حرا می رفت و در آنجا به عبادت، ریاضت و سیر و سلوک، می پرداخت. در آن سال هم مدتی در غار حرا به عبادت مشغول بود که فرشته وحی الهی بر پیامبر ظاهر شد و این گونه گفت: بسم الله الرحمن الرحیم\* اقراءباسمربکالذی خلقو پیامبر را مامور کرد که مردم را از این به بعد، مورد هدایت، قرار دهد.

گزارشهایی که مربوط به لحظه بعثت پیامبر است، مورد اشکالات بسیاری است. این گزارشات، بیشتر از سوی عایشه نقل شده است، که معلوم نیست که او در آن دوره به دنیا آمده باشد و او نیز نمی گوید که من این گزارشها را از چه کسی نقل می کنم.

در آن گزارشها، آمده است: پیامبر در آن لحظه، ترسید و حتی تلاش می کرد که خودش را از بالای کوه به پایین پرتاب کند. احتمالاً این حرفها، تصورات ذهنی راویان آنهاست، وگرنه پیامبر اکرم، شخصیتی است که در هیچ یک از دوره های تاریخی نشانی از این نیست که در نبوت خود، تردید، و در رسالت خود، تشکیک کرده باشد. اما پیامبر اکرم، بر اثر نزول فرشته وحی بر او، و این که از لحظه ای که فرشته بر او نازل شد، مامور هدایت مردم می باشد، دچار امر عظیمی گردید و تب کرد و وقتی که از غار حرا پایین آمد و به منزل خدیجه وارد شد، پتویی را به دور خود، پیچید و در همان هنگام، آیاتی نازل شد: بسم الله الرحمن الرحیم \* یا اَیُّهَاالمُدثّر \* قُمفَاَنذِر \* وَرَبَّکَفَکَبّر \* وَثیابَکَفَطَهِّر \* وَالرُّجزَفَاهجُر \* وَ لا تَمنُنتَستَکثِر \* وَ لِرَبّکَفَاصبِر \* ای کسی که خود را پیچیده ای، بلند شو و مردم را انذار کن، و تکبیر الهی بگو، و لباست را تطهیر کن، و به مردم یاد آوری کن که قیامتی خواهد آمد فَإِذانُقِرَفِيالنَّاقُور \* فَذلِكَيَوْمَئِذٍيَوْمٌعَسير \* عَلَىالْكافِرينَغَيْرُيَسيروقتی در صور دمیده شود، آن روز برای کافرین، سخت و دردناک خواهد بود.

* **دعوت پنهانی مردم به اسلام**

پیامبر اکرم، رسالت خود را با سختی آغاز کرد. در سه تا پنج سال اول، سعی داشت، آرام و بی سر و صدا، مردم را به اسلام، دعوت کند. کسانی که بیشترین احتمال برای پذیرش اسلام را داشتند، مورد توجه پیامبر اسلام، قرار گرفتند که اکثر آنها از افراد فرو مایه، فقیر و از طبقات پایین اجتماعی در جامعه مکه بودند.

* **اولین مسلمان**

اولین مسلمان از زنان، خدیجه کبری سلام الله علیها و اولین مسلمان از مردان، علی ابن ابی طالب، علیه السلام می باشد. در برخی از گزارشات تاریخی و احادیث اهل سنت، آمده است که ابابکر، اولین مسلمان، از مردان می باشد، در حالی که این گزارشات، مخالف با نقل برخی دیگر از مورخان، همچون سیره ابن هشام است که می گوید: زمانیکه ابوبکر، مسلمان شد، پنجاه نفر پیش از او مسلمان شده بودند.

احتمالاً عده‌ایتلاشداشتندخلیفهاولراعنواناولینمسلماندرمیانمردمبهمحبوبیتبرساننددرحالیکهنهخلیفهاول و نه حتیفرزندانونزدیکاناو دردوره‌هاینزدیکبهخودش،هیچکسی ادعانکردهکهابابکراولینمسلمانمی‌باشد، درحالیکهامیرمؤمنانعلی‌بن‌ابی‌طالبعلیه‌السلام، بارها و بارهادرخطبه‌هاودرسخنانمکررخویشتأکیدمی‌فرمودکهمناولینمسلمانهستم.

آرام‌آرامعده ایمسلمانشدند و پیامبراکرمدرمنزلارقم، درمکهبهصورتمخفیانهمردمراجمعمی‌کردوآن‌هاراموردهدایتقرارمی‌داد.

پسازمدتیدرکنارکعبهحاضرمی‌شدندوبهنمازبهپامی‌داشتند. قبلهپیامبردراینمدتبیت‌المقدسوقدسشریف، و مشترک با قبله یهودیان بود.

پیامبراکرمدرابتدایامر، ماموربهنماز و خیلیازواجباتنشدهبودندبلکهتنهاتأکیدبرحوزهاعتقاداتمی‌کردند وتلاشمی‌کردندکهمردمخداپرستشوند و بت‌هارانپرستند ودرعینحالهممأموربودندکهمردمراارشادکنندکهازگناهانیهمچونزنا، قتلوغارت،دروغ‌گوییومسائلیماننداینپرهیزکنند.

* **شروع دعوت آشکار**

بعدازچندسالآیاتیبرپیامبرنازلشده:وَ اَنذِرعَشیرَتَکَاَلاَقرَبینخویشانخودترا انذار بده وآن‌هارابرقیامتآگاهکن. پیامبراکرم، چهلنفرازخویشاوندانخودرا در مجلسی دعوت کرد که آنها را آگاه کند.

این سرآغاز دعوت علنی پیامبر بود. در این مجلس، همسایه دیوار به دیوار پیامبر، که بزرگترین دشمن پیامبر شد، حضور داشت. آن شخص، عموی پیامبر، ابولهب بود. او که از برخی اتفاقات پیش از این، خبر دار بود، تلاش کرد که در آن جلسه، پیامبر، سخن نگوید و مجلس را به هم ریخت.

پیامبر، فردای آن روز، مقداری غذا آماده کردند و دوباره تمام خویشاوندان را دعوت کردند و در آن مجلس، پیش از آن که ابولهب، سخنی بگوید، حضرت، بیانات خویش مبنی بر اعلام رسالت و اینکه همه انسانها باید دست از بت پرستی بردارند و خدای واحد را بپرستند،را اعلام کرد.

بازتابها و واکنشهای مختلفی در میان خویشاوندان پیامبر، ایجاد شد، تا جایی که برخی افراد، سخن به سرزنش پیامبر گشودند. پیامبر فرمود: اولین کسی که در این مجلس، بپذیرد که من پیامبر خدا هستم، جانشین من خواهد شد. تنها کسی که برخواست، علی ابن ابی طالب علیه السلام بود. ایشان که در سن سیزده سالگی بود، بلند شد و اعلام کرد که من حاضرم به تو ایمان بیاورم و در این مسیر تو را یاری کنم و پیامبر فرمود: تو، جانشین و وصی من و کسی هستی که ادا کننده حق من می باشی.

این اتفاق، آغاز مشکلات پیامبر بود. مشرکان و بت پرستان مکه سعی کردند که پیامبر را متقاعد کنند که دست از ادعاهای خودش بردارد، چرا که سیصد بت از بت های بزرگ و قیمتی، که هرکدام با طلا و نقره و گچ و زیور آلاتی مزین شده بود از طرف پیامبر، مورد حمله قرار می گرفت و تهدید به تخریب می شد.

این نکته لازم به ذکر است که مشرکین مکه، مدعی بودند که بر دین ابراهیم خلیل الرحمن هستند، اما متاسفانه در میان امت ابراهیم خلیل الرحمن توسط عده ای انحرافی ایجاد، و بتهایی آورده شد و این بتها، سرچشمه تحریف دین جزیرة العرب گردید، تا جاییکه هر قبیله ای بتی را آماده کرده و در مکه بر روی خانه خدا، گذاشته بودند. تعداد این بتها تا سیصد و شصت بت، ذکر شده است. در عین حال، هر خانه ای هم بتی داشت که مخصوص آن خانه بود.

پیامبر خدا در کنار کوه صفا اعلام کرد: هر کسی می خواهد رستگار شود، بگوید: لا اله الا اله و از بتها بیزاری بجوید. در این روز،ابوجهل، با برخی از افراد تازه مسلمان، در گیر شد و با استخوانی به سر یکی از مسلمانان زد و سر او غرق خون شد. همچنین، در کنار خانه کعبه، شروع به هتاکی به پیامبر نمود.

در همان هنگام حمزه از شکار، بازگشت. او که از نامورترین و شجاع ترین مردان مکه بود، وقتی خبردار شد که ابوجهل به پیامبر، هتاکی کرده، سراغ از او گرفت و در کنار کعبه، ابوجهل را پیدا کرد و با همان کمانی که به شکار رفته بود، چنان بر سر ابوجهل زد که سر او، پر از خون شد. ابوجهل هم که در پی این بود که با حمزه درگیر شود، اولین سخنی که گفت این بود: آیا تو هم به افسانه ها و جادوهای پسر برادرت ایمان آورده ای؟ حمزه در میان همه مردم اعلام کرد: بله من مسلمان شده ام و دین الهی را که پسر برادرم آورده، پذیرفته ام. این سخن، بازتاب وسیعی را در شهر مکه درپی داشت. چون حمزه از بزرگترین و شجاع ترین مردم مکه بود. بلافاصله بعد از این حادثه، جعفرطیار، برادر امیرمومنان علی ابن ابی طالب علیه السلام اظهار اسلام نمود و با این وقایع، موضع پیامبر، قوی تر شد.

 پیامبر، به همراه برخی از مسلمانان، در کنار کعبه نماز می خواند و این امر، باعث تنفر و رنج بسیاری از بت پرستان و مشرکان بود. به همین خاطر، تصمیم به شکنجه و درگیری با مسلمانان گرفتند. ابتدا از غلامان شروع کردند و اولین شهدای این مسیر، یاسر و سمیه، زوجی که از آفریقا آمده و در مکه مشغول به کار بودند، می باشند.

بت پرستان، سنگ بزرگی را بر سینه این دو نفر گذاشتند و آن قدر آنها را شکنجه دادند که آنها از دنیا رفتند. عمار، که فرزند یاسر بود، در آن مجلس و تحت فشار مشرکان، حاضر شد که به پیامبر، توهین نموده و از دین بت پرستان حمایت کند تا کشته نشود. وقتی که به حضور پیامبر رسید، گریان شد و گفت: یا رسول الله، من اشتباه کردم، ای کاش کشته می شدم و این سخن را نمی گفتم. پیامبر فرمود: تو به خاطر تقیه مجبور شدی که سخن به بدی خدا بگویی و بت پرستی را حمایت کنی. در این حال، آیاتی از سوره نحل نازل شد که اگر کسی از روی اکراه، سخنی بگوید، اشکالی نخواهد داشت: اِلا مَن اُکرِهَ وَ قَلبُهُ مُطمَئنٌّ بِالایمان.

* **هجرت به حبشه**

وقتی پیامبر، آزار و اذیت بسیار بت پرستان مکه را دید، دستور داد، بخشی از مسلمانان از مکه به حبشه هجرت کنند.حبشه، منطقه ای نزدیک به مکه بود. فاصله مکه به دریای احمر، اندک است و با گذشتن از دریای سرخ، به آفریقا وارد می شدند که همان کشور حبشه آن روز بود. دوازده نفر، در این سفر، شرکت کردند و به حبشه رفتند، اما بنابر برخی گزارشات، شایعاتی در حبشه پیچید که پیامبر با بت پرستان، صلح کرده است. بعد از یک سال، این دوازده نفر، به مکه بازگشتند. پیامبر از آنها پرسید: چرا بازگشتید؟ گفتند: تصور کردیم که تو با بت پرستان مکه، صلح کرده ای! پیامبر دوباره به آنها دستور داد که هجرت کنند و در این سفر، در حدود هفتاد و چهار نفر، رخت سفر بر بستند و به رهبری جعفرابن ابی طالب، به حبشه هجرت کردند و سالهای زیادی را در حبشه ماندند تا اینکه در سال هفتم هجرت، بعد از فتح خیبر و افزایش قدرت پیامبر در مکه و مدینه، تمام کسانی که به حبشه هجرت کرده بودند، بازگشتند.

هجرت به حبشه، سرآغاز صدور اسلام، به مناطق دیگر بود و بخشی از مسلمانان در مناطق دیگر جزیرة العرب، شروع به تبلیغ اسلام کردند و آوازه شهرت پیامبر، منطق مختلف را فرا گرفت.

* **پیشنهاد مصالحه با پیامبر**

اتفاقی که در این دوره افتاد این بود که بت پرستان، پذیرفتند که پیامبر، یک سال، به بتها احترام بگذارد و در مقابل، بت پرستان، یک سال، خدای پیامبر را بپرستند و در واقع، به دنبال نوعی مصالحه بودند اما آیات سوره کافرون نازل شد و خدای متعال، اجازه هیچ گونه تساهلی را صادر نفرمود:
بِسْمِ‏ اللَّهِالرَّحْمنِالرَّحيم‏\* قُلْياأَيُّهَاالْكافِرُون \*لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُون \* ‏وَ لا أَنْتُمْعابِدُونَ‏ ما أَعْبُدُ \* وَ لا أَناعابِدٌ ما عَبَدْتُّمْ \* وَلاأَنْتُمْعابِدُونَ‏ماأَعْبُدُ \*لَكُمْدينُكُمْ وَ لِيَدين‏

بگو: ای کفار مکه، من هیچ وقت، خدایان شما را نخواهم پرستید و شما هم خدای من را نمی پرستید و باز هم، حاضر نیستم، خدایان شما را بپرستم، دین شما برای خودتان و دین من هم برای خودم.

* **محاصره اقتصادی**

پیامبر اکرم، مورد محاصره قرار گرفت. به این معنا که بت پرستان، در منطقه ای جمع شدند و پیمان نامه ای بستند که هیچ گونه خرید و فروشی با مسلمانان و با قبائلی که مسلمانان را حمایت می کنند، انجام ندهند. نه تنها خرید و فروش نکنند، بلکه به آنها دختر ندهند و از آنها دختر نگیرند و تمام ارتباطات فرهنگی، اجتماعی خودشان را با پیامبر و مسلمانان و قبائلی که آنها را مورد حمایت قرار می دادند هم ترک کنند.

* **زندگی در شعب ابی طالب**

ابوطالب، به عنوان بزرگ بنی هاشم و کسی که از پیامبر، حمایت می کرد، دستور داد مسلمانان در منطقه ای، دور هم جمع شوند و نیز از قبائلی که پیامبر را مورد حمایت قرار داده بودند، خواست که آنها هم در آن منطقه بیایند، که آن منطقه به شعب ابی طالب، معروف بود. این منطقه در میان دره ای بود که در حال حاضر موجود است و شامل منازلی بود که بخشی از آن منازل، متعلق به ابوطالب بود. ابوطالب، معتقد بود که اگر ما در کنار هم باشیم، تحمل سختیها، راحت تر خواهد بود.

تمام بنی هاشم، اعم از کافر و مسلمان به شعب ابی طالب آمدند و از پیامبر، حمایت کردند. فقط دو نفر که یکی از آنها ابولهب، عموی پیامبر و دشمن دیرین ایشان و دیگری، فردی از نوادگان عبدالمطلب به نام ابوسفیان ابن نوفل، به شعب ابی طالب،نیامدند.ابوسفیان ابن نوفل، نه پیامبر را یاری کرد و نه بر ضد ایشان کاری نمود.

* **دشمنان سرسخت پیامبر**

نکته ای که قابل تامل است آن است که در میان مردم مشهور شده است که ابوجهل، عموی پیامبر است. در حالی که این، اشتباه است، ابوجهل هیچ گونه نسبتی با پیامبر نداشت. او از قبیله بنی مخزوم است و حتی قریشی نمی باشد، اگر چه جایگاه مهمی در میان بت پرستان مکه داشت اما او که عموی پیامبر است، ابولهب است و دو دختر پیامبر، عروس ابولهب بودند و زمانی که پیامبر، اسلام را ارائه نمود، ابولهب پسران خودش را تحت فشار قرار داد، که دختران پیامبر را طلاق دهند و آنها هم این کار را کردند.

ابولهب در خانه خودش، سنگهایی را آماده می کرد و در میان روز، این سنگها را به داخل منزل پیامبر می انداخت تا اهل منزل17:12

* **وفات ابوطالب و خدیجه**

بعد از این که تحریمها در شعب ابیطالب پایان پذیرفت بلافاصله بعد از چند ماه خدیجه کبری همسر پیامبر از دنیا رفت و به فاصله اندکی ابوطالب عموی پیامبر نیز از دنیا رفت. فوت این دو شخصیت ضربه بسیار سختی بر پیامبر گذارد و در واقع دو یار صمیمی پیامبر از دنیا رفتند.

در گزارشها آمده است که ابوطالب وصیت کرد: پیامبر در مکه باقی نماند چون دشمن بعد از او کاملاً بر ایشان مسلط شده و احتمالاً او را به شهادت خواهد رساند.

خدیجه کبری هم نقش بی بدیلی را در خدمت به اسلام و مسلمانان داشته و رنجها وزحمتهای بسیاری در این مسیر متحمل شد مخصوصاً اموال و دارایی هائی که در اختیار داشت همه را در راه اسلام هزینه کرد و زمانی که هیچ کسی مسلمان نبود او اولین مسلمان بود وهمیشه پیامبر را تصدیق می کرد و یاری می فرمود.

* **شخصیت ابوطالب**

 در مورد ابوطالب این جمله قابل تذکر است کسانی که با علی بن ابیطالب علیه السلام دشمن هستند تلاش کردند ابوطالب را شخصی بی ایمان و کافرمعرفی کنند و از زبان پیامبر جعل کردند که ابوطالب در شعله های آتش می سوزد.

ائمه اهل بیت علیهم السلام همچون امام صادق علیه السلام می فرمودند: که ابوطالب اگر چه به ظاهر هیچ وقت اسلام نیاورد، چرا که در این ظاهر سازی می توانست به خوبی از پیامبر دفاع کند، اما ایمان خود را پنهان می داشت وتظاهر به شرک می نمود و خداوند متعال بخاطر این قضیهدو پاداش به ابوطالب خواهد داد.

اشعار و سخنان بسیاری از ابوطالب نقل شده است که به صراحت از نبوت پیامبر سخن گفته است و کسانی که می خواهند این مباحث را پیگیری نمایند کتابهای بسیاری از صدر اسلام از قرن سوم وچهارم به بعد در دفاع از ابوطالبنوشته شده است برای نمونه می توانید به مدخل ابوطالب در دایره المعارف بزرگ اسلامی نیز رجوع بفرمائید.

* **ماجرای طائف**

پیامبر اکرم از مکه تقریباً نا امید شد و شدت شکنجه ها و سختیها بیشتر شده بود، به همین لحاظ سفری تبلیغی به طائف آغاز کرد؛ شهر طائف در 72 کیلومتری مکه است و مردم آنجا نیز کشاورز و تاجر بودند. پیامبر اکرم به تنهائی به شهر طائف رفت و سعی کرد 10 روز در میان مردم طائف بگردد چه در میان سرانشان و چه در میان مردم عادی و آنها را دعوت به اسلام کند، اما متأسفانه هیچ کسی در این شهر مسلمان نشد و در تمام این روزها آنقدر بد رفتاری کردند که در روز آخر بخش زیادی از دیوانگان و بردگان و کودکان با سنگ پیامبر را از شهر طائف بیرون کردند. پیامبر از شهر خارج شد و در بیرون از شهر در کنار تاکستان انگوری نشست تا مقداری استراحت کند. غلامی که در آنجا کار می کرد متوجه حضور پیامبر شد و دلش برای او سوخت و با اجازه از صاحبان باغ مقداری انگور آورد و به نزد پیامبر هدیه کرد، پیامبر همین که شروع به خوردن انگور نمود، بسم الله فرمود.غلام پرسید: من در میان این مردم ندیده ام کسی این جمله را به کار ببرد تو که هستی؟ پیامبر فرمود تو که هستی؟ او گفت من غلامی هستم از اهل نینوا، پیغمبر فرمود: تو از اهل شهر برادرم یونس بن متّی هستی، گفت مگر تو پیغمبر خدا یونس را می شناسی؟ پیامبر فرمود: من هم مانند او پیامبر خدا هستم و او شیفته وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهسلّم شد. صاحب باغ از آن دور فریاد می زد که دین تو بهتر از دین این مرد است او ساحر، جادوگر و دروغگو است و توهینهای بسیاری به پیامبر کرد اما آن غلام که نامش عداس بود تأکید کرد که در تمام عمرم آرزوی دیدار همچون این مردی را داشتم و به دست و پای پیامبر افتاد و مسلمان شد. حاصل کل سفر تبلیغی پیامبر به طائف، مسلمان شدن غلامی مسیحی از اهل شهر نینوا بود

* **اسلام آوردن طوایفی از جنیان**

در مسیر بازگشت پیامبر در بیابانها مشغول تلاوت قرآن بود عده ای از جنیان از کنار پیامبر گذشتند« بسم الله الرحمن الرحیم قل اوحی الیّ انّه استمعَ نفرٌ من الجن فقالوا انّا سمعنا قراناً عجبا »آنها پس از شنیدن آیات قرآن، گفتند: ما قرآن عجیب و سخنان عجیبی می شنویم یهدی الی الرّشد این سخنان ما را به رشد می رساند. اینها برگشتند در میان طوائف خودشان از جنیان فریاد زدند:یا قومَنا اجیبوا داعی الله ای طائفه ما بیایید اجابت کنید کسی که شما را به سوی خدا دعوت می کند، همه جنیان را آوردند و در آنجا پیامبر اکرم در حضور همه جنیاناسلام را عرضه کرد و بخش زیادی از آنها مسلمان شدند.

* **خصوصیات جن**

جن موجودی است که مانند انسان در روی زمین زندگی می کند و از ما چندین برابر بیشتر هستند. آنها جسمهای لطیفی دارند که قابل دیدن نیست و می توانند به هر شکلی در آیند؛ آنقدری که ما از جن می ترسیم آنها نیز از ما می ترسند و از این وحشت دارند که انسان آنها را تسخیر کند. در قرآن هر جایی که سخن از قیامت و حشر، آمده است خداوند متعال می فرماید: انسانها و جنها را محشور می کنم و به حساب و کتاب آنها رسیدگی می کنم پیامبر به همه آنها نیز ارسال شده است و آنها را باید هدایت کند یا معشر الجنّ و الانسألمیأتِکُمای معشرجنّیان و انسیان آیا رسولی از میان شما نیامد؟

در این میان جنیان مسلمان شدند و پیامبر اکرم بعد از اینکه صبح شد مسیر را ادامه داد و به مکه وارد شد.

* **تبلیغ اسلام برای حاجیان**

اما مکه دچار نوعی سختی طاقت فرسا شده بود. خفقان، فشار و شکنجه مشرکان مکه، کار را بر پیامبر خیلی سخت کرده بود پیامبر مجبور شد از مکیان صرف نظر کند و به سمت انسانهایی که از بیرون مکه می آمدند و برای حج گذاردن وارد مکه می شدند روی بیاورد؛ وارد موکبها و کاروانهای اینها می شد و با اینها سخن می گفت. عجیب اینکه ابولهب در هر موکبی که پیامبر وارد می شد او نیز همراه پیامبر می آمد و تمام حرفها و سخنان پیامبر را خنثی می کرد، حتی دیوانه ای را آورده بودند که دنبال پیامبر برود و ادای او را در بیاورد و او را مسخره کند با همه این اوضاع و احوال پیامبر راه خودش را ادامه داد؛

* **بطلان نظر اهل سنت درباره جانشینی پیامبر**

 اتفاق جالب اینکه در برخی از قبائل وقتی پیامبر اکرم وارد موکب آنها می شد و اسلام را به آنها عرضه می کرد یکی از بزرگان قبیله بنی عامر گفت: اگر ما با تو بیعت کنیم و تو را یاری کنیم و مسلمان شویم آیا قول می دهی که بعد از تو جانشینت گردیم؟ پیامبر فرمود: « الامرُ الی الله یضعُهُ حیث یشاء » امر جانشینی بعد از من به دست خدای متعال می باشد و آن را هر جا بخواهد قرار می دهد. این جمله در منابع اهل سنت و در سیره ابن هشام است، نشان از آن دارد که بحث از جانشینی همیشه مطرح بوده و به خلاف گفته اهل سنت که پیامبر اکرم رفت و بعد از خود جانشینی قرار نداد و امت بعد از او به شور نشستند کاملاً باطل است.

* **مهیا شدن مقدمات هجرت به یثرب**

در این دوره ها عده ای از مردم یثرب که بعدها نام مدینه الرسول گرفت به حضور پیامبر می آمدند. در سال یازدهم 5 نفر از مردم یثرب به حضور پیامبر رسیدند و از او خواستند که دین اسلام را به آنها عرضه کند، چون از یهودیان مدینه شنیده بودند که پیامبری ظهور خواهد کرد و قدرت جهانی خواهد یافت. آنها برای اینکه زودتر پیش دستی کنند و مسلمان شوند در مکه حضور پیامبر رسیدند و اسلام را از پیامبر شنیدند و مسلمان شدند. در سال دوازدهم بعثت 12 نفر از یثربیان در کنار کوهی در منا حاضر شدند و مخفیانه با پیامبر بیعت کردند و در سال سیزدهم، 75 نفر از مردم یثرب آمدند که دو نفر از آنها زن بودند.

 پیامبر، مسائلی را مطرح کرد و از آنها بیعت گرفت؛ اینکه به خدا شرک نورزند و بت نپرستند،دزدی نکنند،زنا نکنند و فرزندان را نکشند و در کارهای نیک از پیامبر سرپیچی نکنند. پیامبر اکرم مُصعب بن عُمیر را به یثرب فرستاد تا نماز و قرآن را به آنها بیاموزد.مُصعب در خانواده ای زندگی می کرد که از نظر سطح اجتماعی بسیار بالا بودند، او حتی حاضر نبود با بچه های مکه بازی کند. اما روزی که از کنار منزل پیامبر می گذشت، مسحور صوت زیبای پیامبر شد و وقتی پدر و مادر، او را چند روز پیوسته او را مورد تحقیر و مورد سرزنش قرار دادند که چرا کنار منزل پیامبر می روی و او ساحر و جادوگر است، اما او دوباره به این راه ادامه داد و در اینکه مسلمان شود تردیدی نکرد. بعدها وقتی زندانی شد از منزل فرار کرد و توسط پیامبر اکرم به مدینه فرستاده شد و اولین مُبلغ و امام جماعت مردم یثرب می باشد، ایشان 3 سال بعد، در جنگ احد در رکاب پیامبر به شهادت رسید و پیامبر از شهادت او بسیار افسرده شد.

* **شروع هجرت مسلمانان به مدینه**

بعد از اینکه پیامبر بیعت محکمی با مردم یثرب بست و آنها هم به پیامبر تعهد دادند همچنان که از زنان و بچه های خود دفاع می کنند از پیامبر دفاع کنند، دستور هجرت به مدینه صادر شد، همه مسلمانان می بایست به مدینه هجرت کنند.

* **هجرت پیامبر به مدینه**

جبرئیل بر پیامبر نازل شد و از کودتای بت پرستان مکه خبر داد « و اذ یَمکُرُ بِکَالذینَ کَفرُوا لِیُثبِتُوکَ اَو یَقتُلوکَ اَو یُخرِجُوکَ وَ یَمکُرونَ وَ یَمکُرُالله وَ اللهُ خَیرُ الماکِرین»

مکر بت پرستان مکه این بود که یا پیامبر را تبعید کنند یا زندانی کنند یا بکشند اما در میان این سه نظریه فقط نظریه کشتن پیامبر رأی آورد. به همین دلیل از هر قبیله ای شخصی آمد و شبانه در کنار خانه پیامبر جا گرفتند و منتظر شدند تا صبح هنگام به خانه پیامبر وارد شوند و او را بکشند؛ پیامبر، به طور معجزه آسا از خانه خارج شد بدون اینکه آنها ببینند و علی بن ابیطالبعلیهما السلام آن شب در جای پیامبر خوابید و پیامبر شبانه از مکه خارج شد، اما به جای اینکه به شمال مکه برود یعنی در سمت مدینه، به خلاف جهت به سمت جنوب آمد و در لابلای کوهی در یک غار به نام ثور مخفی شد. پیامبر اکرم در میانه راه ابابکر را دید و او را همراه خودش برد و او نیز در غار ثور همراه پیامبر بود. صبح هنگام وقتی کفار وارد منزل پیامبر شدند و متوجه شدند که علی بن ابیطالب(در بستر پیامبر، آرمیده) است بلافاصله کسی که می توانست ردیابی قدمهای پیامبر را انجام دهد همراه خود آوردند و به دنبال ردپای پیامبر حرکت کردند تا اینکه بتوانند پیامبر را پیدا کنند.

* **ماجرای غار ثور**

کفار مکه به دنبال پیامبر رفتند تا اینکه پیامبر وارد غار ثور شد. خدای متعال در همان لحظه عنکبوتی فرستاد و در کنار درب غار شروع به تنیدن تار کرد و کبوتری آنجا تخم گذاشت، زمانیکه آن شخص ردیاب آمد تا اینکه رسید به کنار دهانه غار ثور دید ردپا دیگر نیست گفت:یا به زمین رفته یا به آسمان، همه جا را می گشتند همین که می خواستند وارد غار شوند آن شخص ردیاب گفت: این تاری که بر دهانه غار تنیده شده بیش از یک سال است که قدمت دارد و محال است که کسی درون این غار باشد و خطرناک است ما وارد غار شویم و کفاراز اینکه وارد غار شوندمنصرف شدند.

* **بررسی آیه غار**

 یکی از مسائل حائز اهمیت در بحث هجرت پیامبر اکرم آن است که بزرگترین امتیاز و مدح و ثنائی که برای ابابکر در میان اهل سنت شمرده شده همراهی پیامبر با ابابکر است، در سوره توبه آیه ای وجود دارد که اهل سنت بزرگترین مدح و ثنای ابابکر می دانند. در اینجا به بخشی از آیه اشاره می نماییم و مطالبی را به خدمت شما عرض می کنیم« اِلّا تَنصُرُِوهُ فَقَد نَصَرَهُ اللهُ اِذ اَخرَجَهُ الّذینَ کَفَرُوا ثانیَ اثنین اِذ هُما فِی الغار اِذ یَقُوُلُ لِصاحِبِهِ لاتَحزَن اِنَّ اللهَ مَعَنا فَأنزَلَ اللهُ سَکینتَهُ عَلَیهِ وَ أَیّدَهُ بِجُنودٍ لَم ترَوها» اگر شما پیامبر را یاری نکنید خدا او را یاری خواهد کرد همانگونه که پیامبر را یاری کرد در حالیکه پیامبر هجرت می کرد و دومی از آن دو نفر بود یعنی پیامبر و یک نفر دیگر با هم در حال هجرت بودند و هر دو زمانی که در غار قرار گرفتند پیامبر به او فرمود: « لا تَحزَن انّ الله معنا » این مهمترین جمله ای است که اهل سنت روی آن تأکید می کنند، می گویند: ببینید خدای متعال چقدر برای ابابکر اهمیت قائل است که این جمله پیامبر را نقل کرده که خدای متعال فرموده پیامبر به ابابکر بگو:لا تحزن انّ الله معنا محزون مباش خدا با ماست؛ بعد خدا آرامش و سکینه را بر او نازل کرد.این آرامش بر چه کسی نازل شده؟ اگر بگوئیم بر پیامبر نازل شده است پیامبر که محزون نبود پس معلوم است که بر ابابکر نازل شده است؛ در میان اهل سنت این بحث خیلی مهم است و این آیه از کلیدی ترین مدح های ابابکر به حساب می آید، اما بنابر سخنان استاد بزرگوار سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب الصحیح من سیره النّبی الاعظم این آیه هیچگونه نگاه مثبت به ابابکر و مدح او ندارد. ایشان می فرماید: ابابکر محزون بود به دلیل اینکه دید کفار به درون غار هجوم می آورند و در این مرحله آنها کشته خواهند شد، پیامبر فرمود: نترس خدا با ماست و اینجا فقط، سکینه بر یک نفر نازل شده اما این سکینه بر ابابکر نازل نشده است زیرا ادامه آیه می فرماید:و ایّده بجنودٍ لم تروها و او مورد تأیید قرار گرفت به لشکریانی از ملکوت، چه کسی مورد تأیید به لشکریانی از ملکوت قرار می گیرد؟ تنها شخص پیامبر است همانگونه که در آیات دیگر قرآن در جنگ بدر، احد و در موارد دیگر خداوند متعال می فرماید: لشکریانی از غیب را برپیامبر و یارانش فرستادم که آنها را یاری کنند، اگر شما بگوئید این بخش از آیه مربوط به پیامبر است بخش قبلی هم باید مخصوص همان شخص باشد چون تمام ضمیرهای موجود در آیه باید به یک نفر بر گردد و در اینصورت اگر سکینه بر پیامبر نازل شود و لشکریانی از ملکوت پیامبر را یاری کنند پس در واقع ابابکر مورد تأیید الهی نبوده و سکینه ای بر او نازل نشده است و این خودش طعن بر ابوبکر است چرا که در جایی دیگر از قرآن خداوند متعال می فرماید: در جنگ حُنین وقتی دیدم شما آشفته هستید سکینه هم بر پیامبر و هم بر مومنین نازل شد« فَأنزَل اللهُسَکینَتَهُعَلیرَسُولِه وَعَلَیالمُومِنینَ وَأَنزَلَجُنُوداً لَم تَرَوُها »

در آیه ضمیر مفرد آمده و فقط شخص پیامبر مورد هدف است و در واقع ابابکر مغفول مانده و این خود نوعی انتقاد از آن شخصی است که همراه پیامبر بوده است.

پیامبر همراه ابابکر سه روز در غار ثور ماند و هر سه روز امیر مومنان علی بن ابیطالب مخفیانه غذا برای آنها می آورد.

* **نزول آیه در لیله المبیت**

 زمانیکه بت پرستان در صبحی که پیامبر هجرت کرده بود به خانه هجوم آوردند و دیدند علی بن ابیطالب در بستر پیامبر آرمیده، تصمیم گرفتند برای اینکه وقت را از دست ندهند علی بن ابیطالب را رها کنند و به دلیل این شهامت علی بن ابیطالب و ایثارگری او آیه ای نازل شد:« وَمِنالنّاسِ مَن یَشرینَفسَهُابتغاءَمَرضاتِاللهِ وَ الله رَئُوفٌبالعِباد» و از میان مردم کسانی هستند که جانشان را در راه خدا می فروشند، این آیه در شأن امیر مومنان در همان شب لیله المبیت نازل گردید و بعد از آن هم امیرالمومنین مخفیانه غذای پیامبر را به غار ثور می برد تا اینکه بعد از سه روز، تعدای شتر و جهاز و یک سری از وسائل را آوردند و پیامبر و ابابکر به مدینه هجرت کردند و بعد از چند روز علی بن ابیطالب، دختر پیامبر فاطمه زهرا و مادر امیر مومنان فاطمه بنت اسد و برخی دیگر از بنی هاشم را همراه خود به مدینه آورد.

* **هجرت پیامبر به مدینه**

پیامبر به مدینه هجرت فرمودند، اما وارد شهر مدینه نشدند و در روستائی به نام قبا چند روزی را زندگی کردند و مسجد قبا را ساختند، چرا پیامبر در قبا باقی ماند و وارد شهر مدینه نشد و مردم منتظر مدینه را لبیک نگفت؟ آنگونه که در برخی از منابع ذکر شده است،علت این کار، آمدن علی بن ابیطالب علیه السلام به قبا و پیوستن به ایشان و همراهی علی بن ابیطالب برای رفتن به مدینه بود. این باعث خشم و غضب ابوبکر شد و در قبا ابوبکری که تا آنجا همراه پیامبر بود از ایشان جدا شد و به یک منطقه ای به نامسنح رفت. ابوبکر روی آن را نداشت که وارد شهر مدینه شود اما به منطقه سنح رفت و حتی آنجا ازدواج کرد و بعدها منزل ابابکر در سنح بود و زمانیکه پیامبر از دنیا رفت عمربن خطاب بارها در کنار منزل پیامبر فریاد می کشید: پیامبر نمرده است و روزی خواهد آمد و او به آسمانها رفته است. هرکه آمد به عمر گفت که: پیغمبر از دنیا رفته و او انسانی مانند انسانهائی دیگر است، او قبول نکرد تا اینکه نزدیک ظهر ابابکر رسید. وقتی ابابکر این آیه را که دفعات گذشته ابن امّ مکتوم خوانده بود را بر عمر خواند، عمر پاهایش به لرزه در آمد و گفت: پیامبر از دنیا رفتهانّکمیّتٌ و انّهممیّتون.

در واقع همه ترفندهایی که زدند و گفتند، پیامبر از دنیا نرفته، دسیسه ای بود برای اینکه ابابکر از منطقه سنح که منزلش بود به محل زندگانی پیامبر در مدینه برسد.

بعد از چند روز علی بن ابیطالب علیه السلام در قبا به پیامبر پیوست و همراه هم وارد شهر مدینه شدند.

* **ورود پیامبر به مدینه و بستن پیمان نامه با یهودیان**

 پیامبر در بدو ورودش به مدینه، با یهودیان پیمان نامه بست مبنی بر اینکه: یهودیان حرمت پیامبر و یارانش را نشکنند و دشمنان را یاری نکنند و در عین حال، پیامبر هم آنها را آزادانه در دینشان یاری خواهد کرد و هیچگونه کمک به دشمنان یهودیان نخواهد کرد. اما یهودیان حریص، سود جو و لجوج بودند و آنگونه که پیامبر اکرم، امید همکاری از یهودیان را داشت را انجام ندادند. آنها تفکرات نژاد پرستانه داشتند و از نفوذ اسلام در یثرب و در جزیره العرب می ترسیدند، به همین خاطر هم سر ناسازگاری با پیامبر گذاشتند که بعدها پیامبر اکرم، دو سه جنگ با یهودیان برقرار کرد.

* **تغییر قبله**

یهودیان پیامبر را سرزنش می کردند که چرا به قبله ما نماز می خوانی؟ هنوز که هنوز است قبله یهودیان همین ستون و دیوار ندبه است که به طول سی و شش متر در محوطه قدس شریف در فلسطین قرار دارد. اگر دیده باشید یهودیان کتاب مقدس را دستشان می گیرند و رو به طرف دیوار و قبله شان کتاب مقدس را تلاوت می کنند. آنها هم مثل ما نماز صبح، ظهر و شب دارند و علاقه زیادی به تلاوت کتاب مقدس دارند. پیامبر را مورد سرزنش قرار می دادند که چرا به قبله ما نماز می خوانی؟ آیات نازل شد:« قد نری تقلّب وجهک فی السماء فَلَنُولّینّکقبلةً ترضیها»پیغمبر، ما تو را به سمت قبله ای می بریم که تو را راضی کند. پیامبر در یکی از مساجد در مدینه مشغول نماز بود که جبرئیل آمد و پیامبر را به طرف کعبه چرخاند و گفت: از این به بعد قبله تو کعبه خواهد بود. این تغییر قبله باعث واکنشهایی در مدینه شد و یهودیان پیامبر را سرزنش می کردند و او را به یک سری از مسائل متهم می کردند، اما پیامبر دوباره خویشتن داری کرد و هیچگونه مخالفت و معارضت با یهودیان نکرد. نه تنها مخالفتی نمی کرد بلکه پیمان نامه ای دوباره با یهودیان از جمله مخیریق، حیّ بن اخطب و دیگر قبائل یهودی نوشت.

* **عقد اخوت میان مسلمین**

 در این دوره اتفاقات دیگری افتاد که از مهمترین آنها پیمان برادری و اُخوت بین اعراب و مسلمانان بود، تمام آنهایی که از مکه وارد شهر مدینه می شدند بی خانمان شده بودند، بت پرستان مکه تمام اموال مسلمانان را غارت کرده بودند و کسی که وارد شهر مدینه می شد هیچ چیزی نداشت؛ پیامبر بین هر شخصی که از مکه می آمد و شخصی از مدینه پیمان برادری و اخوت برقرار می کرد.

 زیبا است که در جنگ احد وقتی مصعب بن عمیر در مقابل برادر خویش قرار گرفت که از کفار بودمُصعب او را شکست داد و همین که خواست او را بکشد، برادر کافر فریاد زد که چرا برادرت را می کشی؟ مُصعب جواب داد: برادر من همان کسی است که پیغمبر بین من و او اخوت برقرار کرده نه تویی که کافر هستی. این تأثیر پیمان اخوت و برادری را بین مسلمانان نشان می دهد.

* **جنگ بدر**

بت پرستان مکه مغرور بودند چرا که اموال مسلمانان را غارت کرده بودند و موجبات بی سر و سامانی و آوارگی مسلمانان را فراهم آورده بودند. پیامبر در پی این بود که ضربه ای به کفار مکه بزند، خبردار شد که کاروان تجاری به رهبری ابوسفیان از شام به طرف مکه می رود. پیامبر عده ای از مسلمانان را خبر کرد و به همراه آنان در پی رفتن و مصادره کردن آن کاروان تجاری بر آمدند. جاسوسها به ابوسفیان خبر دادند. ابوسفیان نیز بلافاصله قاصدی را به طرف مکه گسیل کرد که به سرعت مردم مکه را خبردار کند که بیایند و ما را از این مشکل نجات دهند و تا قبل از اینکه پیامبر اموال را مصادره کند برسند و پیامبر را هم بکشند. او به قاصد تأکید کرد که نباید به صورت عادی وارد شهر مکه شوی بلکه وقتی می خواهی وارد شهر مکه شوی گوش شتر را ببُر، خودت را خونین کن، لباسهایت را پاره کن و بعد در صورتیکه برعکس روی شتر نشستی وارد شهر مکه شو و فریاد بزن: وای، کشته های ما به قتله گاه رفتند و این همه کشته دادیم و کسی ما را یاری نکرد این باعث می شود مردم تحریک شوند و زودتر به سمت ما بیایند و ما را یاری کنند تا پیامبر اموال را مصادره نکند.

 قاصد به سرعت با شتر تیزپا وارد مکه شد و فریادکنان در حالیکه خونین بود صدا زد: برسید به داد ما که همه کشته شدند، بی خبر از آنکه در مکه اتفاقاتی افتاده و زنی به نام عاتکه در عالم خواب دیده است که شخصی بالای کوه ابوقبیس رفته و سنگی را بلند وبه سمت خانه های مکیانپرتاب کرده و این سنگ تکه تکه شده و به همه خانه ها اصابت کرده است و فریاد زده به قتلگاهتان بروید. این خواب دهان به دهان در میان مکیان می پیچید و باعث ترس و وحشت می شد. ابوجهل گفته بود که این زن چه کسی است که دروغگوست؛ اتفاقاً این زن از بنی هاشم بود و ابوجهل فرصت را مغتنم شمرده بود و گفت: اگر تا سه روز دیگر خواب این زن تعبیر نشود همه ما جمع می شویم و پیمانی می نویسیم که بنی هاشم از دروغگوترین انسانها هستند، چرا که پیغمبر خدا محمد مصطفی از میان بنی هاشم است و از طرف دیگر این زن هم از میان بنی هاشم است. سه روز بعد دقیقاً همان روزی بود که قاصد ابوسفیان خونین وارد مکه شد و فریاد کنان صدا زد که بروید کمک کنید که همه به قتلگاه رفتند. وحشت، تمام مردم مکه را فرا گرفت، هیچ کس حاضر نبود به کمک ابوسفیان برود. ابوجهل فریاد زد که لشکر را آماده کنید وقتی دید کسی نمی آید، اعلام کرد که هرکسی در کاروان تجاری مال دارد باید یک نفر را برای جنگ آوری بفرستد و به این ترتیب هزار نفر مرد جنگی فراهم کرد و این گروه، به سمت مدینه حرکت کردند. برای اینکه اجازه ندهند پیامبر کاروان تجاری را که توسط ابوسفیان رهبری می شد را مصادره کنند. این کاروان پنجاه نفر نیروی نظامی داشت و صدها سکه طلا و نقره همراه داشت. پیامبرخبردار شد که کاروان جنگی بت پرستان مکه به سمت مدینه می آید خطاب به یارانش فرمود: خدا به ما وعده پیروزی داده است بیایید و این وعده پیروزی را در جنگ با بت پرستان مکه به منسه ظهور برسانیم. قرآن می فرماید:« و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم و تودّون انّ غیر ذات الشوکه تکون لکم» خدا وعده پیروزی به شما داده بود و شما دوست داشتید که آن کاروان تجاری و مالی را مصادره کنید، چون مال دنیا برای شما بسیار زیبا بود اما خدا آن کاری را که بخواهد انجام خواهد داد وآشکارااز حق دفاع خواهد کرد. پیامبر اصرار کرد و صحابه نیز پذیرفتند که از کاروان تجاری منصرف شوند و به سمت هزار نفر از بزرگان و شجاعان بت پرستان مکه روی بیاورند. کنار چاه بدر این دو سپاه به هم رسیدند، شب هنگام بود کار جنگ به صبح موکول شد. تمام شب بت پرستان مکه چندین شتر را کشتند و کباب کردند و بوی کباب همه بیابان را گرفت و آنها در عیش و نوش و مستی خویش غرق بودند و پیامبر چیزی برای خوردن نداشت دریغ از اینکه بتواند خرمایی را تهیه کنند تا یارانش بتوانند سیر بخوابند.

علی رغم اینکه کفار در بالای صخره ها و بر بلندترین موضع در صحرای بدر بودند، اما پیامبر اکرم در یک منطقه ای که دره بود واقع شده و زیر پاهایش نیز رمل بود و این رملها فرو می رفت و پیامبر و یارانش اذیت می شدند: « اذتستغیثون ربّکم فاستجاب لکم انّی مُمدّکم بألفٍ من الملائکه مردفین»استغاثه و گریه کردند و از خدا طلب یاری خواستند و خداوند متعال اینگونه یاری کرد. چگونه یاری کرد: اول هزار ملک فرستاد،دوماذیُغشیکمالنّعاسامنۀً منه، خواب راحتی چشمان لشکر پیامبر را گرفت در حالیکه آن شببه دلیل طوفانی که شد و باران سیل آسایی که آمد کفار مکه علاوه بر اینکه در بالای صخره ها توان خوابیدن که نداشتند، حتی مهلت خوردن غذا را نیز پیدا نکردند. این خواب راحت و این سکوتی که درون دره بود و اینکه زیر پاهایشان بعد از آمدن باران سفت شد و آبی که فراهم آوردند برای غسل شهادت و برای نوشیدن روحیه مسلمانان را بالا برد و بالعکس تمام سختیهایی که در طوفان کفار کشیدند، نخوابیدند و نخوردند، باعث شد که فردا وقتی در مقابل یکدیگر قرار بگیرند، انگیزه های هر دو طرف مخالف شود. مخصوصاً زمانیکه کفار نگاه کردند که لشکر پیامبر بسیار زیاد هستند این حربه الهی بود و یقلّلکم فی اعینهمقرآن می فرماید دشمنان وقتی به پیامبر نگاه می کردند می دیدند که ایشان لشکرش بسیار زیاد است اما وقتی لشکر پیامبر به کفار نگاه می کردند دیدند خیلی کم است و این به جهت حمایت خداوند از پیامبر بود. رسم بر این بود که جنگ آوران نامی عرب در ابتدای جنگ به صورت تک با هم بجنگند.عُتبه و شیبه و ولید جلو آمدند. از طرف لشکر پیامبر حمزه سیدالشهدا، علی بن ابیطالب و عبیده آمدند.

 علی بن ابیطالب به سرعت ولید را از پای در آورد و به کمک حمزه و عبیده آمد و هر دو عتبه و شیبه را نیز نابود کردند و به شدت در روحیه کفار مکه رخنه وارد شد و پا به فرار گذاشتند. امیرمومنان به تنهایی سی و پنج نفر را به هلاکت رساند و بقیه مسلمانان سی و پنج نفر دیگر را به هلاکت رساندند و مجموعاً هفتاد نفر از کفار مکه را کشتند و بخش زیادی را هم اسیر کردند. قرآن می فرماید: به دلیل ایمانی که داشتید بیست نفر شما برابر با دویست نفر آنها بود« ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین» اگر بیست نفر انسان صبور می بودید برابر با دویست نفر کفار مکه بودید« الآن خفّف الله عنکم و علم أنّ فیکم ضعفا» اما خداوند تبارک و تعالی در میان شما ضعف ایمانی دید و تخفیف داد و قدرت شما کاهش یافت، « ان یکنمنکممأهٌیغلبوامأتین»یعنی یک نفر مقابل دو نفر.

* **اهمیت دادن پیامبر نسبت به علم آموزی**

در آن جنگ پیغمبر اکرم اسرا را به شرطی آزاد می کرد که هر کدام سواد داشته باشند به دیگران سواد بیاموزند. برخی از فامیلهای پیامبر مانند عباس عموی پیامبر هم اسیر بود و موظف شد که به ده نفر از مردم مدینه سواد بیاموزد، تا اینکه در قبالش آزاد شود. این نشان از اهمیت پیامبر اکرم برای بحث سواد است. جنگ بدر فتح الفتوح پیامبر و مهمترین جنگ در صدر اسلام است و یک سوره از قرآن مخصوص برای جنگ بدر نازل شده است و آن سوره انفال می باشد.

* **خمس و مصارف مربوط به آن**

در این سوره بحث خمس آمده است « واعلموا أنّما غنمتم من شیءٍ فأنّ لله خُمُسَهُ وَلِلرّسولِ وَ لِذِی القُربی وَالیَتمی وَالمَساکین وَابن السبیل» بدانید که آنچه غنیمت و اضافه می ماند یک پنجم آنها برای خدا و رسول و خویشاوندان رسول و یتیم و فقیر و مسکین و در راه مانده است. اهل سنت این آیه را مخصوص غنیمتهای جنگی می دانند و خمس آن را فقط برای غنیمت جنگی ذکر کرده اند در حالیکه اهل بیت فرمودند: اینجا غَنِم به معنای غنیمت نیست بلکه به معنای زیاده است و هر چه انسان در کسب و کارش اضافه می آید و هزینه های زندگی نمی شود به عنوان ارباح مکاسب است، یعنی سود مکاسب و کسب و کارتان و اگر یک سال گذشت و این خرج نشد یک پنجم آن جدا می شود و این یک پنجم در دو جا خرج می شود؛ بخشی از آن سهم امام زمان است؛لله و للرسول و لذی القربیکه در مسائلی با اشاره و مشورت امام زمان علیه السلام و در نبود امام زمان، با مشورت ولی فقیه و مراجع تقلید، در مصارف خاص هزینه می شود و نیمی از آن هم سهم سادات می باشد که به سادات فقیر، یتیم و یا در راه مانده داده می شود. خمس نه تنها در غنائم جنگی است بلکه در سود مکاسب و ارباح مکاسب نیز واجب است و باید پرداخت شود. امام صادقعلیه السلام فرمود: اگر کسی یک درهم از اموالی که مربوط به خمس است پرداخت نکند و در اموالش باقی بماند، خداوند متعال او را در جهنم جای خواهد داد. خمس مایه حیات بشریت است و اگر خمس نبود تشیع رشد نمی کرد، خمس بهترین وسیله است برای اینکه شیعه به اقصی نقاط جهان توسعه و گسترش پیدا کند، از طریق تشکیل حوزه های علمیه و مراکز و محافل علمی و مذهبی در سراسر دنیا.

 در حال حاضر از قدیمی ترین مراکز علمی جهان، دانشگاه الازهر می باشد که بیش از نیم میلیون دانشجو دارد و بیشتر دانشکده های دانشگاه الازهر مصر در مسائل دینی تحصیل می کنند و به کل جهان صادر می شوند، اما مشکل دانشگاه الازهر آن است که تمام مصارف و حقوقهای آن از طریق دولت تضمین می شود و به همین دلیل، دولت در آن اعمال سیاست می کند. در طول تاریخ حوزه های علمیه در تشیع، وامدار هیچگونه از حکومتها و نظامهای دولتی نبوده اند و به صورت مستقل اداره شده اند؛ رهبر فقید انقلاب، امام خمینی و مقام معظم رهبری هنوز استقلال حوزه های علمیه شیعه را از دولتها و حکومتها به صورت جدی دنبال می کنند و اینکه حوزه ها تحت تأثیر دولتها قرار بگیرند را امر پر خطری( برای حوزه های علمیه) ذکر کرده اند.

* **ازدواج امیرالمومنین و فاطمه زهرا سلام الله علیها**

جنگ بدر پیروزی حتمی را برای پیامبر به بار آورد که باعث شکسته شدن روحیه بت پرستان مکه گردید. بلافاصله بعد از جنگ بدر، امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام به خواستگاری دختر پیغمبر، فاطمه زهرا سلام الله علیها آمد و ایشان را به ازدواج خویش در آورد. گرچه بسیاری از قریشیان خواستار ازدواج با او بودند اما تنها علی بن ابیطالب علیه السلام موفق گردید که بی بی دو عالم فاطمه زهرا سلام الله علیها را به ازدواج خویش در آورد. نکته ای که قابل تذکر در این مسئله آن است که حضرت فاطمه در طول سالهایی که با پیامبر اکرم زندگانی کرده و بعد از اینکه با امام علیعلیه السلام ازدواج می کنند به یک منزلی در حاشیه شهر مدینه هجرت کرده و آنجا مستأجر می شوند. بعدها وقتی صحابه پیامبر را می بینند که غمگین شده علت را سوال می کنند و پیامبر از نبود فاطمه در منزل و جدایی بین ایشان و فاطمه سخن می گوید. به همین دلیل همسایه دیوار به دیوار پیامبر منزل خویش را در اختیار علی بن ابیطالبعلیه السلام قرار می دهد تا امیر مومنان منزل خویش را به همجواری پیامبر اکرم بیاورد تا اینکه پیامبر بتواند فاطمه زهرا را هر روز ملاقات کند؛ در منزل فاطمه زهرا ، فاطمه بنت اسد نیز زندگانی می کرد یعنی مادر امیر مومنان علی بن ابیطالبعلیه السلام در خانه ایشان زندگی می کرد و دو سال نیز مهمان این خانواده بود و بعد از دو سال از دنیا رفت. جالب اینکه در ابتدای ازدواج این دو بزرگوار، کارهای منزل بین همدیگر تقسیم شده بود. کارهای بیرون از منزل مانند تهیه هیزم،خرید و فروش کردن و مسائل پیرامونی به عهده امیرمومنان علی بن ابیطالب علیه السلام بود و کارهای درون منزل مانند آرد کردن گندمها، نان پختن و رسیدگی به بچه ها بر عهده فاطمه زهرا سلام الله علیه بود، گرچه ایشان علاوه بر کارهای منزل به ریسندگی هم روی آورده بود و امرار معاش می کرد.

* **آموختن تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها**

مشکلی که پیش آمد آن بود که علی بن ابیطالب علیه السلام بیشتر اوقات در خارج از شهر مدینه به سر می برد و مشغول جنگ بود و فرصت آن را نداشت که کارهای مربوط به منزل را انجام دهد، به همین خاطر فاطمه بنت اسد مادر امیر مومنان، کارهای بیرون از منزل امام را انجام می داد، اما بعد از اینکه فاطمه بنت اسد از دنیا رفت اینجا بود که حضرت زهرا به محضر پدر بزرگوارشان مشرف شدند و از ایشان سوال کردند: یا رسول الله آیا این امکان وجود دارد که خدمتگذاری به منزل ما بیاید تا کارهای بیرون از منزل ما را انجام دهد؛ چرا که علی بن ابیطالب علیه السلام در منزل نیست و من ابا دارم که خودم به بیرون از منزل بروم و با مردان نامحرم روبرو شوم.ایشان حتی دستهای تاول زده خویش را نشان پیغمبر داد و گریه کرد و فرمود: من عار نمی دانم که کار کنم اما از این ناراحتم که بخواهم در بیرون از منزل با مردان نامحرم روبرو شوم و با آنها مراوده کنم؛ پیامبر عذر خواهی کرد و فرمود: دخترم در حال حاضر شرائط ما آنگونه نیست که بتوانم برای تو کمک کاری فراهم کنم، اما تسبیحاتی را به تو می آموزم که خداوند متعال ان شاء الله امورات تو را راحت خواهد کرد. تسبیحات فاطمه زهرا که 34 مرتبه الله اکبر،33مرتبه الحمدلله و 33 مرتبه سبحان الله است را به فاطمه زهرا آموخت. این تسبیحات نه تنها بعد از نمازهای واجب مستحب است بلکه حتی قبل از خواب هم سفارش شده است و برای همه مشکلات قابل توصیه است در صورتیکه مشکلی برای کسی پیش آمد این تسبیحات را انجام دهد تا اینکه مایه برطرف شدن مشکلات او باشد.

 بعد از مدتی که پیامبر سرمایه بیشتری به دست آورد، مخصوصاً بعد از جنگ خیبر که بخش زیادی از اموال مردم در آنجا مصادره شد، پیامبر توانست خدمتکاری را برای فاطمه زهرا فراهم بیاورد که نامش فضه بود و او بعدها از عالمان و محدثان نامی شد و حافظ کل قرآن بود.

* **فرازهایی از زندگانی فاطمه زهرا سلام الله علیها**

در این جلسه اجازه می خواهم که بخشها و فرازهایی از زندگی فاطمه زهرا را به مناسبت ذکر کنم و در نهایت به شهادت ایشان نیز اشاراتی داشته باشم.

حضرت زهرا سلام الله علیها در جنگ احد و در خیلی از شرائط، شخصیت ممتازی برای مسلمانان بود و در آن جنگ به عنوان پرستار و مداوا کننده زخمهای مسلمانان در جنگ احد بود؛ امیر مومنان علی بن ابیطالب در جنگ احد زخمهای بسیاری خورد و حضرت زهرا شخصیتی بود که به مداوای امیر مومنان پرداخت.

 فاطمه زهرا سلام الله علیها در سال سوم و چهارم دو فرزند به نام امام حسن و امام حسینعلیهما السلام را به دنیا آورد و آنها نسل پیامبر را ادامه دادند. روزگاری که پیامبر اکرم از سوی بت پرستان مکه متهم بود که بی نسل و تبار استو او را ابتر می خواندند و میان کوچه های مکه همیشه او را به نام ابتر صدا می زدند و می خندیدند.

* **نزول سوره کوثر**

خداوند متعال سوره ای نازل کرد بسم الله الرحمن الرحیم \* انّا اعطیناکالکوثر \*فصلّلربک و انحر \*انّشانئکهوالابتر همانا دشمن تو و بدخواه تو، او ابتر است. تمام مفسرین و مورخین آورده اند که عاص بن وائل، پدر عمر و عاصشخصیتی بود که پیامبر را مورد استهزاء قرار می داد و او را ابتر می خواند و به دنبال او عُتبه و شیبه و ابوجهل و ابوسفیان نیز پیامبر را ابتر می نامیدند. خداوند متعال فرمود او که نام ابتر را بر تو نهاد را من ابتر خواهم کرد؛ سخن بر سر این است که عاص بن وائل نسل دارد؛ دو پسر داشت یکی به عنوان عمرو عاص و دیگری هم به عنوان جناده، ولی پسر کوچکتر که ازدواج نکرده در جنگ یرموک کشته شد و عمرو عاص تنها می ماند که نسل زیادی از طریق عمر و عاص برای عاص بن وائل در کتب انساب ذکر شده است، اما مورخین دیگری همچون هشام بن صائب کلبی اشاره کرده اند که عمرو عاص هم فرزند حقیقی عاص بن وائلنیستف بلکه او نیز در ازدواجهای مشترکی که در دوران جاهلیت مرسوم بود از 5 نفر که مشخصاً معلوم نیست کدام یک از آنها پدر او می باشد به دنیا آمده است. پس در واقع عاص بن وائل ابتر است و نسل و تباری ندارد.

* **خیر کثیر**

 در مقابل خداوند متعال ( به پیامبر) فرمود: انّا اعطیناکالکوثر ما به تو خیر کثیری خواهیم داد؛ماهیت این خیر کثیر مبهم است و بسیاری از مفسرین در اینجا سخن گفته اند اما فخر رازی،از عالمان و اندیشمندان اهل سنت در تفسیر کبیر خود می نویسد:تنها شأن نزول و تنها تفسیر مورد قبول از واژه کوثر،ذریّه پیامبر اکرم می باشد و بس؛زیرا دشمن به پیامبر تهمت زد که تو بی نسل و تباری و خدا در قبال آن فرمود: من به تو کوثر خواهم داد، پس باید این کوثر مناسب باشد با همان توهینی که بت پرستان مکه کردند و آن چیزی نخواهد بود غیر از فرزند و اولاد و نسل وتبار، که او هم تنها از طریق فاطمه زهرا می باشدف زیرا پیامبر اکرم غیر از فاطمه زهرا و فرزندان فاطمه زهرا نسل و تباری از خودش باقی نگذاشت.

در واقع تفسیر کوثر، چیزی غیر ازفاطمه زهرا سلام الله علیها نیست. در حال حاضر در سرتاسر عالم،سادات و فرزندان فاطمه زهرا کاملاً آشکارا قابل شناختن هستند و این از معجزات الهی است. اینکه در شرق و غرب عالم در هند،چین،اروپا،امریکا،خاور میانه و در همه بلادها،سادات و ذریه فاطمه زهرا و ذریه رسول الله کاملاً برای همه مسلمانان قابل شناختن است و این همان وعده الهی بود که فرمود: من نسل و تبار کثیری به تو خواهم داد و احکام مخصوصی از سوی خدای متعال برای تعظیم و تشریف سادات بیان شده است.

* **لزوم احترام به سادات**

 عالمان و اندیشمندان زیادی بر اساس روایتی که مرحوم میرزا حسین نوری در کتاب مستدرک خویش آورده است، رفتارهای زیبایی نسبت به احترام به سادات انجام می دهند. پیامبر اکرم فرمود: هر کس فرزندی از فرزندان من را ببیند و در مقابلش نایستد به من جفا کرده و او منافق است. گرچه این روایت از حیث سند مرسل می باشد و اعتبار کافی را ندارد، اما به دلیل اینکه در امور مستحبات، تساهل می شود اکثر عالمان و اندیشمندان به این روایت عمل می کنند و امید این را دارند که در روز قیامت مورد شفاعت پیغمبر قرار بگیرند. پیامبر فرمودند: چهار نفر در روز قیامت هستند که گرچه تمام گناهان را انجام داده باشند من آنها را شفاعت می کنم؛ یکی کسی است که نسبت به فرزندان من احترام کافی انجام دهد.

* **فضائل حضرت زهرا در قرآن**

حضرت زهرا سلام الله علیها در حادثه مباهله و آیه تطهیر یکی از مهمترین شخصیتهایی است که حضور دارد؛ قرآن می فرماید: ایشان کسی است که قطعاً خداوند متعال او را از تمام آلودگیها پاک کرده و بر طهارت الهی استوار است. در آیه 33 سوره احزاب آیه تطهیر شهادت کافی است بر عصمت زهرا سلام الله علیها و در آیه مباهله خداوند متعال می فرماید: اگر قرار است که تو نفرین کنی و مباهله انجام دهی باید فاطمه زهرا و فرزندانت را همراه خودت ببری و در این امر تو را یاری کنند. این از عظمت و بزرگواری این شخصیت بزرگ جهان اسلام می باشد.

* **نهضت مبارزاتی حضرت زهرا سلام الله علیها**

 عمده مباحث تاریخی مختص به حضرت زهرا مربوط به بعد از وفات پیامبر اکرم است. زمانیکه پیامبر از دنیا رفت حضرت زهرا مشاهده کرد که جانشین پیامبر به صورت غیر مترقبه ای مورد جفا قرار گرفت و مسلمانان نسبت به پیامبر اکرم تعهداتشان را انجام ندادند.

سه خطبه از حضرت زهرا برای ما رسیده است. اولین خطبه زمانی است که عده ای به خانه ایشان هجوم آوردند و برای اینکه امیر مومنان علی بن ابیطالب را برای بیعت ببرند شاهد سخنان حضرت زهرا بودند که بخش زیادی از این سخنان را ابن قُتیبه در کتاب الامامۀ و السیاسۀ و اثبات الوصیۀ آورده است.

دومین سخن حضرت زهرا خطبه مشهور فدکیه است که در باب مصادره فدک می باشد که بیانات بسیار شیوایی در اصل توحید، معاد، فلسفه احکام و در عین حال، احقاق حق امیرمومنان علی بن ابیطالب و اثبات ولایت امیر مومنان بیان فرموده اند. این خطبه در بسیاری از کتب آمده است که از جمله آن اخبارالنساء ابن تیفور در قرن سوم می باشد.

 سومین سخن و خطبه حضرت زهرا مربوط به سخنانی است که با زنان مهاجر و انصار بیان فرمودند و آنجا احقاق حق امیر مومنان علی بن ابیطالب را انجام دادند. ایشان علاوه بر این مباحث، در جای جای مناطقی که می رفتند سخن از حقانیت امیر مومنان می زدند. محمود بن لُبید وقتی مشاهده کرد حضرت زهرا سلام الله علیها در کنار شهدای جنگ احد نشسته است و گریه می کند فریاد زد: چرا اینقدر گریه می کنی؟ ای دختر رسول خدا، قلب ما را پاره پاره کرده ای. حضرت فرمود: چرا گریه نکنم در حالیکه دو رکن در وجودم بود که یکی پیغمبر اکرم که از دنیا رفت و دیگر علی بن ابیطالب علیه السلام که خانه نشین شد. محمود بن لُبید پرسید که آیا دلیلی برای جانشینی امیرالمومنین بعد از پیامبر سراغ داری؟ حضرت فرمود: اَنَسیتُمیومَغدیرِ خم، قولُاَبی رسول الله من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه آیا این گفتار پیامبر از یادتان رفت؛ بعد حضرت بسیاری از فضائل امیر مومنان را اشاره فرمودند و وقتی محمود بن لبید پرسید که چرا امیر مومنان شمشیر نکشید و حق خودش را نگرفت؟ در پاسخ حضرت فرمودند:مَثَلُ الامامه مَثَلُالکعبه اِذ تُوتی و لاتأتی امام همچون کعبه ای می ماند که لازم نیست او سراغ مردم برود، بلکه مردم باید به سراغ او بیایند و او را طواف کنند و از او مدد بخواهند و از او هدایت بپذیرند. حضرت زهرا سلام الله علیها در تمام عمر خویش تصویر زیبایی از زندگی یک انسان شریف را ارائه کرد که در حال حاضر نیز مورد نظر همه مسلمانان می باشد و به عنوان بهترین الگو برای زنان عالم معرفی گردیده است. ان شاء الله در جلسه بعد مباحث مربوط به جنگ احد مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

* **جنگ احد**

دشمنان، بت پرستان و مشرکین که بعد از شکست سختی که در جنگ بدر خوردند بلافاصله در پی جبران آن شکست برآمدند. سه هزار نفر از کسانی که در مکه به عنوان شجاع و شمشیرزن بودند، آماده مبارزه با پیامبر اکرم شدند، چرا که در جنگ بدر شخصیتهای بزرگی از بت پرستان همچون ابوجهل، عتبه، شیبه و دیگران کشته شدند و ضربه سنگینی بر بت پرستان مکه وارد آمد.

خاطرنشان شود که بعد از شنیدن کشته شدن ابوجهل حتی ابولهب هم سکته کرد و از دنیا رفت و نتوانست به عمر خودش ادامه دهد. این اثر بزرگ پیروزی پیامبر در جنگ بدر بود. به همین خاطر بلافاصله،سه هزار نفر در قالب لشکری به رهبری ابوسفیان برای جنگ با پیامبراکرم حاضر شدند. برخی از جوانان اصرار بر آن داشتند که بیرون از شهر مدینه بجنگیم که پیامبر نظر آنها را پذیرفت و خارج شد. گرچه در ابتدای امر هزار نفر آماده مبارزه با بت پرستان مکه بودند اما سیصد نفر به رهبری عبدالله بن اُبی از لشکر پیامبر جدا شدند و به دلیل اینکه پیامبر توجهی به سخنان آنان نکرده بود، راه برگشت به مدینه را طی کردند. در واقع لشکر پیامبر هفتصد نفر گردید و لشکر دشمن سه هزار نفر.

* **وعده الهی برای نصرت مسلمین**

پیامبر اکرم، در جنگ اُحُد سخنانی را فرموند. آیات قرآن می فرماید:لَقَد نَصَرَکُمُ اللهُ بِبَدرٍ وَ اَنتُم اَذِلَّه فَاتّقُواللهَ لَعَلَّکُم تَشکُرون ( آل عمران 123)همانا خدا شما را در بدر یاری کرد در حالیکه شما ذلیل و کم بودید، پس از خداوند متعال بترسید و پروا کنید، شاید که شاکر باشید. خداوند متعال در جنگ اُحد وعده همراهی و امداد سه هزار ملک را برای پیامبر اکرم صادر کرد و فرمود: اگر صبر کنید و تقوای الهی را پیشه کنید، پنج هزار ملک برای یاری شما خواهند آمد.

* **تاکیتکجنگی پیامبر و پیروزی ابتدائی مسلمین**

پیامبر، آماده رزم شد. در کنار کوههای احد شیاری قرار داشت که احتمال داشت دشمن کوه را دور زده و از درون آن شیار از پشت به پیامبر حمله کند، به همین خاطر پیامبر اکرم در ابتدای امر عبدالله بن جُبیر را با پنجاه تیرانداز درون آن شیار قرار داد و فرمود: چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم شما همین جا بمانید و سواران دشمن را با تیراندازی از ما دفع کنید تا از پشت سر به ما حمله نکنند. ابوسفیان فرمانده لشکریان بت پرستان به آرایش سپاه و انتخاب پرچمداران پرداخت در مرحله اول جنگ طولی نکشید که مسلمانان دوباره پیروز شدند و مشرکان شکست خورده فرار کردند. شکست آنها به علت تحمل تلفات زیاد نبود زیرا که از کل تلفات دشمنان چیزی جز پنجاه نفر گزارش نشده است که این تعداد نسبت به کل آن سه هزار نفر عامل مهمی نیست، بلکه دلیل شکست آنها (مشرکان) کشته شدن پرچمداران لشکرشان بود که توسط علی بن ابیطالب به هلاکت رسید و در اثر سقوط پرچم و علم، روحیه لشکر به هم خورده و پا به فرار گذاشتند. در میان اعراب، اگر پرچمدار و علمدار کشته شود و علم به روی زمین بیفتد، نشانه ای از شکست دشمن است.

* **نافرمانی از فرمان پیامبر و مغلوبه شدن جنگ**

 لشکریان کفار پا به فرار گذاشتند و مسلمانان آنها را تعقیب کردند و مشغول به جمع آوری غنیمت شدند که این باعث شد که عبدالله بن جبیری که در شیار وسط کوه مراقب حمله دشمن بود، غافل شد و چهل نفر از یارانش از او جدا شدند و به برای جمع کردن غنیمت حرکت کردند. در این میان خالد بن ولید با دویست نفر به همان نقطه حمله کرد و عبدالله بن جبیر را با حدود ده نفری که باقی مانده بودند به شهادت رساند و از پشت جبهه به پیامبر و یارانش حمله کرد. از طرفی دیگر زنی پرچم و علم را به دوش کشید و قریش با دیدن پرچم بت پرستان دوباره دلگرم شد و مجدداً به پیامبر و یارانش حمله کرد و چون آرایش نظامی مسلمانان به هم خورده بود و ارتباط فرماندهان با سربازان قطع شده بود، نتوانستند مقاومت کنند. مخصوصاً در این میان کسی شایعه کرد که پیامبر اسلام کشته شده و این روحیه مسلمانان را دچار ضعف کرد.

دراینجنگ، شخصیتیمثلحنظلهغسیلالملائکه، کشتهشد. اوجوانیبوددرشبیکهپیامبرازمدینهخارجشد، ازپیامبرخواهشکردکهامشبشبعروسیمناستصبرکنتافردامندرکنارتوبایستموازتودفاعکنم. پیامبرفرمود: نمیتوانم، دشمنهرلحظهبهمدینهنزدیکمیشودومابایدزودترازمدینهخارجشویمودرمقابلدشمنبایستیم، وقتیروزجمعهپیامبرازمدینهخارجشدجمعهشباوعروسیشرابرگزارکرد. اوفرزندابوعامرراهبمیباشدکهبهقدریبهپیامبرظلمکردوبهقدریدرحقپیامبرکوتاهیکردکهبهابوعامرفاسقمعروفشد. پدرزنحنظلههم، عبداللهبنابیهستکهازمنافقینمشهوراستودرجنگاحدنیزهمراهپیامبرنبود. بااینحالاوصبحهنگام، چندیننفرازهمسایههاراخبرکردوگفت: مندرحالرفتنبهاحدهستموبدانیدامشبمنبااینهمسرمازدواجکردمواگرخدافرزندیبهمنداداینفرزندیادگارمناستوازهمانجابدوناینکهغسلیانجامدهدخارجشدوبهطرفاحدرفتودرجنگاحدهمشهیدشد. پیامبرفرمود: منخودمیدیدمکهملائکهاوراغسلمیدهندبههمینخاطربهحنظلهغسیلالملائکهمشهورگردید.

پیامبر اکرم، ملاحظه کردند که تمام لشکریان مسلمانان پا به فرار گذاشتند و به سمت کوهها در راه هستند فریاد زد که برگردید و اسلام را یاری کنید اما آنها حتی برنگشتند و نگاه هم نکردندإِذْتُصْعِدُونَ‏ وَ لا تَلْوُونَعَلى‏ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُيَدْعُوكُمْفي‏ أُخْراكُمْفَأَثابَكُمْغَمًّابِغَمٍّلِكَيْلاتَحْزَنُواعَلى‏ ما فاتَكُمْ وَ لا ما أَصابَكُمْ وَ اللَّهُخَبيرٌبِماتَعْمَلُون

خداوند متعال این لحظه را مورد اشاره قرار داده است که شما بالای کوه می رفتید وَلاتَلْوُونَعَلى‏أَحَدٍو به هیچ سمتی نگاه نمی کردید وَ الرَّسُولُيَدْعُوكُمْدر حالیکه پیامبر شما را صدا می زد و خطاب می کرد، اما شما هیچ توجهی نکردید.

* **دفاع جانانه امیرالمومنین و برخی از اصحاب، از پیامبر**

تنها دوازده نفر و در بعضی از گزارشها نقل شده است که پنج نفر کنار پیامبر باقی ماندند و از جان او دفاع کردند که در رأس آنها امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام بود که هفتاد زخم خورد اما از جان پیامبر مراقبت کرد تا جائی که صدائی از آسمان برآمد که لا فتی الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار این گزارش را نه تنها طبری در تاریخ خودش می آورد، بلکه شیخ مفید و دیگران نیز اشاره کرده اند. ابوسفیان برای تضعیف روحیه مسلمانان فریاد زد اُعلُ حُبَل اُعلُ حُبَل سرفراز باش ای بت حبل سرفراز باش ای بت حبل، پیامبر در پاسخ او فریاد زد: الله اعلی و اجل خدا برتر و بالاتر است دوباره ابوسفیان گفت: لنا العزّی و لا عزّی لکم ، ما بت عزّی داریم و شما عزّی ندارید پیامبر در پاسخ فرمود: الله مولانا ولا مولا لکم خدا مولای ماست و شما مولا ندارید.

متاسفانه در این جنگ، هفتاد نفر از مسلمانها به شهادت رسیدند که از جمله آنها برترین مسلمانان همچون حمزه سیدالشهدا، مُصعب بن عمیر و دیگر مسلمانان بودند، با اینکه مسلمانان در ظاهر شکست خورده بودند اما نیروی قریش نتوانست بیش از آن به جنگ ادامه دهد و پا به فرار گذاشت و مسلمانان آنها را تعقیب کردند و دیگر جنگ ادامه نیافت.

* **فراریانو فداکاران جنگ**

 جنگ احد امتحان بزرگی برای مسلمانان بود، برای آنهایی که مدعی مسلمانی بودند اما فرار کردند.

 واقدی از مورخان قرن دوم ذکر می کند که در میان فرار کننده ها خلیفه اول و خلیفه دوم و خلیفه سوم بودند، خلیفه سوم فرار کرد و سه روز بعد به مدینه بازگشت که وقتی پیامبر او را دید گفت: کجا رفته بودی خوش گذشت؟ اما این علی بن ابیطالب بود که اوج فداکاری و ایثار را در حق پیامبر به منتها رسانید.

 پیامبر اکرم در جنگ احد ضربه شدیدی خورد و آن هم شهادت حمزه عموی بزرگوارشان بود. هند جگر خوار به تقاص کشته شدن برادرش در بدر، نیزه زن قهاری را استخدام کرد که در جنگ احد پیغمبر یا حمزه و یا علی بن ابیطالب را بکشد. آن نیزه زن تنها کسی را که توانست به شهادت برساند حمزه سیدالشهدا بود که از پشت با نیزه به او زد و او را به شهادت رساند، بعدها هند جگر خوار آمد و سینه حمزه را شکافت و جگر حمزه را بیرون کشید و جوید و به هند جگر خوار معروف شد.

روزی که زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید حاضر شد و دید او بر حسین بن علی جسارت می کند فرمود: لَأِن جَرَت علیَّ الدّواعی مصاحبتک اگر کار من به جائی رسیده که باید در مقابل همچون تویی بایستم بدان که من تو را امروز توبیخ و تحقیر می کنم تو پسر همان مردی هستی که تمام جنگها را بر پدرم رسول الله آتش افروخت تو پسر ابوسفیانی و تو پسر همان زنی هستی که جگر عمویم حمزه سیدالشهدا را در احد از سینه اشبیرون کشید و آن را جوید، تو پسر هند جگرخواری، چرا زینب نباید توقع چنین جنایتی را از تو داشته باشد. پیامبر اکرم بر این مصیبت صبر کرد و وقتی به مدینه بازگشت، مشاهده نمود که همه برای عمویش حمزه سیدالشهدا گریه می کنند. در میان مسلمانان مرسوم شده بود که قبل از اینکه برای متوفی خودشان گریه کنند برای حمزه سیدالشهدا گریه می کردند؛

* **جنگ خندق**

بعد از جنگ احد جسارت یهودیان بیشتر شد و در مدینه در پی کارشکنی بر پیامبر بودند؛ بنی نضیر یکی از قبائل یهودی ساکن در مدینه بود که وقتی پیامبر به میان قلعه آنها آمد تلاش کردند که سنگی را از روی دیوار بر سر آن حضرت افکنده و به شهادت برسانند که موفق نشدند. پیامبر به آنها اخطار کرد که یا مدینه را ترک کنید و یا اینکه جنگی با شما ترتیب خواهیم، داد اما آنها پذیرفته و از مدینه خارج شدند.

بت پرستان مکه که موفقیتهایی را در جنگ احد به دست آورده بودند، آماده ترتیب دادن جنگ تمام عیاری بر ضد پیامبر و کشتن آن حضرت و نواختن آخرین مرحله جنگ گردیدند که به جنگ خندق یا احزاب مشهور گردید.

در جنگ احزاب، تحریکات یهودیان همچون حُیی بن اخطب از سران بنی نضیر باعث شد که دوباره بت پرستان مکه تشویق شوند که جنگ تمام عیاری را بر ضد پیامبر آغاز کنند که در این جنگ ده هزار نفر سپاه از سراسر جزیره العرب آنها را یاری کردند و برای آمدن به مدینه اعلام آمادگی کردند.

در گزارشهای تاریخی آمده است که بت پرستان مکه از او پرسیدند که آیا دین ما بهتر است یا دین محمد؟ آنهایی که یهودی بودند علی القاعده باید بت پرستی را نفی می کردند و چون اسلام، توحید را ترویج می داد اسلام را تأیید می کردند، اما یک جانبه گفتند: دین شما بهتر از دین محمد است و شما به حق نزدیکترید.

 بت پرستان مکه دلگرم شده و آماده جنگ با پیامبر اکرم شدند، قرآن می فرماید: کسانیکه بهره ای از کتاب آسمانی را دارند ندیده ای که چگونه به جبت و طاغوت ایمان می آورند و به کافران می گویند که آنها از کسانیکه ایمان آورده اند هدایت یافته ترند، آنها کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده و هر کس را که خدا لعنت کند برای او یاوری نخواهی یافت.(سوره نساء آیه 51)

به هر ترتیب، قبائلی از بنی فزاره، بنی مرّه، بنی اشجع و دیگر قبائل جمع شدند و اتحاد نیرومندی را شکل دادند و به سوی مدینه حرکت کردند. در میان راه حُیی بن اخطب به ابوسفیان فرمانده سپاهیان بت پرستان مکه وعده داد که قبیله بنی قُریظه هم که دارای هفتصد و پنجاه جنگجو بودند در درون مدینه به نفع سپاه کفر وارد جنگ خواهند شد.

* **تشکیل شورای نظامی و پیشنهاد حفر خندق**

 پیامبر اکرم از طریق گزارش محرمانه قبیله خزاعه که هوادار مسلمانان بود از حرکت سپاه احزاب به سوی مدینه خبردار شد و دستور تشکیل شورای نظامی را دادند، چند پیشنهاد مطرح شد. به دلیل اینکه اطراف مدینه را موانع طبیعی همچون نخلستانها و کوهها فرا گرفته بود و مانع نفوذ دشمن به شهر بود سلمان فارسی پیشنهاد کرد که در بخشی از شهر که مانعی وجود ندارد خندقی حفر کنیم که دشمن نتواند وارد شهر مدینه شود.

تلاش فراگیری از سوی مسلمانان برای حفر خندق آغاز شد و هر کسی موظف شد چندین ذراع را حفر کند و داخل زمین رود. تقریباً حدود هشت متر باید در عرض می کندند و طول این حفره نیز در حدود چندین متر بود. این خندق در طول دو هفته کنده شد و تا زمانیکه سپاه کفر به مدینه رسید آماده گردید.

* **تحرکات دشمنان، در داخل و خارج مدینه**

 سپاه اسلام جمعاً سه هزار نفر بودند و بین خندق و کوه سلع موضع گرفتند و دشمن وقتی وارد شهر مدینه شد با دیدن خندق به تعجب فرو رفت و مجبور شدند پشت خندقها باقی بمانند. بیست روز طول کشید و با اینکه از سوی یهودیان آذوقه لشکر ده هزار نفری کفر فراهم می شد، در عین حال باز هم روحیه دشمنان و بت پرستان شکسته شد و تصمیم گرفتند، هرگونه که شد به شهر حمله کنند.قرآن در سوره احزاب آیه 10 و 11، جملات بسیار زیبایی را از این قضیه به تصویر کشیده است: ای کسانیکه ایمان آورده اید به خاطر بیاورید زمانیکه از بالا و پائین شهر بر شما وارد شدند و مدینه را محاصره کردند و زمانیکه چشمهای شما خیره شد و جانهایتان به گلو رسید و گمانهای گوناگون نابجا به خدا می بردید، آنجا بود که مومنان آزمایش شدند و سخت تکان خوردند.

 اینجا بنی قُریظه تلاش کرد که از درون شهر مدینه کودتا کند و مسلمانان را از درون شهر مدینه مورد حمله قرار دهد و از بیرون هم لشکر ده هزار نفری مشرکین، حمله نمایند، اما بلافاصله مسلمانان توانستند حرکتهای آنها را کنترل کرده و رسول خدا پانصد نفر رزمنده را مأمور حفاظت از شهر قرار داد. این رزمندگان،در سراسر شب تکبیر می گفتند و مراقبت خودشان را از شهر اعلام می کردند.

* **رزم جانانه امیرالمومنین و کشته شدن عمروبن عبدود**

 در نهایت، بخشی از شجاعان لشکر بت پرستان از این طرف خندق به آن طرف خیز برداشتند و وارد جنگ با لشکر پیامبر شدند از میان آنها عمروبن عبدود شاخص ترین چهره است. ایشان تلاش کرد هرگونه که هست از خندق عبورکند و فریاد می زد: هل من مبارز؟ آیا حاضر نیستید که شما را به بهشتی که فکر می کنید بفرستم؟ هرکه را که صدا زد حاضر نشد بلند شود و در مقابل عمروبن عبدود بایستد. او شهسوار قریش بود. تنها کسی که در میان سه هزار نفر لشکر پیامبر بلند شد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود. پیامبر راضی به رفتن علی بن ابیطالب در مرحله اول نبود اما وقتی دید که کفر قد علم کرده چاره ای جز این نداشت و علی بن ابیطالب هماورد خوبی برای عمروبن عبدود بود. علی علیه السلام یک تنه به جنگ عمروبن عبدود آمد وقتی عمرو شنید که علی پسر ابوطالب است خواستار شد که علی بن ابیطالب برگردد و به جنگ او نیاید چرا که در جاهلیت ابوطالب از دوستان و رفقای عمروبن عبدود بود اما علی بن ابیطالب، پای فشرد که باید من با تو بجنگم و تو را از میدان به در کنم، جنگ آشکاری در میانه میدان شکل گرفت و امیر مومنان او را از اسب به زمین افکند و او را کشت.

 این باعث شد که روحیه مسلمانان چند برابر افزایش پیدا کرد، پیامبر فرمود: برز الاسلام کلّه الی الکفر کله تمام اسلام در مقابل تمام کفر قد علم کرد و فرمود: ضربت علی بن ابیطالب در روز خندق برابر است با عبادت همه انسانها و اجنّه.

* **امداد الهی و پیروزی پیامبر**

امداد غیبی الهی در این روز بسیار به یاری پیامبر اکرم آمد و طوفانی شکل گرفت و لشکر ابوسفیان متحول شد، درون لشکر آنها نیز اختلافاتی پیش آمد.

نعیم بن مسعود یکی از افراد قبیله غطفان بود که به تازگی مسلمان شده بود، او با کسب اجازه از پیامبر پس از دیدار با یهودیان و بنی قریظه و جلب اطمینان به آنها پیشنهاد کرد که وضع شما با سپاه قریش متفاوت است، اگر در این جنگ پیامبر پیروز شود شما در شهر مدینه باقی خواهید ماند و پیامبر برای شما بدترین عذاب خواهد بود، به آنها پیشنهاد داد که چند تن از فرماندهان سپاه احزاب را به صورت گروگان و عامل تضمین ادامه جنگ تحویل بگیرند و تا آخر جنگ نگاه دارند، این موضوع نوعی کمک به پیامبر حساب می شود و بعد از جنگ اگر پیامبر پیروز میدان گردید با شما کاری نخواهد داشت، این پیشنهاد از سوی یهودیان بنی قریظه به سپاه ابوسفیان اعلام شد که چند نفر را به عنوان گروگان به ما بسپارید و ما هیچ کاری با آنها نخواهیم داشت اما این پیشنهاد باعث بد بینی و اختلاف بین دو گروه را پدید آوردو آنها را از درون متزلزل کرد. همه این عوامل باعث شد که آرام آرام جنگ به نفع پیامبر پیش برود و در این مسیر پیامبر پیروز میدان گردید، خداوند متعال پیامبر را در این جنگ یاری کرد و با کشته شدن عمروبن عبدود و بخشی از شجاعان عرب، مسیر به نفع پیامبر پیش رفت و ابوسفیان با ده هزارنفر بازگشتند و در این جنگ هم پیروز نگردیدند. شهدای این جنگ تنها شش نفر بودند ولی تلفات دشمن سه نفر بودند اما آن سه نفر از شجاعان و نام آوران قریش بودند.

* **برخورد پیامبر با فتنه یهودیان بنی قریظه**

پس از عقب نشینی سپاه احزاب، پیامبر مأموریت یافت که بی درنگ به سراغ بنی قریظه برود و کار آنها را یکسره کند. آنها بلافاصله در قلعه های خودشان مخفی شدند، بیست و پنج روز محاصره پیامبر طول کشید و آنها مجبور شدند، سعدبن معاذ یکی از هم پیمانان قدیمی خودشان را به عنوان حکم پیش پیامبر بفرستند و از او بخواهند که شفاعت کنند. سعدبن معاذ از آنها خواهش کرد، در صورتیکه من نظرم را بیان کردم شما مخالفت نکنید یهودیان پذیرفتند و از آن طرف، پیامبر هم حکمیت سعدبنمعاذ را پذیرفت. وقتی از آنها خواستند که نتیجه را اعلام کنند سعدبن معاذ پیام داد که نظر من این است که مردان آنها کشته شوند و زنان و فرزندانشان اسیر و اموالشان به غنیمت گرفته شود. یهودیان باور نمی کردند که سعدبنمعاذ چنین نظری دهد. در گزارشات تاریخی موجود است که هفتصد نفر از یهودیان در این جنگ کشته شدند و زنانشان اسیر شدند و اموالشان به غارت رفت. گرچه بسیاری از مورخین همچون استاد سید جعفر شهیدی در کتاب تاریخ تحلیلی اسلام معتقد هستند که این آمار اشتباه می باشد، چرا که در صورتیکه هفتصد نفر مرد کشته شوند هر مردی خانواده ای دارد و اگر حداقل سه تا چهار نفر خانواده را ذکر کنیم جمعیت قبیله بنی قریظه به سه هزار نفر می رسد و این کاملاً باطل است،چون جمعیت کل شهر مدینه بیش از هفت تا هشت هزار نفر نبود و سه قبیله بزرگ یهودی در مدینه زندگی می کردند و خود قبائل اوس و خزرج نیز بودند، به همین دلیل این را نیز نوعی آماردهی غلو آمیز از سوی یهودیان برای مظلوم نمایی می داند. به هر ترتیب، پیامبر اکرم بنی قریظه را نیز شکست داد و مسائل را حل و فصل کرد.

* **صلح حُدیبیه**

پیامبر اکرم\_صلی الله علیه واله و سلم\_در سال ششم هجرت، در عالم رؤیا مشاهده کرد به زیارت خانه خدا رفته و عُمره میگذارد. به همین دلیل تصمیم گرفت با مسلمانان به طرف مکه که محل بت پرستان مکه بود هجرت کند و درآنجا عمره را به جا بیاورد.

این سفرعلاوه بر اینکه موجب تقویت روحیه مسلمانان گردید، یک جنبه تبلیغی شدیدی را هم ایجاد کرد. اما بت پرستانو کفار مکه از ادای عمره جلوگیری کردند واجازه ورود مسلمانان را به مکه نمیدادند.پیامبر صلی الله علیه واله و سلم هزار و هشتصد نفر را آماده رفتن به مکه کرد و دستور داد جز یک شمشیر چیزی همراه خود نیاورند وشترهایی را برای قربانی همراه داشته باشند.

همین که پیامبر به سرزمین حُدیبیه رسید، قریش چندین بار قاصد فرستاد وهدف پیامبررا از آمدن به طرف مکه خواستار شد، پیامبر فرمود: ما قصد جنگ نداریم و تنها می خواهیم عمره به جا بیاوریم.

عثمان بن عفان از طرف پیامبر مامور شد که دقیقا جزئیات سفر پیامبر به مکه را بیان کند. اما مدتی طول کشید و عثمان به اردوگاه پیامبرنیامد و شایع شد که عثمان را کشته اند. در این هنگام پیامبراکرم دستور داد همه مسلمانان در کنار یک درختی با او بیعت کنند و آماده جنگ و کارزار باشند، که این بیعت به نام بیعت رضوان ویا بیعت شجره معروف گردید که در سوره فتح خدای متعال به آن اشاره فرموده است: لَقَدْرَضِیَاللَّهُعَنِالْمُؤْمِنِینَإِذْیُبَایِعُونَکَتَحْتَالشَّجَرَةِخدا راضی شد از مومنینی که تحت آن شجرهبا تو بیعت کردند.

اما بعد از مدتی عثمان پیدا شد و سهیل بن عمر به نمایندگی از کفار مکه برای مذاکره با پیامبر حاضر شد. سهیل پیشنهاد داد که پیامبر با مشرکان مکه صلح کند و بر اساس آن قراردادی تصویب شد. از این به بعد متارکه جنگ تا ده سال و اینکه پیامبر اکرم و مسلمانان امسال وارد مکهنشوند بگذارند سال بعد وارد مکه شوند و هر قبیله ای اگر بخواهد مسلمان شود یا با پیامبرپیمان ببندد آزاد باشد وهمچنین پیامبر اجازه بدهد هر قبیله ای که خواست با کفار مکه پیمان نامه ببنددآزاد باشد. طرفین به هم خیانت نکنند و همدیگر را مورد آزار و اذیت قرار ندهند،تمامی مال،اموال و جانِ هر دو طرف باید در امان باشد.

توافق نامه نوشته شد و بالای آن بسم الله الرّحمن الرّحیم ذکر گردید و عنوان پیغمبر به نام رسول الله نوشته شد، اما سهیل بن عمرو خواستار شد که هم ذکر بسم الله الرّحمن الرحیم وهم نام رسول الله حذف شود. امیرالمومنین اکراه داشت از این که نام پیامبر و ذکر بسم الله الرّحمن الرّحیم حذفشوداما پیامبر دستور داد که این اسماء را حذف کنند و در گزارشی آمده است که پیامبر فرمود: برای تویا علی چنین وضعی پیش خواهد آمد و نا چاری به آن تن دهی. اتفاقا بعدها در جنگ صفین وقتی مسئله حکمیت بین معاویه و امام علی علیه السلام پیش آمد نام مولایمان امیر مومنان علی ابن ابی طالب به عنوان امیر المومنین ذکر شده بود که معاویه خواستار شد که نام امیر المومنین حذف شود و در آنجا هم در عنوان مصالحه و متارکهجنگ، نام امیر المومنین بعد از اسم علی ابن ابی طالب حذف گردید.

* **ثمرات صلح حدیبیه**

مسلمانان از صلح حُدیبیهبسیار ناراحت بودند زیرا که توان و قدرت آن را داشتند که با کفار مکه بجنگند زیرا با تمام قربانیهایی کهبهمراه آورده اند، تا به زیارت خانه خدامشرف شوند، باید دست خالی برگردند و این آسیب زیادی به روحیه مسلمانان زد، اما پیامبر اکرم\_صلی الله علیه واله و سلم\_تاکید کرد که این فتح الفتوح ما مسلمانان است؛إِنَّافَتَحْنَالَکَفَتْحًامُّبِینًاچراکه این فتح زمینه را آرام ساختکه اولا مشرکان مکه پیامبر ومسلمانان را به رسمیت بشناسند و شرایط اسلام را برای دیگر جریانات و قبایل آزاد کنند چون بسیاری از قبایل در جزیرة العرب می خواستند مسلمان شوند اما از ترس قریش و بت پرستان این امکان برای آنها وجود نداشت.با صلحی که پیامبر با کفار مکه بست زمینه مسلمان شدن بسیاری از آنها آغاز گردید و همچنین شرایط مهّیا شد تا اینکه بتوانند بعد از پیمان شکنیبت پرستان مکه در آینده زمینه فتح مکه هم پیش بیاید.

پیامبردستور داد که قربانیها را در همان صحرا ذبح کنند و بدون اینکه خانه خدا را زیارت کنند به مدینه بازگشتند و در سال بعد عمرة القضاء را انجام دادند و همه مسلمانان مُحرِم شدند و به صورت آزادانه در مکه مراسم حج عُمره را به جا آوردند.

* **نامه ی پیامبر به سران ممالک**

پیامبر اکرم فرصت را مغتنم شمرد و نامه ای به سران ممالک مختلف نوشت و آنها را به دین اسلام دعوت کرد. دین اسلام متعلق به تمام انسانها بود :قُلْیَاأَیُّهَاالنَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعًابگو ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم. این آیه صریح خداوند است که مبنی بر اینکه به همه انسانها اعلام رسالت خود را گوشزد بفرما.پیامبر، نامه هایی به نجاشی پادشاه حبشه پادشاه روم، پادشاه ایران خسرو پرویز، پادشاه مصر، پادشاه شام و پادشاه یمامه نوشت و از آنها خواستار شد که به دعوت پیامبر لبیک بگویند و در صورت کفر ورزی آنها گناه تمام امت آنها برگردن شخص پادشاه خواهد بود. مضمون نامه ها مشابه هم بود و همه نامه ها با عباراتی ساده وبی تکلّف نوشته شده بود. وقتی خسرو پرویز نامه پیامبر را مشاهده کرد بنابر برخی گزارشات نامه پیامبر را پاره کرد و دستور داد به زمامدارانش در یمن که پیامبر را دست بسته به حضور خسرو پرویز در ایران بیاورند. وقتی نمایندگان خسرو پرویز به مدینه آمدند، پیامبر اکرم به صورت آنها نگاه کرد که سبیل را بلند کرده اند و صورت خود را تراشیده اند. اینجا بود که روایت مشهور حرمت حلق و تراشیدن ریش از سوی پیامبر صادر شد و فرمود: عده ای از گمراهان در طول تاریخ اینگونه بودند و پس از آن، پیامبر اکرم تاکید کردکه شما به منطقه خود برگردید. پادشاه ایران کشته شدهو در صورتیکه این علم من و خبر از غیب من درست نباشد هر گونه بخواهید عمل کنید.آنها بازگشتند و دیدند که خسرو پرویز به دست ورددنان خود کشته شد است و کس دیگری به تخت او نشسته است.

پیامبراکرم نامه های بسیار زیادی به سران نوشته شده است که مجموعه این نامه ها در کتابی به نام مکاتیب الرسول توسط استاد بزرگ آقای احمدی میانه جی تدوین شده است.

* **مقابله با یهودیان پیمان شکن**

در مرحله بعد، پیامبر اکرم وقتی از جنگ با کفار مکه آرامش پیدا کرد به مقابله با یهودیان مدینه پرداخت. جنگ خیبر، حاصل آرامشی بود که از طریق صلح با کفار مکه پدید آمد. خیبر مجموعه چند قلعه ای بود که مردم آن به کشاورزی و دامداری و تجارت مشغول بودند. انبار قلعه حجاز در این محل واقع شده بود و وضع بسیار خوب اقتصادیبر آنها حاکم بود. تعداد قبایل آنها زیاد وقلعه های مستحکمی داشتندومردان جنگی آنها بالغ بر ده هزار نفر می شدند.

در جریان جنگ بنی نظیر و خندق، یهودیان خیبر از هر فرصتی برای ضربه زدن برحکومت پیامبر استفاده کردند و خیبر به کانون دائمی فتنه و توطئه بر ضد مسلمانان تبدیل شده بود.

سران بنی نظیر هم پس از شکست نظامی در مدینه به خیبریان پیوسته بودند و با آنها همکاری می کردند. پیامبر اکرم فرصت را مغتنم شمرد وسعی کرد،دشمنیها و خصومتها را کنار بگذارد وگروهی را به سرپرستی عبدالله بن رواحه نزد بزرگ یهودیان فرستاد.

در میان راه بر اثر درگیری با یهودیان، عبدالله بن رواحه و همسرش کشته شدند و برخی از همراهان او هم در این درگیری به شهادت رسیدند و کوششهای صلح طلبانه پیامبر نافرجام ماند.

* **جنگ خیبر و دلاوریهای امیر المومنین**

پیامبر اکرم ناچار با هزار و چهار صد نفر رزمنده به منظور خلع سلاح یهودیان خیبر به سوی آنها حرکت کرد و با استفاده از اصل غافلگیری دشمن، قلعه های خیبر را شبانه به محاصره در آورد. جنگ مسلمانان با یهودیان خیبر جنگ نا برابری بود، زیرا آنان در قلعه های محکم سنگر گرفته بودند و دروازه ها را بسته بودند و با تیر اندازی و پرتاب سنگ مانع نزدیک شدن مسلمانان به قلعه می شدند و در یک حمله، پنجاه نفر از مسلمانان کشته شدند و از طرفی دشمن آذوقه کافی در اختیار داشتند و با طولانی شدن محاصره دچار مشکلی نمی شدند.

قلعه ها، یکی پس از دیگری اعلام حمایت می کردند، اما مسلمانان، بر اساس وعده الهی تلاش بسیاری کردند و آنها را آرام آرام به تسخیر در آوردند. اما مسلمانان نتوانستند یکی از قلعه ها به نام قمّوس که فرمانده آن مرحب بود، را به تسخیر در آورند. در یک مرحله ابوبکر رفت و موفق نشد و در مرحله بعد، عُمَر لشکریان را به کنار این قلعه آورد و موفق نشد. در روز بعد رسول خدا با مشاهده افسردگی مسلمانان فرمود : فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که این دژ مستحکم را فتح خواهد کرد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند واو فرّاری نخواهد بود (او فرار کننده نیست ) لَأُعْطِیَنَّ الرَّایَةَ رَجُلًا یُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَه

آن شب یاران پیامبر هر کدام آرزو داشتند که فردا، پیغمبر پرچم را به دست آنها بدهد و مطمئن بودند که علی ابن ابی طالب نیست، چون علی ابن ابی طالب چند روزی بود که دچار بیماری درد چشم شده بود. فردا صبح بعد از نماز رسول خدا فرمود: علی ابن ابی طالب کجاست؟ همه گفتند: به درد چشم مبتلا شده و به استراحت می پردازد. پیامبر، علی را خواست و آب دهان خود را به عنوان شفا به روی چشمان حضرت کشید و فرمود: به سوی یهودیان حرکت کن و چون به قلعه آنها رسیدی، نخست آنها را به اسلام دعوت کن و آنچه را که در برابر خدا وظیفه دارند به آنها یادآوری کن،به خدا سوگند اگر خدا یک نفر را به دست تو هدایتکند بهتر از این است که دارای شتران سرخ موی باشی. همه در تعجب فرو رفتند که آن مردی که قرار است آن دژ مستحکم را فتح کند، علی ابن ابی طالب علیه السلام است.

وقتی لشکر به کنار قلعه مورد نظر رسید، مرحب فرمانده یهودیان خارج شد و آماده جنگ با امیر مومنان علی ابن ابی طالب شد که امیرمومنان چنان بر سر او شمشیر زد که کلاه او، و سر او شکافته شد و دست به قلعه برد و درِ قلعه را کَند و از جا در آورد و یهودیان، وحشت زده فرار کردند و آن قلعه هم به دست امیر مومنان علی ابن ابی طالب فتح گردید.

* **دشمنی بنی امیه با امیرالمومنین**

روزگار گذشت سالهای بعد علی ابن ابی طالب مورد خشم و غضب عثمانیه و بنی امیه قرار گرفت و سالهای سال در میان همه ماذنه ها و مِنبَرها، علی ابن ابی طالب را لعن می کردند.

روزی کسی به سعد ابن ابی وقاص گفت: چرا به علی ابن ابی طالب ناسزا نمی گویی و او را لعن نمیکنی؟ او پاسخ داد من هرگز به او ناسزا نمی گویم زیرا به یاد دارم که پیامبر در باره او سه فضیلت بیان کرد که آرزو میکنم ای کاش یکی از این فضایل برای من بود اول اینکه فرمود:انت منّي بمنزلة هارون من موسی إلّاإنّه لا نبيّبعديتو برای من مانند هارون برای موسی هستی با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود اما چگونه هارون جانشین موسی بود تو هم جانشین من خواهی بود و در جنگ خیبر فرمود: پرچم را به دست شخصی خواهم داد که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارد. آن روز همه ما آرزو میکردیم که به چنین مقامی نائل شویم. سومین فضیلت علی ابن ابی طالب علیه السلام آن بود که آیه مباهله (فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ)نازل شد و پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیها سلام را به این مرحله آورد واین بزرگترین افتخار برای آنها خواهد بود.

* **دستاوردهای جنگ خیبر**

 علی ابن ابی طالب علیه السلام این قلعه ها را فتح کرد و در نهایت، خیبریان پس از شکست و تسلیم، به استناد اینکه به امور کشاورزی آشناترند از پیامبر تقاضا کردند که همچنان در سرزمین خود بمانند و به کشاورزی بپردازند، پیامبر با در خواست آنها موافقت کرد، مشروط بر اینکه هر سال نیمی از محصولات کشاورزی خود را به حکومت اسلامی بپردازند و هر وقت پیامبر خواست از ملک او بیرون بروند. در این منطقه فدک نیز به دست پیامبر افتاد و چون بدون جنگ و خون ریزی این اتفاق افتاد، پیامبر فدک را به حضرت زهرا سلام الله علیها به عنوان اینکه مادرش خدیجه کبری سلام الله علیها بیشترین سهم را در امداد مسلمانان داشته بازگرداند، گرچه بعدها عده ای بر آن غضب کردند و فدک را از دست حضرت زهرا سلام الله علیها خارج کردند.

* **جنگ موته**

اتفاق دیگری که در این دوره افتاد، جنگ موته با رومیان بود.پیامبر اسلام در سال هشتم هجرت،حارث بن عُمیر را با نامه ای نزد شاه بصرا، که همان (شام) می باشد، فرستاد**.** شُرَحبیلِ بن عَمرغَسّانی فرمانروای محلی شام از طرف قیصر روم، پیک رسول خدا را بازداشت کرد و پس از بازجویی و آگاهی از ماموریتش او را در دهکده موته به قتل رساند. این حادثه برای پیامبر خیلی سخت بود، قتل سفیر پیامبر، بر خلاف اصول اخلاقی و عرف رایج، در میان اعراب بود. به همین خاطر پیامبر اکرم صلی الله علیه واله و سلم سپاه سه هزار نفری را به سرزمین موته اعزام کرد و فرماندهی آن را به دست جعفر ابن ابی طالب و بعد از او زید ابن حارثه و به عبدالله ابن رواحه سپرد.

اما سپاه اسلام در کنار دهکده موته با لشگر صد هزار نفری رومیان روبه رو گردید و چون چاره ای جز عقب نشینی نداشت، دستور عقب نشینی از طرف خالد ابن ولید صادر شد. در این مرحله، سه فرمانده بزرگ اسلام، جعفر ابن ابی طالب، زید ابن حارثه و عبدالله ابن رواحه به شهادت رسیدند که در اردن در یک منطقه ای به نام موته گنبد و بارگاهی دارند و کنار قبر جعفر ابن ابی طالب مسجد زیبایی بنا شده است. البته تعداد شهدای این جنگ، هشت تا دوازده نفر ذکر شده است و عملا درگیری خاصی پیش نیامد و تنها به کشته شدن فرماندهان ختم گردید.

* **فتح مکه**

پیامبر اکرم - صلی الله علیه واله و سلم - مراقب بود که صلحی که با کفار مکه بسته بود را نقض نکند، اما پس از دو سال،پیمان صلح توسط بت پرستان مکه نقض گردید. به موجب ماده چهارم این پیمان نامه هر قبیله ای آزاد بود با حضرت محمد - صلی الله علیه واله و سلم - یا با قریش هم پیمان شود. در هنگام انعقاد پیمان نامه، خزاعه با مسلمانان و بنوبکر با قریش اعلام اتحاد کردند. در سال هشتم هجرت قبیله بنی بکر شبانه به قبیله خُزاعه حمله کرد در این حمله قریش و بت پرستان با اسلحه و افراد نظامی بر خزاعه حمله کردند و گروهی از آنها را به قتل رساندند و این خلاف پیمان نامه بود و پیمان نامه را نقض میکرد.

به دنبال استمداد رئیس قبیله خُزاعه از پیامبر اسلام حضرت اعلام بسیج عمومی کرد و تصمیم گرفت با سپاهی به مکه حمله کند و برای اینکه دشمن را غافلگیر کند، بلافاصله مقصد را برای رسیدن به مکه آغاز کرد و سپاه ده هزار نفری را برای درهم کوبیدن بت پرستان مکه فراهم آورد و تا پشت دروازه های مکه بت پرستان خبر از اردوکشی پیامبر نداشتند.

عباس، عموی پیامبر در آن سال در مکه اقامت داشت و بلافاصله در آن شب نهایی ابوسفیان را به حضور پیامبر آورد و او را مسلمان کرد و تقاضای عفو و بخشش نمود. پیامبر فرمود: هر کسی که به خانه خدا پناهنده شود و یا به خانه ابوسفیان و یا عموی من عباس برود در امان خواهد بود.

پیامبر تاکید کرد که همه اهل مکه در امان هستند به شرط اینکه به خانه خدا پناهنده شوند.ابوسفیان نیز خبر امنیت مردم مکه را به سمع آنها رساند و این باعث شد که مکه بدون خونریزی، درگیری و مقاومت تسلیم پیامبر اکرم - صلی الله علیه واله و سلم - شوند. تنها در برخی از مناطق شهر گروهی از افراد لجوج بت پرست، مقاومت کردند که تعدادی از آنها کشته شدند.

رسول خدا با ورود به مکه سوار بر شتر کنار خانه خدا آمد ودر همان حال حضرت دستور داد که بتهای کعبه باید واژگون شوند.

جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًاامیر مومنان علی بن ابیطالب بر دوش پیامبر رفت و بتهایی را که بر روی کعبه و بر فراز کعبه گذاشته شده بودند را در هم شکست و بر زمین ریخت. برخی تعداد بتها را تا سیصد و شصت بت ذکر کردند.

امام صادق علیه السلام، بتی را که مولا امیر المومنین در هم شکست، هُبل می دانست که به دستور پیامبر در ورودی یکی از دربهای مسجد الحرامدفن شد تا زیر پای مردم لگد مال شود. به همین دلیل ورود به مسجد الحرام از باب بنی شیبه مستحب است.

پیامبر اکرم مردم را مورد رحمت و مغفرت قرار داد و فرمود: من سخن برادرم یوسف را می گویم: امروز بر شما سرزنشی نیست خدا شما را میآمرزد و او مهربان ترین مهربانان است بروید شما آزاد شدگانید، (انتم طلقاء).

قریشیان که ذلیلانه تسلیم شده بودند و در انتظار انتقام سخت بودند، از عفو پیامبر صلی الله علیه و آله به شدت تحت تاثیر قرار گرفتند و بسیاری از آنها اظهار به دین اسلام کردند.

حضرت رسول در کنار کعبه فرمود: خداوند،مکه را از آغاز آفرینش مقدس و محترم قرار داده این شهر تا روز قیامت حرم و سرزمین مقدس است و هیچ شخص مسلمانی حق ندارد در آن خونی بریزد و یا درختی از آن قطع کند.

* **جنگ حُنین**

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله و سلم تعداد بسیاری از مسلمانان را بسیج کرد برای اینکه آخرین شهر حجاز یعنی طائف رو هم تحت سیطره خود در بیاورد. در این شهر دو قبیله هوازن و ثقیف زندگی میکردند و خاطره ی دردناک حضور پیامبر در سالهای قبل در شهر طائف و عدم روی آوردن آنها به دین اسلام در خاطر همه مسلمانان نقش بسته بود. پیامبر اسلام به مدت دو هفته در مکه اقامت کرد و اوضاع شهر را سروسامان داد و فرمود: هر که در خانه بتی دارد، بشکند، و افرادی را هم برای شکست بتها به اطراف و نواحی مکه فرستاد. پیامبر اکرم صلی الله علیه واله و سلم دوازده هزار نفر را آماده ساخت و به سمت طائف به حرکت درآورد. این تعداد از مسلمانان، تصور عمومی را بر این قرار داد که پیروز میدان پیامبر خواهد بود. اما قبیله هوازن در پیچ و خم دره حُنین لشگر پیامبر را غافلگیر کردند و برخی از لشگریان پیامبر را به شهادت رساندند و بسیاری از مسلمانان پا به فرار گذاشتند و تنها عده کمی کنار پیامبر باقی ماندند. امیر المومنین علی علیه السلام از جمله کسانی بود که کنار پیامبر باقی ماند. در عین حال پیامبر فریاد زد: به کجا میگریزید، برگردید. دوباره لشگر آماده نبرد شد و به تدریج برگِرد علی ابن ابی طالب علی علیه السلام جمع شدند و بعد از جنگ دوباره ای با قبیله هوازن شکست سختی بر آنهادادند و چهار هزار نفر اسیر، دوازده هزار شتر و غنایم دیگری هم به دست آوردند.

خدای متعال میفرماید: بسیاری از مواقع من شما را یاری کردم.( وَيَوْمَحُنَيْنٍإِذْأَعْجَبَتْكُمْكَثْرَتُكُمْ )در جنگ حنین شما،از تعداد زیادتان به شگفت درآمدید، ولی به هیچ وجه کسی از شما دفع خطر نکرد و زمین با تمامگستردگیش بر شما تنگآمدو سپس به دشمن پشت کردید و پا به فرار گذاشتید، اما خدا سکینه و آرامش را به پیامبر و مومنین فرستاد و با سپاهیانی او را یاری کرد و شما آنها را به چشم ندیدید وکسانی که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود. جنگ حُنین در نهایت به نفع پیامبر ختم شد و طائف هم تحت سیطره پیامبر قرار گرفت.

* **برائت از مشرکین**

 آیات سوره توبه، بت پرستی و خرافه پرستی و شرک را مورد هدف قرار داد:بَراءَةٌمِنَاللَّهِ وَ رَسُولِهِإِلَىالَّذينَعاهَدْتُمْمِنَالْمُشْرِكينَ (1) فَسيحُوافِيالْأَرْضِأَرْبَعَةَأَشْهُرٍ وَ اعْلَمُواأَنَّكُمْغَيْرُمُعْجِزِي‏ اللَّهِ وَ أَنَّاللَّهَمُخْزِيالْكافِرينَ (2)چهار ماه، به تمام پیمان شکنان بت پرست مهلت داده شد که دست از شرک و کفر بردارند، در این چهار ماه، بخش زیادی از اینها از مناطق در دسترس پیامبر فراری شدند، اما تمام این مناطق، یکسره به دست پیامبر افتاد و آواز اشهد ان لا اله الّا الله و اشهدانّ محمد رسول الله در کوی و برزن شکل گرفت.

آیات سوره توبه را ابابکر به همراه عده ای به سمت مکه برد. جبرئیل بر پیامبر نازل شد و فرمود: یا خودت باید آیات را ببری و یا شخصی از تو و پیامبر علی بن ابیطالب را گسیل داشت تا در میان راه آیات را از ابوبکر بگیرد و به کنار کعبه برده و امیر مومنان آیات سوره توبه را برای بت پرستان مکه خواند. این هم از فضائل ناب امیر مومنان علی بن ابیطالب است.

علی بن ابیطالب وارد مکه شد و در روز دهم، آیات اول سوره برائت را در اجتماع مردم قرائت کرد. متن اعلام برائت و اخطاریه پیامبر اینگونه است:خدا و پیامبر اسلام از مشرکان بیزارند از سال آینده هیچ مشرکی حق گذاردن حج ندارد، هیچ کس حق طواف با بدن برهنه پیرامون کعبه ندارد،(چون در میان جاهلیت مرسوم بود مسافرانی که به مکه می آمدند نباید با لباسهای خودشان طواف کنند بلکه باید از اهل مکه لباس بگیرند و یا عریان طواف کنند) مشرکان از امروز چهار ماه مهلت دارند تا به مأمن و سرزمین خود باز گردند و پس از سپری شدن چهار ماه، برای هیچ مشرکی عهد و پیمانی نخواهد بود، مگر کسانی که با رسول خدا معاهده و پیمانی دارند، پیمان اینان تا پایان مدت به قوت خود باقی خواهد ماند هیچ کافری وارد بهشت نخواهد شد.

* **جنگ تبوک**

پیامبردر جنگ موته،موفقیت چندانی پیدا نکرد اما برخی از بازرگانانی که به پیامبر گزارش می دادند خبر آوردند که امپراطوری روم آماده حمله به مدینه است. حضرت نیز تعداد سی هزار نفر را در قالب لشکری به همراه ده هزار اسب و دوازده هزار شتر آماده حرکت کرد تا اینکه به مقصد روم بروند. به دلیل اینکه هوا به شدت گرم و در آن زمان هنگام برداشت خرما بود، خیلی از مسلمانان بهانه می گرفتند و حاضر نبودند در جنگ شرکت کنند. بخش زیادی از سوره توبه مربوط به همین واقعه می باشد و آنها در تلاش بودند که در این جنگ پیامبر را یاری نکنند که خدای متعال به شدتآنها را توبیخ کرده:« فَرِحَالْمُخَلَّفُونَبِمَقْعَدِهِمْ‏ خِلافَرَسُولِاللَّه »‏ آنها با بهانه هایی در مدینه ماندند و خوشحال بودند، اما خدای متعال به آنها وعده داد و فرمود: آنها را دچار عذاب خویش خواهد کرد. حتی آنها مسجدی را بنا کردند که در واقع مسجد منافقین بودکه قصد داشتند در مقابل پیامبر بایستند که پیامبر اکرم، در بازگشت، این مسجد را کهبا نام مسجد ضرار بود نابود کرد و آتش زد. قرآن از این مسجد به بدترین شکل یاد می کند و آن را پایگاه منافقین می داند.

تنها جنگی که امیرمومنان علی بن ابیطالب همراه پیامبر نبود و در آن شرکت نکرد جنگ تبوک است، ایشان در مدینه جانشین پیامبر باقی ماند برای اینکه اوضاع و احوال پایتخت را حفظ کنند و کسی توان کودتا در پایتخت نیابد؛

سپاه اسلام به منطقه تبوک رفت وبدون اینکه درگیری خاصی شکل بگیرد، ساز و برگ اقتدار خویش را به رومیان به اثبات رساند. پیامبر اکرم در برگشت از تبوک با امرای محلی و قبائل مختلف، مذاکرات خویش را آغاز کرد و بخش زیادی از قبائل مختلف به حضور پیامبر آمدند و مسلمان شدند و این سال را عام الوفود می نامند، سالی که همه بر پیامبر مهمان و مسلمان شدند. تعداد بسیارزیادی از قبائل مختلف مسلمان شده و به پیامبر ارادت می ورزیدند.

* **مباهله**

سیط شهرت پیامبر در میان کوی و برزن پیچید تا اینکه مسیحیان یمن و مسیحیان نجران به همراه عده ای به حضور پیامبر حاضر شدند و با او مباحثه کردند، هشتاد و چهار نفر اسقف و کشیش مسیحی پس از شنیدن سخنان پیامبر آنها را قانع کننده ندیدند و تصمیم گرفتند که با پیامبر مباهله کنند. بدین معنا که آنها معتقد بودند که اگر پیامبر را نفرین کنند پیامبر، فی المجلس دچار عذابی خواهد شد. آیه نازل شد و در آنجا خداوند تبارک و تعالی دستور داد که پیامبر اکرم با آنها به مباهله بپردازد: فَمَنْحَاجَّكَ‏ فيهِمِنْبَعْدِ ما جاءَكَمِنَالْعِلْمِفَقُلْتَعالَوْانَدْعُأَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْثُمَّنَبْتَهِلْفَنَجْعَلْلَعْنَتَاللَّهِعَلَىالْكاذِبينَ

( آل عمران61) اما زمانیکه مسیحیان و اسقف ها دیدند که پیامبر، تنها با چهار نفر دیگر، یعنی دو پسر به نام حسن و حسین در کنار و علی بن ابیطالب پشت سر، و در کنار، فاطمه زهرا برای مباهله و برای نفرین بر مسیحیان حاضر شدند از رویکرد خود پشیمان شدند یکی از آنها گفت: که اگر این پنج تن آنقدری که بر تفکر خودشان یقین دارند، اگر بر ما نفرین کنند به یک سال نمی کشد که همه مسیحیان از بین خواهند رفت. آنها حاضر شدند که با پیامبر کنار بیایند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آنها را به رسمیت شمرد و آنها بر دین خودشان باقی ماندند و فقط هر ساله مقداری مالیات به پایتخت ممالک اسلامی گسیل می کردند.

* **حجة الوداع**

سالهای آخر عمر پیامبر است، پیامبر اکرم فرمودند: که من برای آخرین بار به حج مشرف می شوم و همه مسلمانها باید مرا در این مسیر یاری کنند. تعداد بسیار زیادی از مسلمانان از سراسر جزیره العرب در حجه الوداع یا حجه البلاغ حاضر شدند و همراه پیامبر از مدینه به مکه سفر کردند. پیامبر اکرم در مراسم حجهالوداع، آداب و مناسک حج را به آنان آموخت و در روز عرفه فریاد زد: که خون و مال و جان و ناموس همه مسلمانان مورد احترام است و هیچ کس حق تجاوز به آن ندارد و اگر کسی تجاوز کرد من تبهکاران را مجازات خواهم کرد و اگر من نبودم علی بن ابیطالب این کار را خواهد کرد. بهت و حیرت همه مخاطبین پیامبر را فرا گرفت؛ چرا علی بن ابیطالب؟ دوباره پیامبر در منا فرمودند: من در میان شما دو یادگار می گذارم که اگر به آنها تمسک کنید هیچ وقت گمراه نخواهید شد؛ اول قرآن و دوم عترتم بعد فرمودند: هیچ کس حق تعرض به جان و مال و ناموس هیچ مسلمانی را ندارد اگر بودم خودم آنها را مجازات خواهد کرد و در صورتیکه من نباشم تبهکاران را علی بن ابیطالب مجازات خواهد کرد. این سخنان، باعث اعجاب همه مسلمانان شد، پیامبر در مسجد خیف هم دوباره سخنانش را تکرار کرد و به حدیث ثقلین اشاره فرمود.

* **غدیر خم**

تصور عمومی این بود که پیامبر در شهر مکه باقی خواهد ماند چون آخر عمر پیامبر است و آنجا به عبادت و مناجات می پردازد، اما بلافاصله پیامبر از مکه خارج شد و دستور داد همه مسلمانان به شهرهای خود بازگردند در بازگشت از مکه در راه مدینه به منطقه ای به نام جُحفه رسیدند و آیه:ياأَيُّهَاالرَّسُولُبَلِّغْ‏ ما أُنْزِلَإِلَيْكَمِنْرَبِّكَ وَ إِنْلَمْتَفْعَلْفَمابَلَّغْتَرِسالَتَهُ وَ اللَّهُيَعْصِمُكَمِنَالنَّاسِإِنَّاللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَالْكافِرينَ (المائده 67)نازل گردید.

 پیامبر دستور داد کاروان صد هزار نفری حجاج در آن سرزمین بی آب و علف در کنار چشمه ای به نام خم، غدیر به معنای چشمه است. در کنار آن چشمه همه مسلمانان ایستادند و میان دو درخت سایه بانی قرار دادند و از جهاز شتران،جای بلندی درست کردند و پیامبر روی آن رفت و خطبه ای خواندند که دوازده بخش دارد؛ اول حمد وثنای الهی را فرمودند و دوم فرمودند: که از امروز من می خواهم جانشینان خودم را تا قیامت مشخص کنم، بعد دست علی بن ابیطالب را بالا گرفت و فرمود: خداوند، مولای من و من مولای مومنان هستم و هرکس که من مولای او هستم علی مولای اوست، من کُنتُمَولاهفَهذاعَلیمَولاه، پروردگارا، دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن می دارد.

 بعد پیامبر به جانشینان علی بن ابیطالب از امام حسن و امام حسین تا امام زمان اشاره نمودند و فرمودند که هرکسی با آنها مخالفت کند به بدترین عذاب الهی دچار خواهد شد و در فرازهای بعدی خطبه خودشان به اختلافات، نفاق، تفرقه و به دردهای امت مسلمان اشاره کردند و از همه آنها بر حذر داشتند. آیه نازل شد:الْيَوْمَأَكْمَلْتُ‏ لَكُمْدينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُعَلَيْكُمْنِعْمَتي‏ وَ رَضيتُلَكُمُالْإِسْلامَدينا، ( المائده 3 )امروز، روز اکمال دین و اتمام نعمت هدایت با انتصاب علی بن ابیطالب است.

 پیامبر دستور داد که خیمه ای را بنا کردند و علی بن ابیطالب در آن خیمه نشست و سه روز تمام مسلمانان چه زن و چه مرد با امیرالمومنین بیعت کردند،بر اینکه وفادار به ایشان باشند.

حادثه غدیر، مهمترین سند جانشینی علی بن ابیطالب و ولایت ایشان است و مرحوم علامه امینی در کتاب مهم و ارزنده خود، الغدیر، این حادثه را هم از نظر سند و هم از نظر دلالت مورد بحث قرار داده و همه جوانب این رخداد مهم را بررسی کرده است.

* **بیماری پیامبر و دستور حرکت لشکر**

پیامبر اکرم بعد از حادثه غدیر به مدینه بازگشتند و آرام آرام دچار تب جانسوزی شدند، تبی که تمام وجود پیامبر را گرفت اما با این حال دستور دادند که لشکری دوباره آماده شود و به سمت روم حرکت کنند، اما فرمانده این لشکر را اسامه بن زید جوان نوزده ساله قرار داد و دستور داد که تمام مسلمانان از پیر تا جوان باید تحت نظارت او به سرزمینهای روم لشکرکشی کنند. اما بعد از مدتی متوجه شد که برخی از مسلمانان به این جنگ نمی روند، پیامبر به مسجد آمد و فرمود: لعن الله من تخلّف عن جیش اسامه، لعنت خدا بر کسی که از لشکر اسامه کوتاهی و تخلف کند.

 با همه این اوضاع و احوال آنقدر برخی از سران مهاجر و انصار، از جمله ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح، سعدبن ابی وقّاص و دیگران تأخیر کردند که لشکر در حدود چهار ماه در بیرون از مدینه اردوگاه زده بود اما حرکت نکرد.

* **وصیت نانوشته**

پیامبر در خانه خود دچار تب شدیدی بود و تمام زنانشاطرافش نشسته بودند. ناگهان سر از بستر بلند کرد و فرمود: ایتینی بدواتٍ و بیاضٍ اکتب لکم کتاباً لن تضلّوه ابدا، دوات و قلمی برای من بیاورید، می خواهم چیزی را بنویسم که اگر بر آن استوار باشید تا قیامت گمراه نخواهید شد.

 برخی از زنان بلند شدند که دوات و کاغذ و قلم بیاورند برخی دیگر با آنها مخالفت کردند و در گیری آغاز شد و سر و صدا بلند شد تا اینکه عمربن خطاب که در کنار بستر پیامبر نشسته بود فریاد زد:انّهذاالرجللیهجر، این مرد هذیان می گوید. با شنیدن این، جمله پیامبر ناراحت شد و فرمود: نباید در حضور پیامبرتان اینگونه توهین کنید و این گونه بی احترامی باشد.

 چرا عمربن خطاب از نوشتن این وصیتنامه جلوگیری کرد و چرا این جمله را در حضور پیامبر به کار برد، از سوی بسیاری از مورخان و از سوی بسیاری از تحلیلگران مورد بررسی قرار گرفته است، بسیاری بر این باورند که او می دانست پیامبر اکرم در پی نوشتن جانشین خود بعد از مدتی خواهد بود و به خاطر همین او دوست نداشت که پیامبر، جانشین خود را مشخص کنند و زمینه برای حکومت خلیفه اول و دوم تنگ گردد.

 پیامبر اکرم با بسیج این سپاه در واقع می خواست که بخش زیادی از بزرگان مهاجر و انصار و مسلماناناز مدینه خارج شوند تا کار جانشینی به راحتی شکل بگیرد و با اینکه فرماندهی سپاه را به عهده جوانی گذاشت در واقع نوعی پیش داوری می کرد که اگر علی بن ابیطالب جوان است بر اساس لیاقت و شایستگی او خواهد بود، اما متأسفانه نه تنها آن لشکر به طرف روم نرفت بلکه وصیتنامه نانوشته باقی ماند و ابن عباس سالهای سال گریه می کرد، تا جایی که اشک بر روی زمین می ریخت و آن زمین را خیس می کرد و می گفت: نگذاشتند پیامبر آن وصیت مهم خویش را به اجرا بگذارد.

* **رحلت پیامبر**

پیامبر، صبح روز دوشنبه، وقتینماز صبحرا اقامه کردند و به بستر خویش بازگشتند از دنیا رفتند؛ امیر مومنان علی بن ابیطالب کنار بستر پیامبر باقی ماند، پیامبر فرموده بود که مدتی تشییع جنازه من را به تأخیر بیندازید، تا همه مسلمانان بیایند و جنازه من را ببینند و نگویند که پیغمبر از دنیا نرفته است.

در میان این کارزار، علی بن ابیطالب تنها کنار پیامبر بود و تا زمانی که پیامبر را دفن نکرده بود از کنار جنازه ایشان حرکت نکرد. پیامبر روز دوشنبه صبح از دنیا رفت اما بنابر بسیاری از گزارشها سه شنبه شب و برخی از گزارشها تا پنجشنبه صبح هم ذکر کرده اند، پیامبر دفن شد و به خاک رفت؛ علی بن ابیطالب در خطبه ای در نهج البلاغه می فرماید:بأبی أنت و امّی یا رسول الله پدر و مادرم به فدایت یا رسول الله،لَقَدِانْقَطَعَبِمَوْتِكَمَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النُّبُوَّةِ وَ الْإِنْبَاءِ وَ أَخْبَارِ السَّمَاءِ با رفتن تو،ما از چیزی محروم شدیم که هیچوقت از مردن دیگران محروم نشده بودیم و آن هم وحی الهی و خبر آسمان بود چون پیامبر آخرین فرستاده الهی بود و دیگر وحیی بر کسی نازل نخواهد شد. بعد فرمود: اگر تو دستور نداده بودی که صبر کنیم جزع و بی تابی می کردیم و مرگ تو باعث شد که تمام مصیبتها در پیش او کوچک باشد فرمود:بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي یا رَسُولَ اللهاذْكُرْنَاعِنْدَرَبِّكَ پدر و مادرم به فدایت یا رسول الله ما را در پیشگاه خدای متعال یاد کن و دعاگوی ما باش.

* **برخی کتب تالیف شده درباره زندگی امیرالمومنین**

قبل از اینکه وارد بررسی زندگی حضرت علی علیه السلام،شویم چند کتاب از برترین کتابهایی که در زندگی امیرالمومنین علیه السلام تالیف شده است را ذکر می کنیم تا در صورت امکان کنار دروس از این کتب نیز استفاده کنید.

تعداد زیادی از محققین و مورخین در مورد زندگی امیرالمومنینعلی علیه السلام قلم زدند.از قدیمی ترین کتابهایی که مربوط به زندگی امیرالمومنینعلی علیه السلام ذکر شده،کتابهایی است که در حال حاضر قابل مطالعه و استفاده می باشد، مانند الغارات ثقفی که متعلق به سالهای خلافت امیرالمومنینعلی علیه السلام و حوادث جنگهای جمل، صفین و نهروان می باشد.از کتابهای متاخر که می توان به آنها مراجعه نمود، کتابهایی است که توسط موسسه دارالحدیث به نام دانشنامه علی ابن ابی طالب می باشد. این دانشنامه حاوی ده جلد یا دوازده جلد کتاب می باشد که به بررسی زندگی امیرالمومنینعلی علیه السلام پرداخته و بهبسیاری از گزارشات تاریخ، روایات،آیات قرآن وهمه مطالب و منابعی که در حوزه زندگانی امیرالمومنین علی علیه السلام موجود می باشد، اشاره کرده است. این کتاب یکی از بهترین کتبی است که می توانید به آن، مراجعه نمایید.

کتاب دیگری که در زندگی تحلیلی امیرالمومنین علی علیه السلام مناسب می باشد، کتابی است به نام تاریخ خلفا که توسط آقای رسول جعفریان نوشته شده است. این کتاب همانطور که از عنوانش مشخص می باشد، در بخش اول آن،به زندگانی خلیفه اول خلیفه دوم خلیفه سوم وبعد از آن به زندگی امیرالمومنینعلی علیه السلام پرداخته و بیشتر تمرکز آن بر محور سالهای خلافت وحکومت امیرالمومنینعلی علیه السلام می باشد.

* **لزوم مطالعه سیره پیامبر برای شناخت سیره امیرالمومنین**

 نکته ای که قابل تامل می باشد این است کهبسیاری از شما مایل هستید که از ابتدای ورود به تاریخ به زندگی امیرالمومنینعلی علیه السلام بپردازید در حالی که کسی میتواند زندگانی امیرالمومنین علیعلیه السلام را کامل و جامع درک کند که به سیره زندگی پیامبر صل الله علیه و الهی و سلم واقف باشد. بخش زیاد و مهم زندگی امیرالمومنین علی علیه السلام در زندگی پیامبر صلی الله علیه واله وسلم آمیخته شده است و باید شمامی بایست در لابه لای سیرهپیامبر به دنبال حوادث و رویدادهایی که امیرالمومنین علی علیه السلامآنها را رقم زده جستجو کنید . این رویدادها بسیار مهم است. کسی که دوره پیامبر را متوجه نشده است، قطعا سیره امیرالمومنین علی علیه السلام بعد از پیامبر را هم متوجه نخواهند شد. گاهی انسان مشاهده میکند که برخی دانشجویان و دین پژوهان، زندگانی امیرالمومنین علی علیه السلام را به عنواناولین کار تاریخی انتخاب می کنند، اما متاسفانه هیچ اطلاع کافی و وافی از سیره نبوی ندارد و برای خود لزومی نمی بینند که وارد این عرصه شوند، در حالی که این کاملا خطاست.

* **دوره های زندگی امیرالمومنین**

زندگی امیرالمومنین علی علیه السلام در سه بخش متفاوت مورد بررسی قرار میگیرد: اولین بخش زندگانی امیرالمومنین مصادف هست با زندگی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از روز تولد تا سال یازدهم هجرت که پیامبر از دنیا رفت.این دوره دوره مهمی است.

دوره دوم دوره ای است که امیرالمومنین علی علیه السلام در حاشیه قرار میگیرد از سالهایی که پیامبر از دنیا رفته تا اینکه حکومتهای سه خلیفه اول مسلمانان سپری می شود و امیرالمومنین علی علیه السلام در سالهای34 – 35 و36 کم کم وارد عرصه جامعه می شود در سال 36 کاملا بر عرصه مسلط شده و تا سال 40 هجری حاکم ممالک اسلامی است.

عرصه دوم امیرالمومنینعلی علیه السلام بعد از وفات رسول اکرمتا سالهایی که امیرالمومنین علی علیه السلام بر خلافت استوار می شود (سال 36) دوره سوم سال 36 تا40 می باشد که امیرالمومنین علی علیه السلامحاکم ممالک اسلامی است.

* **بخش اول زندگی امیرالمومنین علی علیه السلام**
* **ولادت امیرالمومنین در کعبه**

در اینکه امیرالمومنین علی علیه السلامچه سالی متولد شده بین مورخین اختلاف وجود دارد برخی از مورخین بر این قائل هستند که امیرالمومنین علی علیه السلام 10 سال قبل از بعثت پیامبر به دنیا آمده و این نظریه را بسیاری پذیرفته اند و روزی که امیرالمومنین علی علیه السلامپیامبر صلی الله علیه وآله و سلم رابه عنوان فرستاده خدا (رسول الله) می شناسد و با او همراه می شود، در آن سال امیرالمومنین علی علیه السلام 10سال بیش تر نداشته است. بر اساس گزارشهای بسیار امیرالمومنین علی علیه السلام در خانه کعبه به دنیا آمده است.حاکم حسکانی از مورخین و محدثینقرن پنجم، قائل به این است که بزرگان محدثین اجماع دارند که امیرالمومنین علی علیه السلامدر خانه کعبه متولد شده است. این گزارش به این شکل می باشد که فاطمه بنت اسد روزی که قصد فارغ شدن حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام را داشته و برای اینکه درد فارغ شدن را تحمل کند،در کنار کعبه قرار میگیرد و به حق تعالی متوسل می شود و ناگهان دیوار کعبه شکاف می خورد و فاطمه بنت اسد سلام الله علیها واردخانه کعبه می شود. این اتفاق از نادر ترین و منحصر به فرد ترین اتفاقات می باشد. در حال حاضر داخل کعبه قسمتی که مادر امیرالمومنین علی علیه السلام وارد خانه کعبه شده، نزدیک مستجار تابلویی هست که بر روی آن نوشته شده (هذا مولد علی ابن ابی طالب علیه السلام)، کسانی که وارد کعبه شده اند این تابلو را مشاهده کرده اند و در برخی از عکسها منتشر شده است. گرچه برخی از مورخین مثل آل زبیر مدعی هستند که شخص دیگری هم در خانه کعبه در همان دوران جاهلیت به دنیا آمده است، اما این قابل اثبات نیست. اگر کسی قصد دارد در نقد و بررسی این اتفاق، مطالعاتی انجام دهد به کتاب زبیریان، نوشته آقای محمدرضا هدایت پناه مراجعه کند. در آن کتاب،نقد و بررسی روایاتهایزبیریهااز جمله این گزارشی که زبیریان نقل کرده اند مورد اشاره قرار گرفته است.

* **تربیت امیرالمومنین توسط پیامبر**

دومین بخشی که قابل تذکر می باشد در این سالها امیرالمومنین علی علیه السلام در خانه پدر بزرگوارش حضرت ابو طالب علیه السلام زندگی می کرد تا اینکه پدر بزرگوارشان به دلیل قحطی زیادی که در مکه اتفاق افتاده بود فقیر می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم به منزل ابو طالب علیه السلام می آید واز او می خواهد که امیرالمومنین علی علیه السلام در کنار او زندگی کند. ایشان می پذیرند و امیرالمومنین در خانه پیامبر بزرگ می شود. امیرالمومنین علی علیه السلام در خطبه قاصعه در نهج البلاغه اینگونه می فرماید: من همه جا همراه پیامبر بودم پیامبر بودم او غذا را می جوید و بر دهان من می گذاشت و روزها و شبها همه جا با او بودم تا اینکه روزگاری که در غار حرا مشغول عبادت، تهجد و مناجات بود فرشته وحی بر او نازل شد و من شنیدم صدایی که ناله میکرد، از او پرسیدم این صدای چیست؟ حضرت فرمود: این صدای ناله شیطان است که با بعثت من مایوس شده است و نا امید از این که مردم او را تبعیت کنند.

گزارشات بسیار زیادی از مورخین نقل شده است که امیرالمومنینعلی علیه السلام اولین کسی است که مسلمان شده است. وقتی پیامبر اکرم از غار حرا خارج شد و به سمت مکه حرکت کردامیرالمومنین علی علیه السلام به همراه او حرکت می کرد و بر حضرت سلام و درود می فرستاد و او را رسول الله خطاب می کند.

ازآن پس خدیجه کبری سلام الله علیها، ابوذر غفاری و زیدابن حارثه فرزند خوانده پیامبر صلی الله علیه واله و سلم مسلمان شده اند وسالهای ابتدایی اسلام به این شکل بود که امیرالمومنینیاری کننده پیامبر بوده است.

مدت سه سال، دعوت پیامبر، پنهانی بود و در این دعوت پنهانی، حدود پنجاه نفر مسلمان شدند. دعوتپنهانی به این شکل بود که بسیاری از کسانی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند، خواستار این بودند که با اسلام آشنا شوند و پیامبر رسما ادعای پیامبری، به شکل واضح و آشکار نکرده بود به همین دلیل بسیاری از مسلمانهایی که در آن دوره به پیامبر ملحق شده بودند، از ثابت قدم ترین مسلمانان بودند.

 شاید در حدود ده دوازده نفر از غلامان و کنیزان و آنهایی که از پست ترین طبقه اجتماعی جامعهبودند در آن دوره به پیامبر ایمان آورده بودند.

در آن دوره حادثه خاصی اتفاق نمی افتدو پیامبر در کوه های مکه گاه گاهی در منزل ارقم مردم را ارشاد می کردند و حدودا پنجاه یا شصت نفر بیشتر مسلمان وجود نداشت.

* **یوم الانذار**

اولین اتفاقیکه امیرالمومنین علی علیه السلام در آن تاثیر داشته، حادثه یوم الانذار است. در آیات سوره فرقان خدای متعال می فرماید: و**َأنذِر** عَشِیرَتَکَ الاَقرَبِینَپیامبر را مورد خطابقرار می دهد که باید تمام فامیلها و خویشان خود را به اسلام دعوت کنید. پیامبر این ماموریت را به علی ابن ابی طالب علیه السلام می دهد که تمام سران فامیلهای من از (عموها، عمه ها، خاله ها و دائی ها) هر کههست و در مکه ساکن می باشد از آنها دعوت به عمل بیاور و در مجلسی به آنها اعلام کن که پیامبر کار مهمی با شما دارد.

امیرالمومنین از آنها خواهش میکند و آنها در یک روز جمع می شوند و صحبت از این به میان می آید که پیامبراکرمقصد دارد رسالتش راابلاغ کند و قصد دارد پیام مهمی را از سوی خدا تعالی به آنها ابلاغ کند.

این مساله باعث هیاهوی می شود و برخی از خویشان پیامبر مانند ابولهب، خواستار می شوند که این حرفها را کنار بگذاریم و این خوشحالی که امروز در کنار هم داریم را تلخ نکنیم.

پیامبر به دلیل هیاهو و حرفهای متضادی که می شنود حاضر می شود جلسه را به اتمام برساند، و در همان اندازه ای که فقط غذایی بخورند و کلیاتی از صحبتهایی پیامبر را بشنوند، جلسه خاتمه پیدا می کند!

در مرحله دوم پیامبر ازامیر مومنان می خواهد دوباره آنها را دعوت کند. روز بعد وقتی همه حاضر می شوند پیامبر بدون اینکه اجازه بدهد کسی صحبتی به میان بیاورد سخن از این می آورد که من پیامبر خدای تعالی هستم و شما باید فقط تنها خدای واحد را بپرستید. صحبت از عبودیت حق تعالی و اینکه همه بتها باید کنار بروند و همه موحد شوند، در این میان روی بنی هاشم، علویان و آنهایی که معروف بودند از سرانو از فرزندان عبدالمطلب علیه السلام هستند بر افروخته شد. پیامبر،دراین باره می فرماید: اگر کسی در این روز به من ایمان بیاورد جایگاهش، جایگاه برادر من است، جایگاهش همانند جانشین من و وصی من است و جملات خیلی بلندی می گوید. در این میان تنها کسی که بلند می شود و به روی پا می ایستد و اعلام میکند که من به توایمان آورده ام، علی ابن ابی طالب علیه السلام می باشد.

این اتفاق، اتفاق بسیار مهمی است. بسیاری از مورخین، این عبارت پیامبر را نقل کرده اند، در این مکان پیامبر فرموده اند علی ابن ابی طالب علیه السلام جانشین من خواهد بود.

سالهای بعد پیامبر اکرمدرگیر با بت پرستان مکه می شود. حرف و حدیثهای بسیاری به وجود می آید و بسیاری از بت پرستان، پیامبر را اذیت وآزار می دادند. در این میان صحبت از هجرت به حبشه می شود و برخی هجرت می کنند، ولی آن کسی که در کنار پیامبر باقی مانده حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام است.

در آن سالها پیامبر اکرم در بسیاری از عرصه هاحضرت علی ابن بی طالب را همراه خود می برد.

در حادثه شعب ابی طالب،شبانه حضرت ابوطالب، حضرت علی علیه السلام را موظف میکرد تا در بستر پیامبر قرار گیرد تا با این عمل جان رسول خدا در امان باشد.

این حادثه ها یکی پس از دیگری گذشته و مورخین به دلیل کمبود منابع آن دوره نتوانسته اندگزارشات خیلی دقیق، عمیق و جزئی از آن حوادث سالهای اولیه بعثت پیامبر گزارش دهند.

* **هجرت پیامبر و لیلة المبیت**

این سالها گذشت تا اینکه حادثه های هجرت پیامبر از مکه به مدینه اتفاق می افتد. هجرت پیامبر از مکه به مدینه وقتی آغاز می شود که آیاتی بر پیامبر نازل می شود که در سوره انفال آمده وَ اِذيَمکُرُ بِکَ الّذينَ کَفَروا لِيُثبِتُوکَ اَو يَقتُلُوکَ اَو يُخرِجُوکَ وَ يَمکُرونَ وَ يَمکُرُالله وَاللهُ خَيرُ الماکِرينَ خبر می دهد که آنها قصد دارند مکر کنند و تورا به قتل برسانند و یا تبعید و زندانی کنند وپیامبر را موظف می کند که از آنجا خارج شود نه تنها پیامبر موظف به این امر است، بلکه تمام مسلمانها نیز باید به سمت مدینه هجرت کنند. آیات سوره انفال در نهایت به این ختم می شود که اگرکسی از مکه هجرت نکند و هر بلایی را دچار شود مسلمانهاهیچ مسئولیتی در قبال او نخواهند داشت. این مسئله تا جایی پیش می رود که اعلام میکنند ودر خواست می کنند همه باید هجرت کنند. پیامبر شبانه از مکه حرکت میکند در آن شبی که ایشان قصد داشتند از مکه حرکت کند دور تا دور منزل ایشان را بسیاری از سران قریش محاصره کرده بودند تا حضرت را به شهادت برسانند اما از روی اعجاز،امیرالمومنین علی علیه السلام در بستر پیامبر قرار می گیرد و پیامبر بدون اینکه آنها متوجه شوند از منزل خارج می شود و مسیر را ادامه می دهد و به جای اینکه از شمال به سمت مدینه حرکت کند مسیر را تغییر میدهد و به سمت جنوب حرکت می کند و در کوه هایی که بعدهابه نام ثور نامیده شد در آن کوه ها مخفی شد. صبح هنگام وقتی وارد منزل پیامبر می شوند متوجه می شوند که پیامبر در بستر خود نیست و امیرالمومنین علی علیه السلام در بستر پیامبر مشغول به استراحت می باشد. وقتی خواستند به امیرالمومنین علی علیه السلام تعرض کنند برخی هیچ دلیلی بر این قضیه نمی بینند و از جان امیرالمومنین علی علیه السلام می گذرند. اینجا بود که آیه 207 سوره بقرهوَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ نازل شد این آیه نشان می دهد که خداوند تعالی مدح و ثنای امیرالمومنین علی علیه السلام را کردهبه اینکه امیرالمومنین علی علیه السلام جانش را در راه رضای خدا اعطا میکند و خدا به بندگان خویش مهربان است.

پیامبر اکرم از مکه به سمت مدینه خارج شد،مدتی را در راه بوده تا اینکه به قبا که روستایی در نزدیکی مدینه بوده می رسد و مردم به استقبال پیامبر آمدند. در این مسیر ابوبکر پیامبر را همراهی می کردهو در قبا پیامبر چند روزی می ماند و ابوبکر از پیامبر حتی جدا می شود و به بالای شهر مدینه می رود ودر منطقه ای به نام سُنح زندگی خویش را شروع می کند. علت آن چه بوده که ابوبکر از او جدا می شود، تنها علتش این بود که پیامبر در روزی که وارد قبا می شود می فرماید: من از اینجا نمی روم تا علی بن ابیطالب هجرت کند و به من ملحق شود و بعد وارد مدینه شوم این حرکت پیامبر باعث ناراحتی و خشم ابوبکر می شود به طوری که ابوبکر از پیامبر جدا می شود و حتی با پیامبر وارد مدینه نمی شود و به سُنح می رود و تا آخر عمر پیامبر هم در سنح می نشست. امیرالمومنین بعد از سه روز، همراه مادرشان و یکی از دختران فامیلهای خودشان و حضرت فاطمه زهرا که دختر عموی خودشان بوده است حرکت می کنند و به طرف مدینه می آیند و در قبا به پیامبر ملحق می شوند و با هم حرکت می کنند و به مدینه وارد می شوند.

سالهای ابتدایی ورود امیرالمومنین به مدینه حوادث خاصی ندارد و بیشتر عملکرد ایشان، حمایت از اهداف و آرمانهای پیامبر بوده است. پیمان نامه هایی که پیامبر با یهودیان مکه و مدینه بست و قرار پیمانهایی که با دیگر اعراب حاشیه نشین و بدوی مدینه گذاشته بود توسط امیرالمومنین حمایت می شد؛

* **جنگ بدر و دلاوریهای امیرالمومنین**

اولین حماسه ای که امیرالمومنین به جای آورد حماسه بدر بود، در جنگ بدر پیامبر اولین تجربه مبارزه با بت پرستان مکه را به صورت جنگ تمام عیار تجربه می کند. در این حادثه، امیرمومنان علی بن ابیطالب پس از اینکه داوطلبانه به همراه حمزه و عُبیده جلوی جمعیت حاضر می شود، این سه بزرگوار از سوی لشکر مسلمانان آماده می شوند که تن به تن با سه نفر از بزرگان کفار مکه بجنگند. هر سه نفر بزرگان بت پرست مکه، تنومند، شجاع و قهرمان بودند و مدعی بودند که هر سه نفر رقیبشان را از پای در خواهند آورد.

 امیر مومنان با ولید روبرو می شود و او را بلافاصله از پای در می آورد، صدای تکبیر امیرمومنان باعث خوشحالی مسلمانان می شود و بعد امیر مومنان به کمک حمزه سیدالشهدا می آید و با هم رقیب حمزه و بعد هم رقیب عبیده را از پای در می آورند. هر سه بزرگوار، سرفراز و پیروز از کشتن رقیب خودشان از معرکه بیرون می آیند. این پیروزی باعث می شود روحیه مسلمانان قوت بگیرد، حمله جانانه پیامبر به لشکر کفار مکه،کار را بر آنها یکسره می کند و آنها مجبور به فرار می شوند و در این عرصه هفتاد نفر از لشکر کفار مکه کشته می شوند که مورخینی مثل یعقوبی قائلند که سی وپنج نفر از آنها را امیرالمومنین کشته و به هلاکت رسانده است. بعدها خاطرات جنگ آوریهای امیرمومنان باعث رنجش کفار مکه است که وقتی بنی امیهو طیف کسانی که بعد از اینکه پیامبر در فتح مکه آنها را مسلمان کرده بود روی کار می آیند کینه های خودشان را بر ضد امیرمومنان و فرزندانشان زنده می کنند.

* **جنگ احد**

جنگ احد عرصه دوم حضور امیرالمومنین در این حادثه است که باعث شاخص شدن چهره این بزرگوار می شود. در جنگ احد در بدو امر، مسلمانان پیروزند اما به دلیل اینکه آن تنگه را پنجاه نفر رها می کنند و خالد بن ولید با دویست نفر از پشت دوباره به لشکر مسلمانان حمله می کنند جنگ پیروز شده را شکست می خورند. در این عرصه بسیاری از مسلمانان به کوهها فرار می کنند و امیر مومنان به همراه چند نفر دیگر و به نقل برخی از منابع دوازده نفر، مراقب جان پیامبر هستند و در جنگ احد، امیر مومنان بیش از هفتاد ضربتو زخم می خورد تا جایی که ترس از آن می رفت که امیرالمومنین جان خودش را در این جنگ از دست بدهد. حضرت فاطمه زهرا شخصیتی که در جنگ احد حضور دارد و به مداوای زخمیها از جمله امیر مومنان علی ابن ابیطالب می پردازد. در این جنگ امیرمومنان آنقدر زخمهای عمیقی خورده بود که در گزارشی که مرحوم مجلسی در حیات القلوب می آورد اشاره می کند که زخمهای امیرمومنان آنچنان گود بود که وقتی پنبه را آتش می زدند و روی زخمها می گذاشتند که زخم را التیام بیاورد و خونش بند بیاید، پنبه از این طرف دست فرو می رفت و از طرف دیگر بیرون می آمد. وضعیت خیلی سختی برای امیر مومنان بود.

پیامبر در احد، تقریباً شکست خورد اما بلافاصله کفار مکه که بازگشته بودند برای اینکه کار را بر پیامبر تمام کنند اعلام پیغمبر بر اینکه سپاه آماده شوند که دوباره جنگ جدیدی را به میان بیاوریم امیر مومنان در صف اول این رزم آوران و جنگ آوران حضور پیدا می کند، این باعث تعجب بسیاری می شود که چطور مردی که این همه زخم خورده حاضر می شوددوباره در غزوه حمراء الاسد همراه پیامبر حاضر شود و این باعث شد که پیامبر مدال بلندی به او دهد، لا فتی الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار، هیچ مردی و هیچ جوانمردی مانند علی مرتضی نیست و هیچ شمشیری مانند ذوالفقار نیست. در برخی از منابع این جمله از زبان هاتف آسمانی در جنگ بدر و در برخی دیگر از منابع در جنگ احد گزارش شده است.

* **ازدواج امیرالمومنین و ولادت فرزندان ایشان**

در سالهایی که بین جنگ بدر و احد بود، امیر مومنان با فاطمه زهرا دختر پیامبر ازدواج می کند. این ازدواج شاخصترین دلیل بر عظمت امیرمومنان است. روزگاری که فاطمه زهرا بزرگ می شود سران قریش از جمله ابابکر و عمر، عبدالرحمن بن عوف، عثمان و بسیاری از بزرگان قریش حرکت می کنند و به خواستگاری فاطمه زهرا می آیند. پیامبر جمله مشهوری دارد که این امر به خدا واگذار شده است و خداوند متعال در حق فاطمه زهرا باید نظر بدهد.

 بعدها وقتی شخصی به امیرالمومنین پیشنهاد می دهد که شما هم به خواستگاری فاطمه زهرا برو، امیرمومنان به حضور پیامبر مشرف می شوند و پیامبر وقتی سوال می کند که به چه علت حاضر شدی؟ سکوت امیرالمومنین نشانه حیاست، پیامبر خودش متوجه می شود و اعلام می کند که امر دخترم با خداوند متعال است؛ بعد از مدتی، پیامبر امیر مومنان علی بن ابیطالب را صدا می زند و اظهار موافقت خویش را اعلام نموده و می فرماید: فاطمه زهرا نیز راضی است و امر ازدواج این دو بزرگوار به سرانجام می رسد؛

 ازدواج امیرالمومنین با به دنیا آمدن امام حسن مجتبی فرزند اکبر امیرمومنان زینت فزا می شود، پسر اول امیرمومنان و نوه مهم پیغمبر اکرم باعث خشنودی زیاد پیامبر و یارانش و بزرگان می شود. بعد از حسن بن علی، حسین بن علی به دنیا می آید که دومین فرزند این خاندان است و بسیار باعث خوشحالی این خانواده می شود، این سالها به فرمایش امیرالمومنین سالهای بسیار خوش زندگی ایشان بوده است و در این روزها بهترین خاطرات را امیرمومنان به همراه خود داشته است.

* **جنگ خندق**

سالهای بعد امیرمومنان درگیر جنگهای جدیدی می شود، روزگاری که بت پرستان مکه ده هزار نفر از جنگاوران اطراف را جمع کرده بودند برای اینکه کار پیامبر را در مدینه تمام کنند به پیشنهاد سلمان فارسی یا دیگری خندقی را دور تا دور مدینه حفر می کنند و وقتی تمام آن ده هزار نفر، شگفت زده پشت آن خندق منتظر می مانند و هیچ چاره ای ندارند، عمروبن عبدود، شجاع عرب وارد مهلکه می شود و فریاد می زند که کسی هست با من بجنگد تا من او را به زعم و گمان شما مسلمانان به بهشت ببرم، امیرمومنان علی بن ابیطالب به میان می آیند و عمربن عبدود را از میانه بر می دارد.

در این جنگ عمروبن عبدود شکست خورد و آب دهان به صورت امیرمومنان انداخت، امیر مومنان از روی سینه او برخاست و در میانه میدان کارزار شروع به راه رفتن کرد، تعجب همگان برانگیخته شد که چرا امیر مومنان کار عمربن عبدود را یکسره نکرد در جواب امیر مومنان فرمود که در این لحظه ای که او آب دهان به صورت من انداخت غضب من زبانه کشید و من احساس کردم که اگر او را بکشم برای نفسم و برای فرو نشاندن غضب شخصی خودم کشته ام، احساس کردم که بلند شوم مقداری قدم بزنم دوباره یاد همه اهداف عالیه اسلام بیفتم و اینکه او در مقابل پرچم اسلام ایستاده و به این دلیل قابلیت کشتن دارد را به خاطر بیاورم و دوباره بنشینم بر روی سینه اش و او را بکشم.

 اشتباهی کهمولوی در اینجا کرد انتهای داستان را به کشتن عمروبن عبدود منتهی نکرد و در آن شعر مولوی در انتها می گوید: امیر مومنان علی بن ابیطالب او را نکشته در حالیکه تمام مورخین مدعی هستند که امیرالمومنین، عمروبن عبدود را از پای در آورد و کشت و تمام شارحین مثنوی از جمله علامه جعفری و مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی و مرحوم فروزانفر، همه مدعی هستند که حرف مولوی هیچگونه سند تاریخی ندارد.

امیر مومنان دراینجا احساس کرد که شاید از باب نفسش و از باب التیام غضبش می خواهد عمروبن عبدود را بکشد، لذا حاضر نشد کار حق خودش را ادامه دهد، این خطر نفس انسان را نشان می دهد که در هر حال باید مراقب این نفس باشیم.روزگاری که یوسف پیغمبر مورد خطاب قرار می گیرد که تو بدخواهی زلیخا را نمودی، یوسف اظهار می دارد که من در آن حادثه هیچگونه خطایی را مرتکب نشدم گرچه من تبرئه نفسم نمی کنم و من یک انسان هستمو نفس دارم و احتمال دارد انسان هر گونه خطایی از او سر بزند و ما أبرئُ نفسی اِنّ النّفس لامّاره باالسّوء الّا ما رحم ربّی.

* **یاد آوری**

بخش دوم زندگانی امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام را آغاز می کنیم،اما قبل از آن در بخش اول به فضائل و مناقب امیر مومنان و سرگذشت ایشان در جنگهای دوره پیامبر اشاراتی نمودیم که آنها را هم تکمیلتر می نمایم.

حادثه جنگ بدر، احد و خندق، سه حادثه مهم در زندگی امیرالمومنین بود که ایشان، شجاعت و عظمت خودش را به رخ مسلمانان کشید در جنگ بدر شجاعت خودش را به رخ کشید، در جنگ احد وفاداریش به پیامبر در زمانیکه همه مسلمانان فرار کردند او ماند و هفتاد زخم خورد و پیوسته مراقب پیامبر بود و در جنگ خندق نیز دوباره وفاداری و ایثار خودش را نشان داد، آن زمانیکه عمروبن عبدود آمد و رجز خوانی کرد و احدی از مسلمانان جرأت جنگیدن با او را نداشت امیر مومنان علی بن ابیطالب ایستاد و با او جنگید و او را کشت.

* **جنگ خیبر**

در مرحله های بعد، اتفاقاتی نظیر همین مسائل پیش آمد. در جنگ خیبر نیز همینگونه دو سه مرحله مسلمانان دور قلعه خیبر ایستادند تا اینکه آن قلعه را فتح کنند و یهودیان به دلیل اینکه قلعه های بسیار بلندی ساخته بودند و آذوقه بسیاری هم در درون قلعه ذخیره کرده بودند نیازی به بیرون از قلعه نداشتند و عملاً مسلمانان شاید اگر یک سال هم آنجا را محاصره می کردند، یهودیان نیاز به بیرون از آن قلعه نداشتند و برای مسلمانان چاره ای نبود جز اینکه باید بازگردند.

در شب آخر پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و او هم خدا و رسولش را دوست دارد و او وقتی برود کرّار غیرُ فرّار این آدم طوری بر دشمن حمله می کند که هیچگونه فراری در آن نیست و هیچگونه پشت به دشمن نیست بلکه هرچه جلوتر برود پیروزمندانه بیرون خواهد آمد. سحرگاه، مسلمانان همه صف کشیدند و منتظر شدند که ببینند آن شخص کیست که پیامبر اینگونه از او یاد کرد سراغ امیر مومنان علی بن ابیطالب را گرفت، وقتی پیامبر سراغ ایشان را گرفت آنان گفتند: امیرالمومنین مریض است و نمی تواند که در جنگ شرکت کند روزهای زیادی است که امیرالمومنین دچار درد چشم است و توان مبارزه با دشمن را ندارد. پیامبر امیرمومنان را دید و آب دهان مبارکش را بر روی چشمان امیرمومنان مالید و همان جا فی المجلس امیرالمومنین شفا یافت؛ پرچم مسلمانان را به دست گرفت و به طرف قلعه خیبر رفت و در قلعه خیبر را از جا کند و پیروزمندانه مرحب یهودی را کشت و قلعه را فتح کرد.

 این فضائل به حدی با عظمت بود که سالهای بعد سعد بن ابی وقاص، مردی که فتوحات ایران به رهبری او انجام شد و در جنگاوری سرآمد بود اینگونه می گفت: آرزو داشتم که یکی از این فضائل برای من بود و برای من از هزاران شتر سرخ مو بهتر بود و آن فضائل چه بود؟ آن جمله پیامبر بود که در حق علی بن ابیطالب در شبی که می خواستیم به خیبر حمله کنیم. ایشانگفت: فردا پرچم را به دست مردی می دهم که وقتی برود، پیروزمندانه برمی گردد خدا و رسول او را دوست دارند و او هم خدا و رسول را دوست دارد؛امیر مومنان علی بن ابیطالب دوشادوش پیامبر در تمام حوادث شرکت داشته و جنگاوری او در تمام ابعاد بوده است.

* **ابلاغ آیات برائت**

در سالهای بعد، روزگاری که پیامبر اکرم آیات برائت و سوره توبه را می خواست ابلاغ کند در مرحله اول ابابکر را متصدی این کار کرد، ابابکر همینکه راه افتاد به طرف مکه جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل شد و فرمود که باید این آیات را خودت برکفار مکه بخوانی یا یک نفر از خودت.

 امیرمومنان علی بن ابیطالب علیه السلام مأمور شد که برود و نامه سوره برائت را از دست ابابکر بگیرد و خودش به مکه برود و این آیات را در روز عید قربان بر کفار مکه تلاوت کند. این هم از فضائل امیرمومنان علی بن ابیطالب علیه السلام است؛

در روزگار های بعد امیر مومنان در فتح مکه وقتی پیامبر اکرم به در خواست امیر مومنان می خواهد بر دوش مولا علی برود ابا می کند و می گوید: علی جان تو باید بر دوش من بروی و تو وصی و جانشین من هستی. امیر مومنان بر روی دوش پیامبر می رود و بعد بالای کعبه وارد می شود و تمام آن سیصد وشصت بتی که در روی سقف کعبه نصب شده بود همه را خراب می کنند و پائین می ریزند بت شکن این عرصه امیرالمومنین علی علیه السلام است.

* **حدیث منزلت و جنگ تبوک**

 در جنگ تبوک که در اواخر عمر پیامبر است، وقتی پیامبر اکرم عازم جنگ تبوک می شود از امیرمومنان خواهش می کند که در مدینه باقی بماند ولی امیر مومنان علاقمند است که به جنگ برود و همراه پیامبر اکرم در جنگ تبوک شرکت کند و بینی کفار و رومیان را به خاک بمالد، اما پیامبر اکرم می فرماید: خداوند متعال اینگونه می خواهد که تو در مدینه باقی بمانی، بعد این جمله مشهور که به حدیث منزلت معروف است بیان فرمودند:یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی علی جان، تو همچون هارون هستی برای موسی، همانگونه که هارون جانشین موسی بود تو نیز جانشین من هستی در تمام لحظه هایی که من غائب باشم فقط فرق تو در این میانه این است که هارون پیغمبر خدا بود ولی تو پیغمبر نیستی اما تمام شئوناتی که هارون پیامبر داشته را تو هم داری.

**خنثی نمودن شورش یمن**

 در روزهای بعد امیرمومنان علی بن ابیطالب برای اینکه شورش یمنیها بر ضد لشکر مسلمانان را خنثی کند، وارد یمن می شود و با سخنان و مواعظ کریمانه خودش باعث می شود که بسیاری از یمنیها مسلمان شوند از همان دوره یمنیها شیفته امیرمومنان می شوند و بعدها قبائل یمن از شیعیان ناب امیرالمومنیندر سالهای بعد خواهند شد قبیله حمدان و مذحج، دو قبیله بسیار موثر در جنگ جمل و صفین که کمک کار امیرمومنان علی بن ابیطالب بودنداینها سرچشمه های شیعیان یمن هستند.

* **سفارش پیامبر نسبت به امیرالمومنین**

 امیرمومنان علی بن ابیطالب در سال آخر عمر پیامبر، موظف می شود که برگردد به مکه و در حجه الوداع که آخرین حج پیامبر شکل گرفت شرکت کند. پیامبر اکرم در صحرای عرفات بر بالای بلندی می رود و اینگونه می فرماید: اگر کسی از مسلمانان به جان و مال و ناموس دیگری تعرض کند کار حرامی انجام داده و اگر من باشم خودم آن تبهکار را مجازات می کنم و گرنه علی بن ابیطالب این کار را خواهد کرد.

 همه جمعیت مسلمانان بهت زده شدند که چرا پیامبر اکرم می فرماید که اگر من نبودم علی بن ابیطالب تبهکاران را مجازات خواهد کرد؟ دوباره پیامبر اکرم از صحرای عرفات به مشعر آمدند و از مشعر به منا و در منا، وارد بر جمعیت که شدند دوباره همین جمله را فرمودند: هیچ کس حق تعرضی به جان و مال و ناموس مسلمان دیگری را ندارد، اگر خودم بودم تبهکار را مجازات می کنم و گرنه علی بن ابیطالب آنها را مجازات خواهد کرد. پیامبر وارد مسجد خیف شدند و در آنجا این جمله مشهور را فرمودند:انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض من دو یادگار در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا و عترت خودم، تا زمانیکه به اینها متمسک شوید، هیچوقت گمراه نخواهید شد این دو یادگار من از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه درکنار حوض کوثر بر من وارد بشوند. از همین حدیث ثقلین دهها معارف و دهها کلام عمیق و دقیق در شناخت امیر مومنان و فرزندانش فهمیده می شود. اینکه همه مفاهیم عمیق قرآن بستگی به اهل بیت دارد یعنی آنها مفسر حقیقی قرآن هستند و کسی که بخواهد بگوید: قرآن برای ما کافیست و غیر از قرآن نیازی به هیچ چیز نداریم کلامباطلی گفته است. تبیین مفاهیم عمیق قرآن به اهل بیت علیهم السلام است و حجیت اهل بیت از قرآن است این دو هیچگونه از یکدیگر جدا نخواهند شد.

* **غدیر خم**

 پیامبراز منا به مکه برگشت و حج و طواف خویش را به پایان رساندف توقع عمومی این بود که چند روزی باقی بماند اما باقی نماند و بلافاصله به طرف مدینه حرکت کرد. در میانه راه اعلام کرد که همه آنهایی که عقب مانده اند بیایند و آنهایی که جلو رفته اند بگویید برگردند و در آنجا خطبه عمیقی که در یازده بخش گزارش شده است فرمودند: این محل، محل غدیر خم استو خطبه پیامبر اینگونه بود که بعد از حمد و ستایش الهی جانشینان خویش را تا قیامت معرفی کرد و از امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام نام برد و اعلام کرد که همه مسلمانان باید بعد از من به علی بن ابیطالب رجوع کنند و بعد از او به فرزندش امام حسن و بعد از او به امام حسین، تا امام زمان را نام می برد و از مسلمانان می خواهد که ذره ای از آنان منحرف نشوند و الّا در دل آتش جهنم خواهند سوخت.

امیر مومنان در روزگاری که پیامبر اکرم برگشت به مدینه و دچار تب شدید شد لحظه ای از بستر پیامبر جدا نشد، پیامبر دستور حرکت لشکری به رهبری اسامه بن زید را به طرف مرزهای روم داد اما علی بن ابیطالب از جمله کسانی است که استثناء می شود و نیازی نیست که به آن لشکر بپیوندد، پیامبر می خواهد امیر مومنان در کنار خودش باشد، اما لشکر تخلف می کند.

* **رحلت پیامبر و تشکیل سقیفه بنی ساعده**

 بعد از اینکه پیامبر از دنیا می رود آن حادثه های تلخ و شوم را رقم می زنند، عرصه سخت و سنگین و دشوار زندگی امیرمومنان از این لحظه آغاز می شود، دوشنبه روز وفات پیامبر، عده ای صبحگاه همین که فهمیدند پیامبر از دنیا رفته در سقیفه بنی ساعده جمع شدند، صحبت از جانشین پیامبر به میان آمد و اینکه چه کسی لایق رهبری جزیره العرب و محل سکنی گزیدن پیامبر اکرم است. مردم مدینه مدعی بودند که ما لایق این کار هستیم، جمعی از انصار از دو قبیله اوس و خزرج در محلی به نام سقیفه که جمع شده بودند، سعد بن عباده، بزرگ خزرجیان را کاندیداتوری جانشینی پیامبر کردند، گرچه مخالفین و رقیبان زیادی در میان همان جمعیت اهل مدینه بود، دو نفر از مردم مدینه حرکت کردند و به خانه پیامبر رفتند و ابابکر و عمر را خبر کردند و ابابکر و عمر و ابو عبیده جراح وارد همین جمع شدند و با استدلالهایشان مردم را قانع کردند که جانشینی پیامبر را به قریش واگذار کنند، قریش خاندان پیامبر است، قریش آن عده از قبائل مکه بود که با پیامبر اکرم در جدش به نام قُصی شریک بودند، آنها را قبائل قریش می نامیدند که خود پیامبر یکی از شاخه های قریش به نام بنی هاشم است. بنی امیه از شاخه دیگری از آن هستند و شاخه های زیادی که از قریشیان وجود دارد. استدلالهای ابابکر کاری کرد که اینها پذیرفتند که جانشین پیامبر باید از قریش باشد و عده ای عجولانه با ابابکر بیعت کردند و عمربن خطاب از یکی از قبائلبَدَوی مکه به نام بنی اسلم خواست که هر کسی را در کوچه می بینند به زور کتک یا به زور فحش و ناسزا او را بیاورند و با ابوبکر بیعت کنند. در روز دوشنبه فریادهای زیادی در مدینه کشیده شد و امیرمومنان می گوید: من در کنار جنازه پیامبر بودم و در حال غسل و کفن و دفن پیامبر که بودم وقتی صدای اینها را شنیدم تعجب کردم چگونه مردم سخنان پیامبر را از یاد بردند، آن سخنان شدید و غلیظی که در جانشینی پیامبر در حق من زده بود، آنها فراموش کردند، این قضیه باعث شد که امیر مومنان در حاشیه قرار بگیرد.

 ابابکر روز سه شنبه در مسجدالنبی آمد واز همه مسلمانها خواستند هرکه خودش اختیاراً بیعت کرد که هیچ و گرنه به زور بیعت بگیرند، از جمله خود امیرمومنان بود کهبه منزلش حمله کردند و در این عرصه حضرت فاطمه زهرا زخمی گردید و امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام به زور وارد مسجدالنبی شد و در آنجا به ضربت شمشیر از او خواستند که بیعت کند.

* **خانه نشینی امیرالمومنین**

 آیا امیرمومنان بیعت کرد یا نه، گزارشهای مورخین متفاوت می باشد؛ بعد از این حادثه امیرمومنان در کنج عزلت بود، همسرش طولی نکشید به دلیل جراحتهایی که در این حادثه برخوردار شده بود دار دنیا را وداع کرد و به شهادت رسید. بیش از همه امیرمومنان در این عرصه تنهاتر شد. گزارشهای مورخین اینگونه است که تا دختر رسول الله حضرت فاطمه زهرا زنده بود، مردم حرمت امیرمومنان را حفظ می کردند اما بعد از شهادت حضرت زهرا مردم از امیرالمومنین روی بر می گردانند؛اِنصَرَفَتعَنهُوُجُوهُالنّاس این عبارت را بسیاری از مورخین آوردند، بعد از شهادت حضرت فاطمه، صورت بسیاری از مردم در لحظه ای که امیر مومنان را می دیدند بر می گشت، مرد اول جنگهای پیامبر، مرد علم و تفسیر و فقه و کلام، شخصیتی که در تمام جوانب در بالاترین درجات قرار داشت به حاشیه رانده شد و در این سالها هیچگونه جنگی را شرکت نکرد.حتی یک نفر از مورخین مدعی نشده که امیرمومنان از سالی که ابابکر به حکومت رسید تا سالی که عثمان کشته شد در این بیست و پنج سال حتی در یک حادثه کوچک از حادثه های جامعه اسلامی، از جنگهای جامعه اسلامی شرکت کرده باشد. سکوت امیرمومنان، بزرگترین فریاد مظلومیت حضرتش بود

در این سالها امیر مومنان به صورت مخفیانه شیعیانی را به جامعه اسلامی عرضه کرد، شخصیتهائی که شاید از نظر اجتماعی فرودست بودند مثل رُشیدحَجَری، میثم تمّار که اینها از بردگان آن دوره ها بودنداما امیرمومنان آنها را تربیت کرد و به جامعه اسلامی هدیه کرد.

اینجا باید اعلام کنم متأسفانه میراثی که در این بیست و پنج سال از امیرالمومنین باقی مانده بسیار ناچیز است، هیچگونه آثار کلامی، سخنی، تألیفی یا مسائلی شبیه به آن از امیرالمومنین باقی نمانده است، نهج البلاغه ای که سید رضی آنها را جمع آوری کرده است اگر بخواهیم درصدی بگوییم که در این بیست و پنج سال از امیرمومنان حرفی صادر شده که در نهج البلاغه آمده بیشتر از دو در صد نمی شود تخمین زد، تنها چند کلام بسیار ناچیز که اگر بخواهیم درصدی بگوییم دو در صد بیشتر نیست، نود و هشت در صد از کلماتی که در نهج البلاغه است مربوط به آن چهار سال و شش ماهی است که امیرمومنان خلیفه ممالک اسلامی بوده است، این اوج غربت، مظلومیت و مشکلات امیرمومنان در این دوره هاست.

* **رابطه امیر المومنین با خلفا**

امیر مومنان در این بیست و پنج سال در هیچ کدام از نمازهای مسلمانان شرکت نکرد. تنها گزارشی که موجود است از شخصیتی است به نام سمعانی در کتاب الانساب خویش که امیرمومنان را اینگونه معرفی کرده که در نماز ابابکر شرکت کرده و در آن نماز قصد تعرض به جان امیرالمومنین را داشتند که در میانه راه آنها منصرف می شوند. تنها گزارشی که نشان می دهد امیرمومنان در نماز سه خلیفه شرکت کرده همین یک گزارش است، هیچگونه گزارشی در هیچ کتاب تاریخی یا حدیثی موجود نیست که امیرالمومنین در نماز آنها شرکت داشته است چه نماز جمعه، چه در نماز جماعت و چه در ایام خاص و نیز در هیچکدام از جنگها شرکت نکرد، تنها امیرمومنان در برخی حوادث نسبت به اینها کمک کار بوده است. روزگاری که عمر قصد حمله به ایران را دارد و در روزگاری که خلیفه دوم قصد حمله به شام را دارد امیرمومنان در بعضی از این حوادث مشاوره ها و پیشنهاداتی به جناب خلیفه داده است. این بیست و پنج سال کاملاً روشن و آشکار است که امیرالمومنین با تمام دست اندرکارانی که در اجرا کردن اهداف سه خلیفه اول سهیم هستند قهر است و با آنها ارتباطی ندارد.

* **مسئله ازدواج حضرت ام کلثوم با خلیفه دوم**

شاید از یکی ازسنیان این سوال را بپرسیم تنها یک جواب بدهد، سوال این باشد که آیا امیرالمومنین روابطش با خلفا حسنه بوده یا خیر؟ آنها بگویند بله حسنه بوده است، به این دلیل که امیرمومنان در آن سالها دخترش ام کلثوم را به ازدواج خلیفه دوم در آورده است. مستحضر هستید که این از چالشی ترین مسئلههاست. از دوره اولف مورخین در این مسئله بسیار بسیار بحث و مناقشات زیادی داشتند.

زبیر بن بکّار نقل کننده این قضیه است، خودش دارای گرایشهای بسیار تند و ضد امیرمومنان علی بن ابیطالب است، مدعی است که دختر امیرمومنان ام کلثوم در حالت امن و امان به ازدواج عمربن خطاب در آمده است؛ در حالیکه در روایت کلینی از امام صادق علیه السلام است که حضرت فرمودند: اوّلُ فَرجٍ غُصِبنا اولین دختری که از ما غصب شد و به زور از ما جدا شد ام کلثوم است؛ وقتی حادثه را ریشه یابی کنید گزارشهای دقیقتری موجود است که عمربن خطاب با استناد به این حدیث که پیغمبر فرموده در روز قیامت حسب و نسب من زنده خواهد ماند و همه حسب و نسبها نابود می شوند و آنهایی که به من نزدیک و فامیل هستند اینها زنده خواهند بود و شرافت دارند، خواستار است که با نوه پیامبر ام کلثوم ازدواج کند.

 امیر مومنان اول اظهار می دارد که او کوچک است و نمی تواند با تو ازدواج کند اما اصرار او باعث می شود که عباس عموی پیامبر بیاید و میانجیگری کند. خلیفه دوم در اظهارات خودش مدعی است که اگر امیر مومنان علی بن ابیطالب با این پیشنهاد خلیفه موافقت نکند دو نفر شاهد اقامه می کند که امیر مومنان دزدی کرده و دست او را قطع خواهد کرد و تمام فضائل و مناقب بنی هاشم را نابود خواهد کرد. عباس خواستار است که امیر مومنان در این قضیه کوتاه بیاید؛ این قضیه از چالشی ترین قضایا است که از مرحوم شیخ مفید در کتابهای تاریخی و بحثهای کلامی خود به این مسئله وارد شده و مرحوم شیخ مدعی است که این افسانه ای بیش نیست تا معاصرین ما که حضرات آیات سبحانی، میلانی و برخی بزرگان دیگر در این مسئله کتابهای مستقلی نوشته اند. اثبات اینکه از این طریق، روابط امیرالمومنین با خلفا حسنه بوده بسیار دشوار است، اگر به این یک مورد بخواهید استناد کنید برای اینکه حسنه بودن این روابط را نشان دهید پس تمام آن روابط تیره را می خواهید چه کنید؟ چطور می شود که در فتوحات ایران، در فتوحات شام، در فتوحات مصر، در فتوحات اقصی نقاط غرب ممالک اسلامی هیچگونه شرکتی از سوی امیرالمومنین وجود نداشته است، این سالها برای امیرمومنان علی بن ابیطالب مقرون به سختترین شرایط است.

* **آغاز حکومت علوی**

دوره دوم گذشت و سختترین شرایط را بر امیر مومنان تحمیل کرد، امیر مومنان در این سالها تمام وقت در مدینه بود و گاهی برای آباد کردن نهرها، قناتها، باغها و نخلستانهای حاشیه مدینه به اطراف سفر می کرد اما در این سالها عمده زمانش را در شهر مدینه در کنج عزلت و غربت طی کرد تا اینکه عثمان کشته شد، کشته شدن عثمان زمینه را آماده کرد که مردم به سوی امیرالمومنین حرکت کنند، مردمی خسته از همه آن اشتباهات خلفا و از بدعتها و از کج رویها و مخصوصاً از نژاد پرستیهای بنی امیه و عثمان رو به عدالت و مساوات امیرمومنان آوردند؛ امیرالمومنین بیست و پنج سال صبر کرده و در اینجا فرمایش بزرگی دارد، می فرماید که من فتنه هایی را می بینم، امتحانهای بسیار شدیدی را می بینم که دلهای مردم دیگر تحمل آن امتحانها را نخواهد داشت، اگر من بخواهم حاکم بر ممالک باشم، سختترین شرایط اتفاق خواهد افتاد، من برای شما وزیر باشم بهتر از این است که امیر شما باشم، اما مردم اصرار دارند که امیرمومنان باید در جایگاه حاکم و خلیفه مسلمانان قرار بگیرد؛ امیر مومنان در خطبه شقشقیه، سومین خطبه نهج البلاغه می فرماید: مردم همانند گله ای که بی چوپان فرار می کند، به سوی من فرار کردند و هجوم آوردند به طوریکه یقه من چاک خورد و مردم از هر سوی به من پناه آوردند. مولا شرط کرد که اگر احدی از مردم با من مخالفت کند من زمام امور حکومت را دست نخواهم گرفت. تمام مردم بسیج شدند برای اینکه بیعت کنند که کسی در مدینه مخالفت نکند، عده بسیاری آمدند بیعت کردند،تنها هفت تا هشت نفر از صحابه بیعت نکردند، آنهایی که در اصطلاح مورخین معاصر به قاعدین معروفند، اینهایی که خودشان را خانه نشین کردند و نه با امیر مومنان بودند و نه با معاویه و طلحه و زبیر و نه با جریانهای رقیب، فقط در خانه نشستند و مدعی بودند که در هر دو حالت در خطر انحراف هستند، در رأس آنها سعد بن ابی وقاص، اسامه بن زید و عبدالله بن عمر و شخصیتهای مختلف، امیرمومنان فرموده بود تا همه بیعت نکنند من خلیفه نخواهم شد، آنها همگی آمدند و اظهار کردند اگر با تو بیعت نمی کنیم دلیلی نیست که با رقبا و مخالفین تو می خواهیم بیعت کنیم خیر، ما با تو بیعت نمی کنیم اما کاری هم به رقبای تو و در صف مخالفین تو نخواهیم ایستاد، ما در منزل خود خواهیم بود، امیر مومنان به همین شرط پذیرفت و از آنها گذشت؛ سالهای خلافت امیر مومنان علی بن ابیطالب آغاز شد که ان شاء الله در جلسه بعد به آن مسائل اشاره خواهیم کرد.

* **زمینه های شروع جنگ صفین**

جنگ جمل باعث شد که برخیها به بهانه خونخواهی عثمان، جسارت مبارزه با امیر مومنان علی بن ابیطالب را به خودشان بدهند، امیر مومنان از این به بعد کوفه را محل حکومت خودش قرار داد و بسیاری از جریانات را از همان جا رهبری می نمود. شام جایی بود که امیرمومنان بر آن تمرکز داشت و ابن عباس اصرار داشت که امیر مومنان مدتی معاویه را به عنوان فرماندار شام ابقا کند تا اینکه تمام پایه های حکومت امیرالمومنین که تثبیت شد آن وقت معاویه را برکنار کند، جمله زیبای امیرمومنان اینگونه است: وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدا (کهف51) این از آیات سوره کهف است که من، انسان گمراهی همچون معاویه را به عنوان بازو نخواهم گرفت.

اصرار امیرالمومنین برای برکناری معاویه، باعث شد که معاویه موضعی مخالف امیرمومنان علی بن ابیطالب علیه السلام را در پیش بگیرد؛ سالهای بعد مغیره اینگونه می گوید: شبی نزد معاویه بودم و گفتم که دیگر علی مرتضی کشته شد، خیلی از فرزندانش کشته شدند و تو به همه اهداف خودت رسیدی، بیا و از خون اهل بیت بگذر و دیگر به فرزندان علی مرتضی کاری نداشته باش، معاویه در جواب اینگونه می گوید: ابوبکر و عمر و عثمان مدتی حکومت کردند و مردند و با مردنشاننامشان هم دفن شد، لا والله إلّا دفناً دفنا، من می بینم که بعد از مردن پیغمبر (که اینجا حتی یک توهینی به پیامبر می کند)، هنوز که هنوز است بر مناره ها روزی پنج بار نام رسول الله می آید و این نام هنوز زنده است، به خدا قسم نمی نشینم تا اینکه این نام را دفن کنم. مغیره بیرون می آید و پیش پسرش می رود و به پسرش می گوید: من از پیش کافرترین انسان آمدم که ذره ای به پیغمبر ایمان ندارد.

* **جو سازی و تجهیز لشکر معاویه بر علیه امیر المومنین**

 معاویه برای اینکه مردم شام را برای جنگ با امیرمومنانهمراه خودش کند، به دروغ گفت: علی بن ابیطالب قصد ریختن خون شما را دارد و می خواهد تمام اموال، املاک و زمینهای شما را تصرف کند. آنقدر شخصیت امام علی را در شام تخریب کرد که یک نفر از جوانان قسّان در جنگ صفین رو کرد به علی مرتضی و گفت: معاویه و یارانش به ما گفتند که این شخصیت و تمام یارانش در طول عمرشان دو رکعت نماز نخواندند و در کشتن عثمان سهم بسیاری داشتند در حالیکه امیرمومنان وضعیتش روشن است بزرگترین عابد و زاهد زمانه بود و در کشته شدن عثمان هیچگونه سهم و دخالتی نداشت، بلکه بالعکس پسرانش آمدند و مقابله کردند که عثمان کشته نشود.

 امام در نامه ای به معاویه نوشت که تو از کسانی هستی که رسول الله بعد از فتح مکه و بعد از حنین در طائف در حالیکه می گریختی از خونت گذشت و تو از جمله طُلقا (آزاد شدگان) هستی، پیغمبر به تو مرحمت کرد که تو آزاد شدی و تو را نکشت، به همین خاطر تو سزاوار خلافت و حکومت بر مسلمانان نیستی و حتی طرف مشاوره هم نباید قرار بگیری.

 معاویه، نامه امیر مومنانرا خواند و به عمرو عاص پیشنهاد داد که با علی بن ابیطالب بجنگیم، به همین خاطر شرحبیل بن سمط کندی را خواستند و او به عنوان پیرمرد بزرگ شامیان راه افتاد در میان شهرها و روستاهای بلاد شام و مردم را بر ضد علی بن ابیطالب تحریک کرد چرا که او قاتل عثمان است.حدود هشتاد هزار نفر جمع شدند و حرکت کردند برای اینکه امیرمومنان علی بن ابیطالب را نابود کنند. علی بن ابیطالب بعد از دریافت پاسخ معاویه با یارانش مشورت کرد، سهل بن حُنیف انصاری گفت: آقا اگر تو با کسی صلح کنی ما صلح می کنیم و اگر بجنگی ما می جنگیم، حضرت فرمود: تمام مردم را به سوی دشمن خدا و قرآن و سنت و این آدمی که از احزاب باقی مانده، این همان زاده ابوسفیان است که از جنگ احزاب باقی مانده و او قاتل مهاجرین و انصار است، مردم را تحریک کنید که برای مبارزه با او آماده باشند.

* **رو در رویی دو سپاه و شروع جنگ**

 حضرت، روز پنجم شوال، اردوگاه نظامی کوفه را به سمت شام ترک کرد، وقتی وارد منطقه ای به نام صفین شدند، لشکر شام هم به این منطقه رسیده بود و همه آن نهر و رودخانه و چاههای آبی که موجود بود را قبلاً محاصره کرده بود که امیرالمومنین دسترسی به آب نداشته باشد. مولا امیرمومنان به مالک اشتر و اشعث بن قیس گفت: بروید و این آب را به روی همه باز کنید، آنها رفتند جانانه جنگیدند و آب را باز کردند و امیر مومنان علی بن ابیطالب وقتی مشاهده کرد لشکریانشآب را بر روی معاویه بستند، ناراحت شد و گفت: آب را باز کنید به روی اینها، از جوانمردی به دور است که ما آب را بر روی انسان ببندیم، عظمت امیرمومنان علی بن ابیطالب بسیار زیاد است، جوانمردی مولا در طول تاریخ بر همگان ثابت شده است؛

 مولا، مرتب شخصیتهایی را می فرستاد که بر معاویه اتمام حجت کنند، معاویه هم تاکید می کرد که میان من و تو فقط شمشیر حکومت خواهد کرد.

 روز چهارشنبه اول صفر جنگ صفین شروع شد، هشت روز اول دو طرف لشکر با هم قدرت نمایی می کردند، هم طرف امیر مومنان تعداد زیادی انسان آمده بود و هم طرف معاویه و شامیان، روز پنجشنبه نهم صفر کار جنگ خیلی سخت شد تا جائی که سپاه عراق که به فرماندهی امیرمومنان بود عقب نشینی کرد

حضرت امیرمومنان با فرزندانش و مالک اشتر وارد میدان نبرد شدند و آنچنان قوی جنگیدند که تمام لشکر شام را به عقب راندند که برخی از لشکر شام رو به فرار گذاشتند و تمام آن چادرهای لشکریان به هم ریخت، مولا امیر مومنان خیلی در این قضایا مدیون قبائل حمدان و مذحج است که جانانه برای امیر مومنان ایثار گری و جنگ کردند. متأسفانه در این نبرد شخصیت بزرگی مثل عمار کشته شد، مردی که امیرالمومنین وقتی کنار جنازه اش نشست صدا زد که این شخص همیشه با حق بود و حق هم با او بود، کُشنده عمار در دوزخ خواهد ماند. امیر مومنان جنازه عمار را که پیرمرد نود و سه ساله ای بودبا دنیایی از حسرت به خاک سپرد.

 در آن جنگ، هاشم بن عتبه،خُزیمه بن صابر، ابن تیهان، که اینها همه از بزرگانصحابی امیرمومنان هستند کشته شدند؛ اما در نهایت کار به نفع امیر مومنان تمام شد.

* **حیله عمرو عاص برای نجات معاویه**

جنگ پیش می رفت تا اینکه نزدیک بود، مالک، خیمه معاویه رادر نوردد و معاویه کشته شود، اما سپاه معاویه، پانصد قرآن دست نوشته را به نیزه کردند و گفتند: میان ما و شما باید قرآن حکومت کند، ما نباید اجازه دهیم که باز هم انسان کشته شود، امیر مومنان علی بن ابیطالب که از حیله معاویه آگاه بود اصرار داشت که باید بجنگیم تا معاویه را نابود کنیم و این هم جز حیله و تزویر و نیرنگ چیزی نیست، اما متأسفانه در آن شب آخر، معاویه مبلغ گزافی برای اشعث بن قیس فرستاد و به او گفت: تو از فرماندهان لشکر امام علی هستی و تو می توانی لشکر امام علی را از چنگ او در بیاوری، او را با حیله و تزویر به نفع خودش تسخیر کرد و باعث شد زمانیکه قرآنها به نیزه برود اشعث بن قیس با کمک عده ای از عراقیها اعلام کنند که حرف معاویه صحیح است و ما باید به حکم قرآن عمل کنیم. حال حکم قرآن در این موضوع چیست؟ قرآن در یکی از آیاتش می فرماید: اگر دو طایفه ای از مسلمانان با هم اختلاف کردند از هر کدامش یک حَکَم بیرون بیاید و با یکدیگر صحبت کنند و در آنجا آنچه بر طبق قرآن و سنت این دو حکم اعلام کردند لازم است که پیروی کنند.

 در این میان امیرمومنان فرمود: اینها یک نیرنگ جدید است و به مالک اشتر دستور داد که کار را تمام کن و معاویه را بکش، اما این عده دور خیمه امیرالمومنین را محاصره کردند و گفتند: یا علی به مالک اشتر بگو بر گردد یا اینکه ما تو را می کشیم، این تهدید امیر مومنان آن هم در میان بحبوحه جنگ و اینکه امیر مومنان نمی خواست در میان لشکر خویش انحراف، تفرقه و اختلاف شدید، ایجاد شود قبول کرد و مالک اشتر را برگرداند.

 عده ای که دور اشعث بن قیس جمع شده بودند و می گفتند: لا حکم الّا لله، حکم فقط برای خداست و باید به کلام قرآن مراجعه کنیم، اینها انسانهای قاری قرآن بودند و بیشتر آنها زاهد و کج فهم و انسانهای ساده لوحی بودند که با چند حرف ساده اندیشانه، گول می خوردند، امیر مومنان فرمود: اینها یاران دین و قرآن نیستند، اینها بدترین کودکان و بدترین مردمان هستند، به درستی که قرآنها را از روی خُدعه و نیرنگ به قصد خوار کردن آن بر افراشتند، ساعتی جمجمه های خود را به من امانت دهید که چیزی نمانده ستمکاران شکسته شوند، اجازه دهید من با معاویه بجنگم، او یار دین و قرآن نیست، اما متأسفانه نشد و امیر مومنان مجبور شد که مالک اشتر را از میانه راه برگرداند.

* **تحمیل حکمیت بر امیرالمومنین**

 قرار شد حکمی مشخص شود، از طرف لشکر معاویه عمروعاص آمد و از طرف لشکر امام علی به دلیل اینکه اشعث بن قیس تأکید بسیاری کرد ابوموسی اشعری آمد؛ در روز هفدهم صفر، ترک مخاصمه بر اساس یک پیمان نامه اینگونه بود: حکمین، ابوموسی اشعری و عمروعاص هستند و جان و مالشان در امان است، هرچه این حکمین بگویند، اگر بر اساس قرآن و سنت باشد همه باید پیروی کنند، تا زمان اعلام حکم همه مسلمانان در امان هستند و آتش بس است، باید حکم نهائی را به صورتروشن و تا ماه رمضان بیان کنند، اگر تا ماه رمضان حکم را مشخص نکردند، دو طرف می توانند دوباره جنگ را شروع کنند، به دلیل طولانی شدن این پیکار، مشکلات زیادی برای امیرمومنان پیش آمد، در نهایت، اینها در دومه الجندل جمع شدند و دو ماه حرف و حدیث بین عمرو عاص و ابوموسی اشعری طول کشید. ابوموسی اشعری نظرش این بود که معاویه و امام علی را بر کنار کنیم و عبدالله بن عمر روی کار بیاید، عمر و عاص به دروغ گفت: بیا معاویه و امام علی را بر کنار کنیم و حکومت بر مردم به دست شورایی از مسلمانان مشخص شود، بعد در زمان اعلام حکومت ابوموسی اشعری زودتر بالای منبر رفت و گفت: بر اساس توافقی که کردیم علی برکنار و حکومت مسلمانان به شورا واگذار می شود؛ چون عمرو عاص از جانب معاویه نماینده بود بالای منبر رفت و گفت: حکومت از علی جدا می شود، اما معاویه ابقا می شود و از این بعد حکومت سراسر ممالک به دست معاویه خواهد افتاد.

 این باعث شد که بین عراقیها و شامیها دوباره اختلاف شدید شود و همان کسانی که می گفتند: باید حَکَمین شود امیرمومنان را کافر خواندند و گفتند: چرا تو قبول کردی که ابوموسی اشعری بیاید و حکمیت را بپذیرد و اعلام حکم کند،در حالیکه اینگونه فریب خورد.

* **جنگ نهروان**

آنها بر امیرمومنان خروج کردند و به نهروان بخش جنوبی بغداد بود رفتند و در آن منطقه دور هم جمع شدند. در آنجابرخی شخصیتهای پاک از جمله عبدالله بن وهب راسبی را کشتند و زنانشان را اعدام کردند؛ امیر مومنان علی بن ابیطالب کهدید نتیجه ای حاصل نشد با شصت و هشت هزار نفر، حرکت خودش را به سوی شام آغاز کرد که دوباره با معاویه بجنگد. در میانه راه شنید که خوارج خروج کردند و سر عبدالله بن خبات بناَرَت را به همراه همسر حامله اش بریدند و شکم آن زن را دریدند و جنین آنرا درآوردند و بسیار تحقیر کردند. حضرت خیلی ناراحت شد و فرمود: قبل از اینکه به جنگ با معاویه بپردازیم باید اول این فتنه گران را آرام کنیم.

حضرت مولا امیرمومنان به طرف منطقه ای که اینها مستقر بودند آمد، سخنان زیادی را فرمودند و باعث شدند که از میان دوازده هزار نفر آنها هشت هزار نفر جدا شدند و توبه کردند و دوباره به امیر مومنان ملحق شدند، اما چهار هزار نفر دیگر باقی ماندند. گرچه در برخی از منابع، نقل شده است که کل خوارج، چهار هزار نفر بودند که از همه آن چهار هزار نفر هشتصد نفر باقی ماندند و بقیه جدا شدند و توبه کردند؛

 سرانجام روز نهم صفر سال سی و هشت، خوارج به سپاه امیرالمومنین هجوم بردند و امیر مومنان در آنجا تمام آنها را در حدود دو ساعت از پا در آورد و کمتر از ده نفر نیز بیشتر باقی نماندند، از کل آن جمعیتی که با امیر مومنان جنگیدند، تنها نه نفر باقی ماندند و امیر مومنان علی بن ابیطالب پیروزمندانه این سپاه را نیز از پای در آورد.

اختلافات در میان لشکر امیرالمومنین بیشتر شد، علت اصلی پیدایش خوارج همان ساده اندیشی و کج فهمی آنان بود و اینکه تحت تأثیر شخصیتهایی مثل اشعث بن قیس گول خورده بودند؛ حرمت شکنی رهبران از دوره اول کار راحتی شده بود.

* **نا امن نمودن مناطق حکومتی امیرالمومنین توسط معاویه**

در این دوره امیر مومنان علی بن ابیطالب دوباره به کوفه بازگشتند و تمام کوفیان را تحریک کردند که کار خودمان را برای براندازی معاویه دوباره شروع کنیم، معاویه عده ای را فرستاد که در درون همین شهرها و روستاهایی که امیرالمومنین حاکم است بر آنها شورشهایی ایجاد کنند که در درون خود این شهرها تشنج شود که امیرالمومنین نتواند لشکری را برای جنگ با معاویه فراهم آورد، در همین دوره مصر از تحت حاکمیت امام علی خارج شد در آنجا عده ای هوادار معاویه دست به شورش زدند و عمرو عاص هم با شش هزار نفر، مصر را فتح کرد، امیرمومنان مالک اشتر را به سمت مصر فرستاد و از او بسیار تجلیل کرد، معاویه همین که متوجه شد که مالک اشتر برای اینکه حکومت را به دست بگیرد در حال آمدن به مصر است، در محلی به نام قُلزم، مأمور خراج آنجا را تطمیع کرد و پول زیادی به او داد که در شربت عسلی که برای مالک اشتر می آورد،سَم بریزد و همین اتفاق هم افتاد و مالک اشتر قبل از رسیدن به مصر در قلزم مسموم و کشته شد. امیرمومنان آنقدر از کشته شدن مالک ناراحت شد فرمود: خدا پاداش مالک را بدهد، به خدا اگر کوه بود بی همتا بود و اگر از سنگ بود سرسخت و محکم بود، به خدا مرگت، جهانی را خرد و شادمان کرد، باید زنان داغ دیده بر مالک بگریند، آیا همانند مالک یافت می شود؟ مرگ وی از مصائب بزرگ است، خدا رحمت کند مالک را که به عهد خود وفا کرد و جانش را داد و به پروردگارش ملحق شد.

بعد از اینکه مالک شهید شد، حضرت محمد بن ابی بکر را والی مصر کرد و او را به طرف مصر فرستاد با دو هزار نفری که بسیج کرده بودند اما دوباره محمد بن ابی بکر با لشکریانی که از سوی معاویه گسیل شده بودند روبرو شد و مجبور شد پا به فرار بگذارد و به دست یکی از یاران معاویه به طرز فجیعی کشته شد و جسدش سوزانده شد.

 در ممالک دیگر مثل بصره، مکه دوباره شورش شد و وضعیت مسلمانان، بسیار سخت بود و امیرالمومنین در محلی که حکومت می کرد مشکلات بسیاری پیدا کرد، جاسوسانی می آمدند و شبها خانه ها و بیت المال را آتش می زدند و ایجاد مزاحمتهای زیادی برای مردم می کردند؛ حضرت امیر مومنان سعی زیادی کرد که لشکریان زیادی فراهم آورد برای اینکه با معاویه بجنگد و کار را بر او تمام کند، معقل بن قیس را برای گردآوری نیرو به شهرهای اطراف فرستاد، نامه ای برای قیس بن سعدبن عباده فرمانروای آذربایجان فرستاد تا هرچه زودتر خودش را به کوفه برساند، خود حضرت چهل هزار نفر را فراهم کرد، ده هزار نفر به فرماندهی حضرت حسین بن علی علیه السلام، ده هزار نفر به فرماندهی قیس بن سعد بن عُباده، ده هزار نفر به فرماندهی ابو ایوب انصاری و افراد دیگر نیز فرمانده بودند؛

* **توطئه ترور امیرالمومنین**

حضرت در سال چهلم هجری در همان ماه رمضانی که شهید می شود تقریباً لشکر خودش را بسیج کرد و در آن ماه مبارک رمضان آماده مبارزه قطعی با معاویه شد، اما در همان شبها هر شب در منزل یکی از فرزندانش بود، یک شب منزل امام حسن، شبی منزل امام حسین، شبی منزل ام کلثوم و حالت او خیلی دگرگون بود، حضرت با غذای خیلی کم افطار می کرد و وقتی از ایشان می پرسیدند: چرا فقط سه لقمه غذا خوردی؟ می فرمود:می خواهم زمانیکه خدا را ملاقات می کنم با شکم تهی او را ملاقات کنم؛

حضرت، تمام شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان را بیدار بود و قرآن می خواند و عبادت می کرد و خود ایشان می فرمود: من شبها در عالم رویا رسول الله را دیدم و به او عرض کردم یا رسول الله چه بسیار دشمنی از امت تو دیدم، رسول الله فرمود: آنها را نفرین کن، مولا فرمودند: خدا به جای ایشان، بهترین اشخاص را به من دهد و به جای من، بدترین کس را بر آنها نصیب کند.

 در صبح روز نوزدهم ماه مبارک رمضان حضرت وارد مسجد کوفه شد که نماز صبح را برگزار کند یکی از آن نه نفری که در جنگ نهروان زنده بودند به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی کمین کرده و شمشیر خودش را آغشته به زهری کرد که هزار درهم بابت آن داده بود و در کمین مولا نشسته بود که مولا امیرمومنان همینکه وارد مسجد شد و اذان را فرمودند، در میان نماز یا در زمانی که امیرمومنان در حال وارد شدن به محراب بود، ضربتی به مولا زد و ایشان در درون محراب عبادت افتاد، مولا امیرمومنان در آن لحظه فرمود: فزت و رب الکعبه.

 جرججرداق مسیحی در کتاب صوت العداله الانسانیه می نویسد: یکی از مسیحیان در کتاب خود که نامش القبریات و الحفریات است اینگونه نوشته است که؛ من چهار هزار نفر از نابغه های عالم را بررسی کردم که ببینم لحظه مرگ آنها چگونه بوده است، چون در لحظه مرگ هیچ کس نمی تواند جمله ای به دروغ ومنافقانه حرف به زبان بیاورد و هرچه در دورنمای زندگی خودش به دست آورده را در لحظه مرگ،بدون ذره ای شائبه و اشتباه بیان می کند. آن مسیحی مدعی بود که من چهار هزار نفر از نوابغ و متفکرین و فیلسوفان و مُصلحین مثل بودا، جائینی، کنفوسیوس، موسی بن عمران، عیسی بن مریم، همه اینها را بررسی کردم، برترین جمله ای که در لحظه مرگ آمده است، توسط علی بن ابیطالب بیان شده که گفت: فزت و رب الکعبه به خدای کعبه رستگار شدم چون در آن کعبه به دنیا آمده بود، یعنی به تمام چیزهایی که در کتاب قرآن گفته شده بود، که اگر اینگونه عمل کنی رستگار خواهی شد من به آنها دست پیدا کردم و من رستگار شدم، چیزی که امیرالمومنین لحظه مرگ گفت، کوتاهترین جمله و در عین حال بلیغترین و عمیقترین و بهترین جمله ای بود که از یک مصلح و از یک متفکر عمیق صادر شده بود.

* **شهادت امیر مومنان**

امیرمومنان دو روز پس از ضربت خوردن، نیز زنده و در بستر بیماری بود، ابن ملجم نیز در خانه امیرمومنان زندانی بود، امیرمومنان دستور می فرمود: مقداری از شیرهایی که برایش می آوردند را به ابن ملجم بدهند و می فرمود: او مهمان ماست، نکند که او در این خانه گرسنه بخوابد، ام کلثوم مقداری از این شیرها را به ابن ملجم تعارف کرد که او بنوشد، ابن ملجم با توهین به ام کلثوم اشاره کرد و گفت: طوری آن شمشیر را زهرآگین کرده بودم که پدرت علی بن ابیطالب هیچگونه جان سالم به در نخواهد برد و به امیر مومنان ناسزاهایی گفت، اما دل بزرگ امیرمومنان اینگونه است که حتی قاتل خودش را اینگونه مورد احترام قرار می دهد؛

حضرت، در وصیت خود فرمود: اگر کُشته شدم فقط یک ضربت بزنید او یک ضربت زده شما هم یک ضربت بزنید و بعد از شهادت مولا امیر مومنان، ابن ملجم توسط امام حسن به یک ضربت، به درک واصل شد.

ان شاء الله خداوند متعال بهترین هدایایی که در مکتب امیر مومنان به شیعیانش عطا می فرماید به همه ما نیز عنایت فرماید.

بخش سوم زندگانی امیر مومنان علی بن ابی طالب علیه السلام یکی از مهم ترین بخشهای تاریخ صدر اسلام است و بسیار راهگشا برای تمام خلفا، جریانهای مختلف و جنبشهایی که بعد از امیر مومنان ظهور کردند، می باشد.

* **حکومت امیر المومنین علیه السلام**

این دوره مصادف است، با چهار سال و شش ماه حکومت بر تمام ممالک اسلامی، گرچه برخی از استانداران و شهرداران در همه مناطق، حاضر به تبعیت از امیر المومنین علیه السلام نشدند، اما همه آنها پذیرفته بودند که خلافت امیر مومنان از سوی مردمان مسجّل شده است، فقط در یک سری از موارد با امیر مومنان علی ابن ابی طالب،اختلاف داشتند که امیرمومنان در همین دوره در مباحثی به استدلالها و صحبتهای آنها پاسخ داد.

ویژگیهای بیعتی که مردم باامیرمومنان داشتند، بسیار مهم است. آمدن ابی بکر، فلتةً و ناگهانی بود، عده ای در سقیفه با او بیعت کردند و عده ای دیگر به اجبار بهمدینه آمدند و در حضور برخی دیگر با ابابکر بیعت کردند. عمر، منتصب از سوی ابابکر بود و هیچگونه مشورتی از سوی مسلمانان در انتخاب عمر شکل نگرفته بود. عثمان نیز در یک شورای شش نفره انتخاب شد و بعد غائله پایان یافت، اما بیعتی که با امیر مومنان توسط مردم شکل گرفت یک بیعت عجیب بود. اشتیاق بسیار مردم برای اینکه با امیرمومنان بیعت کنند تا جایی که حسنین علیه السلام پامال شدند و دو طرف جامه امیر مومنانبر اثر ازدحام جمعیت پاره شد.

مولا امیر مومنان در نهج البلاغهدر خطبه 220 این جمله رابیان کرده اند که آنقدرمردم برای این بیعت اشتیاق داشتند و برای انجام این بیعت هجوم می آوردند، که کودکان هم به وجد آمده بودند و پیران هم با پای لرزان برای بیعت حضور داشتند. در این بیعت امیر المومنین همه را اختیار داد و آزادی مطلقبه تمامی مسلمانان داد. برخی در ابتدا سخنان بسیاری در مدح و ثنای امیرمومنان گفتند و حضرت را وصی اوصیا و جانشین پیامبر معرفی کردند، او را حامل علم نبوی دانستند.

برخی دیگر به سهم خواهی،در ابتدا با امیر المومنین بیعت کردند، گرچه پس از بیعت، متوجه شدند که عدالت امیر المومنین این اقتضاء را ندارد تا به آن منافع دست پیدا کنند، دست به شورش زدند.

کبار صحابه وتابعین در این بیعت شرکت کردند و با امیرمومنان علی ابن ابی طالب بیعت کرده واو را به عنوان خلیفه رسول الله انتخاب کردند.

امیرمومنان در خطبه شِقشِقیه این جمله را می فرماید: من تنها به دلیل این خلافت را پذیرفتم که اولاً بتوانم اصلاحات در دین رسول الله را ایجاد کنم در ثانیاً بتوانم حق مظلوم را از ظالم بگیرم.

* **اصلاحات سیاسی امیر المومنین علی علیه السلام**

اصلاحات سیاسی امیرالمومنین از بدو به دست گرفتن حکومت آغاز شد مقوله امامت و گفتمان امامت چیزی که فراموش شده بود و تا این دوره همه آنهایی که آمده بودند تاکید داشتند که خلافت یک امر دنیایی ساده وزعامت و رهبری دنیای مردم است، در حالی که امیرمومنان در ابتدای امر تاکید کرد که حکومتی که از سوی من شکل گرفته حکومتی است بر مسلک امامت و پیشوایی در دنیا وآخرت و امیر المومنین،اهل بیت پیغمبر را به عنوان وارثان انبیاء و حاملان نور نبوت معرفی کرد و چندین بار در مراکز و محلهای مختلف فرمود:لا یُقاسُبِآل محمد احدا،هیچ کسی با آل محمد مقایسه نمی شود. گزارشات این مطلب را در نهج البلاغه می توان دید.

**پیمان بستن امیر المومنین علی علیه السلام**

زنده کردن مقوله امامت و اینکه امام و حجت خدا شخصیتی است که پشت و پناه همه انسانها باید قرار بگیرد و پیمان بستن امیر المومنین علی علیه السلام در بدو حکومت بر اساس کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه واله و سلم صورت گرفت و هیچگونه اکتفا و التفا به سنت شیخین نکردند. تاکید امیر مومنان این بود که من آنچه از قرآن می یابم عمل می کنم و آنچه از سنت رسول الله صلی الله علیه واله و سلم یافتم عمل می کنم و غیر از این موارد به اجتهاد خودم که بر گرفته از منابع قرآن و سنت است عمل می کنم و نسبت به سیره شیخین، هیچ اظهار نظری نمی کنم و آنها را نمی پذیرم.

**ویژگیهایکارگزاران حکومت علوی**

مورد دومی که امیر مومنان علی بن ابیطالب شکل تازه ای داد،بحث کارگزاران بود. در دورهامیرمومنان تاکید بر آن بود که هر کارگزاری که پاکدامن، بردبار، بزرگمنش، بخشنده،عالم، خردمند،اهل سیاست، توانمند ودارای خاندانی با سابقه و اصیل هست مقدم می باشد. به ثروت و به زدو بندهای سیاسی و به مسائل حاشیه ای شبیه این هیچگونه التفاتی نکرد. تمام حزب اموی را از کار برکنار کرد و آنها را لایق تصدی حکومت ندید.

حضرت مولا امیرمومنان به مالک اشتر می فرماید: کار گزارانت را با مشورت و آزمون به کار بگیر ورفتار آنان را با دیدبانانی که داری مورد تجسس قرار بده و مخفیانه وارسی کن تا با این عمل تو تمام فرمانداران و تمام مدیران تو به دلیل مراقبت ویژه تو نسبت به مردم با ملایمت و رفتار نیکو عمل کنند.

امیر مومنان عثمان ابن حنیف را برای اینکه به عروسی یک جوانی در بصره رفته بود و در آن عروسی غذای بسیار زیادی بر سر سفره بود و احدی از فقرای آن شهر حضور نداشتند، توبیخ شدید کرد، چرا بر سر آن سفرهای حاضر شدی که احدی از فقرا حضور نداشتند و در میان متمولین و پولداران سر خم نکردی و بلند نشدی در حالی که خلیفه و جانشین پیغمبر، به تنهایی در این دنیا جز دو قرص نان ذخیره نکرده و جز دو لباس در منزل چیزی ندارد، آنقدر به خود سخت گرفته که اگر تکه نان خشکی بیابد نفس او با تمام قدرت به شوق در می آید آن را میل کند چون می ترسد کهعلی بن ابیطالب همان را از خود دریغ کند. این وقایع، تنها در دوره امیر المومنین اتفاق افتاد.

امیر المومنین، ابوالاسود دوئلیقاضی القضات بصره را خلع کرد،وقتی ابو الاسود خدمت امیر المومنین در کوفه رسید، پرسیدچرا من خلع شدم؟ امیرمومنانعلی بن ابیطالب فرمود: از کنار محکمه قضاوت تو رد می شدم شنیدم صدای تو بلند تر از صدای مجرم است، او یک انسان است و تو هم یک انسانی، به چه دلیل صدای تو بلند تر است، اگر گناهی کرده کیفرش را اسلام مشخص کرده، تو چه حقی داشتی که صدایتبلندتر از مجرم بوده تو را خلع کردم زیراتو عدالت و جایگاه واقعی برای قضاوت را نخواهی داشت.

**انتخاب فرمانداران و قاضی القضات و نارضایتی طلحه و زبیر**

در بدو امر،امیرمومنان علی بن ابیطالب، استانداران، فرمانداران و قاضی القضات ممالک اسلامی را مشخص کرد.طلحه و زبیر، مایوس از اینکه امیرمومنان به آنها پُست و مقامی بدهد، از مدینه حرکت کردند و به مکه رفتند. امیرمومناندر ابتدا به آنها تذکر داد اگر خیال خامی در سر دارید بگویید، آنها اصرار کردند که به جز حج خانه خدا و طواف خانه خدا هیچگونه قصدی نخواهند داشت.

**آغاز مخالفت عایشه با امیر المومنین علیه السلام**

آنها در مکه، عایشه ای که از به حکومت رسیدن امیرمومنان بسیار ناراحت بود را دیدند واز او خواستند که چاره ای بیندیشد و در نهایت تصمیم بر این گرفتند که از مکه به سمت بصره حرکت کنند و در آنجا سپاهی متشکل از رزم آوران و محبین خود جمع کنند وبه جنگ با امیرمومنان بیایند. حرکت خود را آغاز کردند، در مکه ام سلمه و حتی حفصه دختر عمرتاکید کردند به عایشه که حرکت به سوی بصره برای تو جایز نیست، تو همسر پیامبری،در آیات سوره احزاب تاکید شده است که در خانه خود بمانی و خروج نکنی، ولی عایشه اصرار داشت که من باید امیرمومنانعلی بن ابیطالب را از خلافت بر کنار کنم و شخص دیگری را جانشین او کنم.

طلحه از خویشاوندان نزدیک عایشه بود و عایشهبعد از کشته شدن عثمان تلاش بسیاری کرد تا طلحه بر مسند خلافت بنشیند، اما موفق نشد، چون مردم، یکسره به سمت امیرمومنان هجوم آوردند و او را به عنوان شخصیت بزرگ جهان اسلام مورد ستایش قرار دادند و او را انتخاب و با او بیعت کردند.

**حمله وفاداران طلحه و زبیر به بصره**

حرکت آنها به بصره کاری کرد که برخی از محبین و وفاداران طلحه، زبیر و عایشه به بیت المال مسلمانان در بصرهحمله کردند، آن اموال را غارت کردند وکارگزاران بیت المال را کشتند.

فرماندار بصره هم اخراج شد و به سوی مدینه باز گشت و خدمت امیرمومنانرسید. امیر المومنینوقتی خبر دار شد، اعلام کرد که مسلمانان حرکت کنند وبه سوی بصره بروند تا اینکه این فتنه بزرگ را خاموش کنند.

مولا امیرمومناندرگزارشی از نهج البلاغه نقل میفرمایند: همین که کار خلافت برایمن تکمیل شد، عده ای پیمان شکستند، عده ای از مسیر حق خارج شدند وعده ای ظلم کردند.

* **حرکت سپاه امیرالمومنین به سمت بصره**

امیر المومنیناعلام خروج کرد و لشکریانی را سروسامان داد اما متأسفانه مثل همیشه حجاز،نسبت بهامیرمومنان آنگونه که باید و شاید یاری نکرد وتنها 700 نفر در رکاب امیر المومنینحاضر شدند که به جنگ با طلحه و زبیر بیایند.

امیر المومنین قوای خود را به سمت بصره به حرکت داد و در منطقه ای به نام ذی غار اطراق کردند؛ خبر رسید که لشکر بیست هزار نفری در اطراف طلحه و زبیر جمع شدند، خبر ناگواری است؛ امیرمومنان دو نفر از شخصیتهای لشکر را بهکوفه فرستادکه یار جمع کنند، اما فرماندار کوفه ابوموسی اشعری نسبت به امیر المومنین ارادتی نداشت و قائل بود که هر کسی در این جنگ شرکت کند چه قاتل چه مقتول هر دو در آتش جهنم خواهند سوخت.

امیرمومنان وقتی این مسئله را مشاهده کرد امام حسن علیه السلام و مالک اشتر، را به کوفه فرستاد. امام حسن مجتبی ابو موسی اشعری را از فرمانداری کوفه بر کنار کردند و در آنجا خطبه ای بلیغ در فضایل و مناقب اهل بیت خواندند.در آن خطبه به آیات بسیاری از جمله آیات تطهیراشاره می کند و حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: آیا در میان این ممالک اسلامی کسی هست که بتواند ادعا کند که این آیه در حق او نازل شده است؟ تنها ما هستیم، و امروز ما به این نتیجه رسیدیم که اینها باطل هستند و باید نابود شوندو در برابر اینها باید ایستاد. در این خطبه چنان شوق و ذوقی در میان مردم ایجاد شد که دوازده هزار نفر از مردم کوفه به سمت ذی غار حرکت کردند و در جنگ با طلحه و زبیر در رکاب امیرالمومنین ماندند.

مردم کوفه، همیشه پیمان شکن نبودند، در برخی موارد بیشترین خدمت را به اهل بیت علیه السلام کرده اند و مخصوصا که کوفه همیشه مهد شیعیان امیرمومنان بوده است.

* **تلاش امیرالمومنین برای جلوگیری از جنگ**

در ابتدای ورود امیرمومنان به نزدیکیهای بصره دو لشکر در مقابل هم ایستادند، امیرمومنان دو نفر را فرستاد تا با طلحه و زبیر صحبت کنند و آنها را متقاعد کنند تا دست از جنگ بر دارند. اما آنها قبول نکردند و یک نفر را نزد عایشه فرستاند، عایشه هم قبول نکرد که برگردد.

تنها یک جملهکه مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد می آورد که امیرمومنان به زبیر چنین فرمود: یادت هست که پیامبردر یکی از حادثه ها به تو گوشزد کرد که تو از جمله کسانی نباشی که در مقابل علی بن ابیطالب می ایستی، که جایگاه تو آتش خواهد بود.این جمله باعث شد که زبیر متحول شود و میدان نبرد را ترک کند و به تنهایی از این غائله خود را بیرون بکشد. گرچه شخصیتی از میان لشکر برخاست و به دنبال زبیر رفت و او را تعقیب کرد تا در یک منطقه ای که زبیر مشغول نماز خواندن بود، او را کشت و شمشیر زبیر را برای امیرمومنان آورد. علی علیه السلام فرمود: این شمشیر چه اندوههایی از صورت و پیشانی پیامبر بر طرف کرده بود، تا زمانی که زبیر فرزندش عبدالله را نداشت از ما بود، بعد از اینکه عبدالله بزرگ شد، پدری مانند زبیر را منحرف کرد و اینگونه عاقبت به شر شد.

**شروع جنگ جمل و دلاوریهای امیرالمومنین**

در جنگ جمل، امیرمومنان هر چه تلاش کرد نتوانست آن اجتماع و ساختار قبائلی که به کمک طلحه و زبیر آمده بودند به هم بریزد، لاجرم جنگ در گرفت و در این جنگ در ابتدای امر، امیرمومنان در اردوگاهی منتهی الیه لشکر خود نشسته بود. مرد اول جنگهای پیامبر بعد از بیست و پنج سال پا به عرصه نبرد گذاشت؛ اما آرام در کنار یکی از خیمه هایی که در منتهی الیه لشکرش بود؛

ابن عباس وقتی هجوم دشمن را به طرف میمنه لشکر امیرمومنان دید ترسیدآمد به محضر امیرمومنانو از او خواستکه بلند شود و کاری بکند؛ او معتقد بود که در این نبرد شکست خواهیم خورد و حتی در میان این نبرد تو هم کشته خواهی شد. این جمله، امیرمومنان را به خشم آورد و فریاد زد: ساکت شو ابن عباس، این روز آن روزی نیست که پسر عمم رسول الله به من وعده مرگ داده باشد، علی به غیر از این روز خواهد مرد.

بعد مولا امیرمومنان پسرش محمد حنفیه را صدا زد و از او خواست که به میدان نبرد برود و دشمن را به عقب براند. محمد حنفیه وقتی هجوم دشمن و باران تیر و نیزه ها را مشاهده کرد، ترسید مقداری جلو رفت و دوباره برگشت؛ امیرمومنان ناراحت از این حادثه بلند شد و با دست خود بر پهلو و کتف محمد حنفیه زد و از او به ناراحتی یاد کرد که تو از پدرت شجاعت را به ارث نبردی، به چه دلیل به جنگ آمدی و می خواهی به دشمن پشت کنی، اگر کشته شوی شهید راه حق خواهی شد، اگر به میدان نیامده بودی عیبی نیست، حالا که آمدی، حق برگشت و فرار از میدان نبرد را نداری؛

 بعدامیرمومنان یکه و تنها شمشیر را به دست گرفت. حضرت، بیست و پنج سال نجنگیده، و در عرصه ای که امروز قصد دارد وارد جنگ شود،احساس همه این است که او پیر وکهنسال شده است و دیگر توان نبرد مثل روزهایی که در خیبر، خندق، بدر و احد می جنگید را ندارد. همین که به میمنه لشکر بصره زد، چنان غرّشی کرد که صدای امیر مومنان در میان صحرای بصریها پیچید و فریاد زدند: او حیدرکراری است که به نبرد می آید لشکر به شدت وحشت زده از روبروی امیر المومنین پا به فرار گذاشت و امیرمومنان در میان لشکر آنقدر جلو رفت که از میان فراریانبه آن طرف لشکر بیرون آمد و دوباره آنقدر در معرکه آنها را در روبروی خودش نگاه داشتکه در هر دو طرف محاصره بودند کهاو بعد از ساعتی از یک طرف دیگر لشکر دشمن بیرون آمد به طرف لشکریان خود، دیدند شمشیر امیرالمومنین کج شده، آمد و در خیمه خود نشست و اول شمشیر خود را صاف کرد و کفش کهنه خود را به دست گرفت و شروع کرد به وصله زدن نمود.

ابن عباس، ذوق زده و در عین حال شگفت زده و متعجب از اینکه او همان حیدر کراری است که وصف او راشنیده بود که در خیبر چگونه جنگیده و در خندق، آنگونه پای کفار مکه را به زانو درآورده است، آمد به محضر امیرمومنان در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود از مولا عذر خواهی کرد. امیر مومنان فرمود: ابن عباس از تو سوالی دارم، این کفش چقدر ارزش دارد؟ عرضه کرد آقا اگر راستش را بخواهم بگویم هیچ ارزشی ندارد و کسی برای کفش شما پولی نمی دهد از بس که کهنه و وصله خورده است. حضرت مولا فرمود: به خدا قسم،حکومت بر این مردم از این کفش بر من پست تر است. اگر علی را میبینی اینگونه شمشیر میزند نه برای اینکه حکومت بر این مردم را بگیرد، بلکه برای این است که حق مظلوم را از ظالم بستاند.

* **پیروزی سپاه امیرالمومنین و رفتار کریمانه ایشان با اسرا**

امیرمومنان تأکید کرد که پای شتری که عایشه بر او سوار است باید قطع شود و آن شتر به زمین بیفتد تاجنگ پایان یابد. صدها نفر از قبایل بصره، دور تا دور این شتر را گرفته بودند تا کسی نتواند به جمل عایشه نزدیک شود، اما در نهایت، دلاور مردان یمنی که در لشکر امیرمومنان بودند آنچنان فشار آوردند تا اینکه موفق شدند چهار پای شتر را قطع کنند و شتر به زمین افتاد و حتی عایشه در این میدان نبرد مقداری زخمی شد؛

جنگ، آرام شد، امیرمومنان فرمود: کشته های جنگ، که از لشکر من هستند را در لباس خودشاندفن کنید اینها شهید راه خدا هستند و حضرت تاکید فرمود، کسی حق ندارد به ناموس مسلمانان دست درازی کند،جنگ ما با کفار صورت نگرفته که بتوانیم زنانشان را به اسارت ببریم، اینها مسلمان هستند و این باعث شد که بسیاری از لشکریان علی بن ابیطالب، معترض شوند.

 حسن بصری بعدها می گفت: اگر علی بن ابیطالب با بصریان، صفینیان وبا نهروانیان نجنگیده بودما نمیفهمیدیم که چگونه با متخلفین، فاسقین، فاجرین و پیمان شکنان مسلمانان جنگ کنیم،هیچگونه قاعده ای در دست ما نبود که در چه حدی مقبولیت و در کجا باید از خودمان ممانعت کنیم، این از اصلاحات انسانی و اجتماعی امیرمومنان در این دوران بود.

امیر المومنین عایشه را مورد خطاب قرار داد و فرمود: مگر خدای متعال نفرموده بود که در منزل خود بمانید و خارج نشوید مانند جاهلیت اولی، چرا اینگونه کردی؟عایشه، وحشت زده از عاقبتی که در انتظار اوبود از امیرمومنان خواست که او را ببخشد و امیرمومنان فرمود: دوست داری به مدینه بازگردی؟ عایشه قبول کرد و امیر مومنان،عایشه را به همراه چهل زن که لباس نظامی پوشیده بودند و در لباس مردان، شمشیر بسته بودند به سمت مدینه فرستاد. وقتی عایشه فهمید که آنها زن هستند گفت: خداوند، جزای پسر ابوطالب را بهشت قرار دهد که مردان اجنبی را همراه من نکرد.

متأسفانه در این جنگ از قبیله اَزد وضبّه،سیزده هزار نفر از کسانیکه مدافع عایشه و طلحه وزبیر بودند کشته شدند و از یاران امیرمومنان پنج هزار نفر به شهادت رسیدند.متأسفانه این جنگ، شکاف بسیار عمیقی را در بین مسلمانان ایجاد کرد.در این دوره حزب طلقا،حزب امویانو حزب عثمانیان( جریانی که بعدها بر ضد امیر المومنین علیه السلام شد و سنت امیر المومنین علیه السلام را دیگر نمی پذیرفت) به خود شکل گرفت.

بعدها عایشه بسیار پشیمان بود که چرا در این جنگ شرکت کرده و اینگونه خوار و ذلیل شده است و در حضور او بسیاری از مسلمانان کشته شده اند.

* **انتقال پایتخت حکومت امیرالمومنین به کوفه و آغاز تحرکات معاویه**

امیرمومنان روز دوازدهم رجب سال 36 ه.ق وارد شهر کوفه شد و از آن پس پایتخت ممالک اسلامی را کوفه قرار داد.از دوره پیامبر محل حکومت مدینه بود و سه خلیفه در مدینه حکومت کردند، اما امیرمومنان به دلیل مشکلات پیش روی خود پایتخت ممالک اسلامی را از مدینه به کوفه منتقل کرد.دلیل مهم این مسئله، این بود که امیرمومنان معتقد بود که باید تمام جریاناتی که در حول و حوش جهان اسلام هستند را مدیریت کند واجازه شورش وانحراف را در میان آنهاندهد.

 عراق و کوفه مرکز ممالک اسلامی بود و به همه این شهر ها نزدیک بود. امیرمومنان به همین دلیل در کوفه باقی ماند و بسیاری از مسائل را در کوفه پیگیری کرد.

 در کوفه امیر المومنین پایه های فکری و نظام سیاسی و اعتقادی تشیع را پایه گذاری کرد. اینجا بود که شیعه برای اولین بار چار چوب فکری خود را پیدا کرد، مخصوصا در حوزه اعتقادات و توحید، تفکرات شیعه به اوج قدرت خود رسید.

 امیرالمومنین علی علیه السلام در همان سه چهار روز اول در محله رهبه، نخستین نماز جمعه را خواندند و خطبه های امیرمومنان از این به بعد آذین بخش تمام کتب ادیبان، مورخان، محققان و محدثان بود.

نظّام، در البیان و التبین می گوید: هر کجا کسی می خواست در فصاحت و بلاغت عرب افتخاری بیافریند به یکی از خطبه های امیرمومنان علی ابن ابی طالب،استناد می کرد و در میان همه فُصَحا وبُلَغا مرسوم بود که صدها خطبه از خطب امیر المومنین را حفظ بودند واو را به عنوان مرام نامه یک انسان بلیغ، همیشه میستودند.

امیرمومنان در همان ابتدای امر،جَریربن عبدالله بَجلی و اَشعَثِبن قیس را از آذربایجان خلع کرد.

 مردم شام مردمی بودند که تحت قیّومیت معاویه و برادر بزرگتر معاویه به نام یزید اداره می شدند و هیچگونه نظارتی بر روی آنها نبود، هر کاری می خواستند می کردند هر عیش و نوشی می خواستند انجام می دادند و به همین دلیل شیفته و فریفته بنی امیه شده بودند.

 امیرمومنان بلافاصله بعد از اینکه بر کوفه مسلطشد، شخصیتی را به عنوان حاکم،روانه شام کرد اما از میانة راه، او را برگرداندند و معاویه اجازه ورود استاندار شام را به آنجا نداد و امیرمومنان را به عنوان دشمن خواندو اینکه او قاتل عثمان است و باید با او بجنگیم.

آرام آرام معاویه دستور جمع آوری سپاه داد و کم کم حرکت خود را برای کشتن امیرمومنان و یا بر کناری او از جامعه اسلامی، فرا خواند.